

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه ماعون (جله اول)

ختم مفهومی استاد اخوت ۹۴/۱۱/۱۷

هر کسی یک نیت خالصانه بکند و برای اینکه ان شاء الله مستجاب شود یک صلوات بفرستد.

همانطور که می دانید سوره های قرآن آمده اند و طنابی آویزان کرده اند که ما را به حقیقت وصل کنند. برای اینکه به این حقیقت وصل شویم صلواتی بفرستید.

قرار است روی سوره ی مبارکه ی ماعون قدری کار کنیم.

\*\*\*

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ (۱) فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ (۲) وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۳) فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ (۴)  
الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (۵) الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ (۶) وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (۷)

سوره ی مبارکه ی ماعون طبق نقلی که حضرت علامه از این سوره دارند این است که ممکن است سوره مکی و یا مدنی باشد زیرا در مبنای روایی، سوره را مکی ذکر می کنند و به همین دلیل می گویند مکی است و از طرفی مضامین سوره با سوره های مدنی ارتباط دارد زیرا تکذیب در دین و صلوات مربوط به جامعه ی دینی است و آلا که ابوجهل و... که نماز خوان نبودند. در نتیجه مضامین نشان از این است که ظاهرا در مدینه نازل شده است.

تفاوت سوره های مکی و مدنی در چیست؟ همان است که راجع به جاهلیت اولی و ثانی مطرح کردیم، جاهلیت اولی در مکی و جاهلیت ثانی در مدنی است و تکذیب دین می تواند مولفه هایی باشد که هم نشان از جاهلیت اولی و هم جاهلیت ثانی داشته باشد.

ابتدا سعی می‌کنیم که مطالب حضرت علامه را به طور مختصر و خلاصه مطرح کنیم تا دوستانی که تدریس می‌کنند بفهمند که تفسیر المیزان چقدر مطلب در این سوره دارد با اینکه دو صفحه بیشتر نیست ولی قابل ارائه است و می‌توان سوره را با نگاه حضرت علامه خواند. بیان خیلی ساده‌ی سوره از المیزان چقدر می‌تواند مطلب داشته باشد.

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْدِّينِ (۱)

کلمه‌ی رویت؛ دیدن با چشم است، به معنای معرفت هم می‌تواند باشد و خطاب هم به رسول اکرم (صلی الله است بدین جهت که فردی شنونده است و نه ازین جهت که پیامبر است. خطاب‌های به پیامبر (صلی الله) ابعادی دارد یکی خطاب پیامبری است و یکی خطاب شنوندگی. در نتیجه خطاب به عموم شنونده‌های دنیا خواهد بود. ولی خطاب سوره‌ی مبارکه‌ی کوثر خطاب پیامبری است.

اگر در سوره‌های قرآن خطاب شنوندگی پیامبر (صلی الله) باشد و نه خطاب پیامبری، این خطاب عام است و مربوط به همه‌ی شنونده‌های دنیاست. این‌ها از استنتاج‌های قوی علامه است و این نکته‌ی اول بود.

اگر خطابی بار رسالتی داشته باشد خطاب پیامبری است، که خطاب‌های پیامبری هم حداقل ۴ قسم دارد.

دین در این جا دین یوم الجزا است، دین در قرآن در واقع به معانی مختلفی ذکر شده است که ممکن است کسی بگوید براساس التحقيق یک معنا دارد و مصادیق مختلفی دارد.

فخر رازی مراد از دین را کیش و ملت گرفته است ولی حضرت علامه در این سوره دین را معاد می‌دانند و تکذیب دین را معادل با تکذیب معاد گرفته شده است.

چرا یک مرتبه یک مفسری این دین را روی بحث جزا می‌بندد و به مطلق دین می‌گیرد جای بحث دارد.

## فَذَلِكِ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ (۲)

کلمه‌ی دَعَّ به معنای رد کردن. حرف فاء، معنای شرط است. معنای ضمنی کلام است. تقدیر کلام این گونه است: اريت الذی یکذب بالجزا؟ آیا شناختید یا دیدید مکذب جزا را؟ جواب بله یا خیر است. من او را معرفی می‌کنم به صفاتش: فعرفته بصفاتہ. و اگر او را شناختی فذلک فلان..... یعنی یک معنای شرط را در تقدیر می‌گیرند که «فای» است که دلالت دارد به یک شرط مقدر.

فای فذلک همان فای تقدیر شده به شرط است.

بایستی او را از یک سری صفات بشناسی. که اگر شناسی، بدان که او یتیم را رد می‌کند و... تا آخر سوره.

اولین نشانه برای شناخت، دَعَّ یتیم است. اینکه در آن شرط است انذار را زیادت‌تر می‌کند. می‌خواهد بگوید این موضوع برای کسی قابل رویت است که بخواهد تکذیب در دین را مصداق‌یابی کند. در واقع نیاز به شناخت تکذیب دین در فرد باید ایجاد شود تا به او نشانه را نشان بدهند و إلا اگر نتواند نیاز پیدا کند نشانه را نمی‌فهمد.

## وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ (۳)

حَضَّ تحریک و تشویق است و نوعی حذف به قرینه است که و لَا يَحْضُ عَلَى اطعام طعام مسکین. البته یک سری نقل قول از سایر مفسرین هست که جا ندارد بگوییم.

## فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (۴)

غافلین از نماز چه اینکه به کلی فوت شود (فضای مکی) و یا بعضی از نمازها فوت شود (فضای مدنی). البته شاید در فضای مدنی هم کسی به کلی نماز نخواند که منظور حکومت است. که غافلین از نماز یا به کلی نماز نمی‌خوانند و یا برخی اوقات نماز نمی‌خوانند یا از وقت فضیلتش غافل‌اند و یا نسبت به ارکان و واجباتش سهل‌انگارند که همه‌ی

این‌ها را شامل می‌شود که خودش یک استقرای عقلی دارد و جنبه‌های مختلفی را می‌توان بررسی کرد. باتوجه به اینکه این‌ها مراتب پیدا می‌کنند، با هم فاصله‌ی زیادی دارند.

هر چیزی که سیر موضوعات را خارج از مصادیق بکشاند جای بحث دارد مثلاً اینکه بگوییم مصلین را از صلوات بگیریم به معنای ادامه‌دهندگان عدم تشویق‌کنندگان به طعام مسکین. و اینکه در آیه‌ی بعد آمده است که صلوات پس از مصلین به معنای نماز خواندن است و نه ادامه‌دهندگان.

در ترجمه بخوانید فویل للمصلینی که... و نخوانید فویل للمصلین و توقف. آن وقت ویل بر ما می‌شود.

نکته: آیه آمدن دلیل بر کلام تامّ نیست و این نکته‌ی مهمی است. که اختلاف نظرهای زیادی در آن است و ما با کلام کار داریم و نه با آیه.

روایت‌های زیادی در این قسمت مطرح است، که مهم‌اند.

ما جلسات پیش چون خودمان می‌گفتیم، خودمان جواب می‌دادیم. ولی در این جلسه چون حضرت علامه صحبت می‌کنند ما نمی‌توانیم به جای ایشان شرح دهیم و البته می‌توانیم یک چیزهایی برای توضیح بگوییم مثلاً در فطرت انسان نماز و صلوات وجود دارد و همه ذاتاً نمازگذارند که قید خورده است.

در سوره‌ها ما از ظاهر عدول نمی‌کنیم و صلوات را حمل بر عبادت نمی‌کنیم و نماز هست، اول نماز را درست کنید و بعد سر سایر عبادات بروید زیرا انسان‌ها وقتی جزئی‌ها را کلی می‌کنند برای خود راه در رو می‌گذارند.

هیچ اشکالی ندارد که حضرت علامه به قسمت مدنی بیشتر اشاره کنند علتش هم این است که در شرایط مکی نوعاً کسی یا مسلمان است و یا نیست و بعید است که نفاق به وجود بیاید نه اینکه نباشد بلکه بعید است مگر در سوره‌هایی چون سوره‌ی مبارکه‌ی احزاب که در شرایط مکی نفاق وارد شده است.

در آخر سوره‌ی مبارکه‌ی اسراء حضرت علامه ترتیبی از سوره‌های مکی و مدنی می‌آورند. که در آن‌جا سوره‌ی ماعون را مکی می‌دانند.

سهو به معنای غفلت یعنی اهتمام نداشتن است، نمی‌گویید در نمازتان خشیت ندارند بلکه می‌گویید اهتمام به امر نماز ندارند.

حضرت علامه در ادامه می‌گوید در این آیه شریفه، تکذیب‌گر روز جزا، به چنین نمازگزارانی تطبیق شده است. چون حرف "فاء" که بر سر جمله آمده می‌فهماند جمله مزبور نتیجه تکذیب روز جزا است و می‌رساند چنین نمازگزارانی خالی از نفاق نیستند، چون تکذیب روز جزا تنها به این نیست که به کلی آن را منکر شود، کسی هم که تظاهر به ایمان می‌کند و نماز مسلمانان را می‌خواند، اما طوری می‌خواند که عملاً نشان می‌دهد باکی از روز جزا ندارد، او نیز روز جزا را تکذیب کرده است.

به طور طبیعی بین تکذیب روز جزاء و سهو در نماز رابطه‌ی مستقیم است. یعنی تکذیب روز جزا عاملی است برای سهو در نماز و سهو در نماز نشانه‌ای دیگر است از تکذیب جزاء و لازم نیست کل جزاء را تکذیب کند ولی سهو در نماز به میزانی نشان از تکذیب جزاء است.

مَثَل تکذیب دین، سهو در نماز است یعنی نماینده‌ی تکذیب دین در مرتبه‌ای سهو در نماز است و این صحیح است. سهو در نماز نشانه‌ای از تکذیب است و از حیث نتیجه بودن، خودش عامل هم می‌تواند باشد. از جهتی سهو در نماز نتیجه است و از طرفی عامل هم می‌شود.

ویل‌ها به تبع سهوهاست یعنی کسی که ۱۰ تا سهو دارد ۱۰ تا ویل دارد. یعنی ویل هم مراتب دارد و به تبع سهو است.

"الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ" کسانی که عبادت را در انظار مردم انجام می‌دهند، (و یا در انظار بهتر و غلیظتر انجام می‌دهند)، اینگونه افراد شکارچیانی هستند که با زبان شکار حرف می‌زنند، تا شکار بدامشان بیفتد، (در بین مسلمانان خود را مسلمان‌تر از آنان جلوه می‌دهند، و معلوم است اگر در بین اهل ملتی دیگر قرار بگیرند چهره آن مردم را به خود می‌گیرند).

یعنی اینکه تزویر می‌کنند و دیگران را گول می‌زنند. ریای در نماز به معنای درنظر گرفتن مردم است یعنی نمازی که حالت سیاسی دارد و در چشم است. فرد را بزرگ می‌کند، بنده خدا می‌خواهد سِمَتی بگیرد نماز می‌خواند تا سِمَتی بگیرد. به خاطر موقعیت‌های اجتماعی است، هم‌رنگ بودن با جماعت و نه با انگیزه‌ی الهی. نماز می‌خواند به واسطه-ی نفعی که از جانب مردم می‌آید.

ریا از رویت می‌آید یعنی دیده شدن توسط دیگران.

ریا را با دیده شدن معنا می‌کنیم و در نفع ضرب می‌کنیم، نفع و ضرر واژه‌های کاملاً عمومی هستند که می‌توانند در کلیه‌ی واژه‌ها ضرب شوند. ما باید نفع خلوص را اینقدر بالا ببریم که نفع دیده شدن در نگاه دیگران کم شود.

تکذیب، یک طیف است و وسعت پیدا می‌کند و با منفعت ارتباط پیدا می‌کند که البته بهتر است که منفعت را در دین بدانیم در واقع در اینجا منفعت هست ولی باید جایابی شود تا مضامین جالب‌تر شود.

مثل این است که یک نفر که شجاع نیست می‌آید در چشمان مردم شجاع بروز می‌کند و بعد شما کارهایی به او می‌دهید که نیاز به فرد شجاع دارد که در آن‌جا خود حقیقی‌اش را نشان می‌دهد.

می‌شود کسی هم ساهون باشد و هم یرائون و هم یمنعون الماعون باشد.

الذین هم عن صلاتهم ساهون همان‌ها، یمنعون الماعون‌اند و ...

به دو صورت می‌توان بین این عبارات رابطه برقرار کرد: (۱) بدل می‌باشند (۲) صفتِ صفت هستند.

\*یک مرتبه این است که این‌ها سه مرتبه پشت سر هم بگیریم و در این‌ها هر کسی رتبه‌ی دوم است حتماً رتبه‌ی اول را هم دارد یعنی یرائون حتماً ساهون هم هست.

\*یک حالت این است که این ۳ مورد کاری به هم ندارند و فقط نمونه می‌آورد.

اگر اینجا واو می‌آورد "به علاوه" می‌کرد که ۳ حالت به هم پیوسته‌اند. ولی این‌جا واو ندارد ولی در یرائون و یمنعون الماعون با واو آمده است که نشان می‌دهد، پس به هم پیوسته‌اند.

اگر بدل بگیریم این است که ساهون کارش به جایی رسید که شد یرائون و یمنعون الماعون. مثلاً صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم... در واقع یک حالت دیگری از آن را بیان می‌کند.

تشدید در سوره‌ی ماعون همان است ولی تفصیلی‌تر می‌شود و تشدید می‌شود. بدل در این سوره به معنای تشدید و یا تفصیل است.

آیا بیان این سوره به این است که هر کسی در نمازش ساهون بود آیا یرائون و یمنعون الماعون هم هست؟ نه. اگر بدل باشد جواب نه است. اگر صفت بعد از صفت باشد نه می‌شود.

صفت بعد از صفت با هم معنا می شود یعنی الذین هم عن صلاتهم ساهون + الذین هم یراثون. بدل تفصیل بیشتری به نسبت صفت بعد از صفت دارد، در بدل این را برمی داریم و جایش چیز دیگری می گذاریم. بدل معنی مساوی نمی - دهد ولی جایش می نشیند، با او نمی نشیند.

بدل کلام را تغییر نمی دهد و جزء توابع است یعنی اگر این نبود آن هم نمی توانست بیاید.

شاید این سوال برایتان پیش بیاید که ما نه صفت می دانیم و نه بدل و غیره. قل اعوذ برب الناس ملک الناس و...، اگر صفت بخوانید با اینکه بدل بخوانید متفاوت می شود. این یک حالت ابهام است یعنی به گونه ای می خواهد مبهم حرف بزند، مثلا کسی یک مشکلی دارد که هم نمی خواهیم بفهمد و هم می خواهیم بفهمانیم که مشکل دارد و این کلام به گونه ای ابهام دارد. یعنی شما در الذین هم یراثون از آن آدم بدتان می آید ولی ممکن است ساهون در نماز باشید پس می توانید یک معنا را بگیرید که قطعاً سهو در نماز یراثون و یمنعون ماعون هست ولی ما این گونه می - خوانیم که ۱ برچسب بزیم و نه ۳ برچسب. سعی کنیم کمتر برچسب بخوریم و اگر بخوانیم که سهو و یراثون و منع ماعون هر سه با هم است خیلی به خودمان برچسب زده ایم و وضعمان خراب تر می شود.

بدل خیلی جاها جزء از کل است ولی آسیب شناسی شده است مثلا "و اذ نادى ربك موسى ان ات القوم الظالمين، قوم فرعون" که در این نوع بدل قوم فرعون همه ی قوم ظالمین نیست و جزئی از آن است. یعنی خطابه هایی که در قرآن است در اینکه تلویحی باشد یا واضح حکم های متفاوتی است.

در تفسیر المیزان هیچ کدام این ها نیست.

این که اگر کسی از شما پرسد که این صفت است یا بدل شما در جواب می گوید در این رابطه حضرت علامه صحبتی نکرده است و خودتان را گیر نیندازید.

آسیب شناسی سهو را می توان در این سوره انجام داد یعنی اینکه کسی که این گونه است در معرض این خطر خواهد بود.

یراثون در این سوره و روایات در صلات است یعنی یراثون فی الصلاة. در این سوره اشتباه است که بروید کار واژه - ای کنید و غیر ظاهر سوره کار کنید، ریا در نماز را همه می دانند یعنی شما در مدرسه زنگ نماز بگذارید و همه نماز بخوانند برای نمره که این با تشویق متفاوت است البته ریا در ۷ سال اول و قبل بلوغ اشکالی ندارد ولی بعد از آن ریا

اشکال دارد و این تشویق نیست. تشویق به نماز ریایی خوب نیست و خداوند به این نماز ترغیب که نمی‌کند هیچ، بلکه بازدارنده هم هست.

اگر از ظاهر سوره عدول کنید از درک مفاهیم اصلی که تکذیب روز جزاء است، غافل می‌شوید و چرا می‌خواهید این مصادیق ظاهری را انتزاعی کنید؟ نوع سوره مصداقی است.

"وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ" کلمه "ماعون" به معنای هر عملی و هر چیزی است که به شخصی محتاج داده شود، و حاجتی از حوائج زندگی او را بر آورد، مانند قرض و هدیه و عاریه و امثال آن. تفسیرهای متفرق دیگری هم که برای این کلمه کرده‌اند به همین معنایی که ما کردیم بر می‌گردد.

مثلا عمل می‌شود؛ کمک به نابینایی که می‌خواهد از این طرف خیابان به آن طرف برود. مثلا کبریتی که کسی به آن نیاز دارد و شما می‌توانید به او بدهید.

ماعون هر آنچه که زندگی را راه می‌اندازد مثلا کتری و ظرف و... در واقع آنهایی که زندگی را درست می‌کند، کاملا مشخص است.

مثلا اینکه کسی یک پدر و مادر مسنی دارد و این رسیدگی معونه است یعنی آن‌ها لنگ این کارند. وجه ماعون بحث تعادل و لنگیدن است. خیلی از خانواده‌ها هستند که فامیلی دارند که نمی‌توانند به خودشان رسیدگی کنند در حالی کمک به آن‌ها از معونه محسوب می‌شود و این برآوردهای ضروری را به نسبت افراد ماعون دانسته و رد کردن آن‌ها منع ماعون است.

من خیلی وقت‌ها به ترجمه‌ی تفسیر المیزان مشکوک می‌شدم و خود متن را می‌خواندم ولی خیلی دقیق بود و هیچ کجایی نتوانسته‌م مجش را بگیرم. در واقع خیلی ترجمه‌ی خوبی است.

اول که ما می‌خواستیم متن‌های المیزان را استخراج کنیم مجبور شدیم که خود متن را با ترجمه چک کنیم که البته یک سری گپ‌هایی دارد ولی خیلی نیست. که به آن دقت کنید زیرا یک سری گیر خواهند داد که ترجمه خوب نبوده و مطلب را کامل نمی‌رساند.

معونه به معنای چیز کوچک یا بزرگ نیست بلکه به معنای کار راه انداز است. به مقدارش نیست.



تکذیب دین انتزاعی است و بالای بالا است و سایر واژه‌ها ریخته شده است ولی مثلا سوره‌ی ناس این گونه نیست ولی فلق به گونه‌ای همین طور است، سوره توحید کاملا بالا است. یعنی برخی سوره‌ها به مصداق نزدیک تر است و برخی انتزاعی ترند. تکذیب دین را باید اول مفهومی بررسی کنید و بعد به دنبال مصداقیش باشید. ریا را از مصداقی می‌فهمید ولی برای تکذیب دین، از مفهوم به مصداق خواهید رسید. معونه را از مصداق به مفهوم متوجه می‌شوید، مثلا ممکن است یک لیوان باشد.

معونه، معیشت است. انتزاعی کردنش سخت است.

نکته: شما به خلاف خیلی سوره‌های دیگر در این سوره باید مصداقی برخورد کنید.

\*\*\*

## ساعت دوم:

کلمات سوره مبارکه ماعون از التحقیق:

بررسی کلمات از التحقیق به مطالعه‌ی ما عمق می‌دهد و مطالب را برایمان ملموس تر می‌کند.

- **رأی:** نگاه کردن به هر وسیله‌ای که ممکن باشد. با خیال، حس، چشم، قلب، شهود. در واقع هر جا که رویت به رأی و حکم ختم بشود. در واقع این نگاه کردن، به نظر و رأی برسد. این کلمه مراتب دارد. هر کلمه‌ای که مراتب داشته باشد، اقتضای سنّ در آن مهم می‌شود. هر سنّی یک جور می‌بیند. مثلا هفت سال اول فقط با چشم می‌بیند. در رویت انسان دربارہی یک حقیقت به قضاوت می‌رسد. علم کاربردی بوجود می‌آورد. در کتاب تفکر مشاهده‌ای می‌تواند این مطلب را پیگیری کنید.

- **کذب:** مقابل صدق و مخالف واقعیت و حق است. واقعیت یعنی عینیت دارد. حق، امر ثابت است.

چیزی که مطابق واقع و حق است را مطابق واقع و حق ندیدن. **تصدیق:** اعتراف و اقرار نسبت به چیزی که واقع است. تطابق چیزی که مطابق با واقع و حق است. در واقع، تصدیق و تکذیب نوعی تطبیق است. عملیات ادراکی و شناختی است. وقتی آیه قرآن می‌خوانیم مثلا قل هو الله احد. در ادامه‌اش می‌گوییم صدق الله، این آیه را تصدیق می‌کنیم از نظر ادراکی. ممکن است که جلوتر برویم و براساس این آیه قول و فعلمان را هم همراستا کنیم. بحث

تصدیق و تکذیب در کتاب فرآیندشناسی ایمان و کتاب معناشناسی، فرآیندشناسی و نظام سازی صدق و کذب بصورت مفصل آمده است. نقطه‌ی ثقل همه‌ی انحرافات انسان، کذب است که در روایات هم این موضوع آمده است. هر انسانی اعتقاد به حق دارد اما حق را در ذهنش وارونه جلوه می‌دهد تا عمل اشتباهی را مرتکب شود. هر اتفاقی در باورها، رفتارها و عواطف، منبعث از علم است. این علم هر قدر به حقیقت نزدیک باشد، رفتارها و باورها و عواطف به حقیقت نزدیک می‌شوند. برای طراحی هر نظامی ابتدا باید صدق و کذب طراحی شود. تکذیب و تصدیق، دستگاه دارند. کسانی که رشته‌ی علوم انسانی هستند باید این مبناها را درست کنند و بعد ادامه دهند. تطبیق، اساس شناخت انسان است. بدون تطبیق، علم بشری امکان پذیر نیست. اگر کسی نتواند تطبیق دهد نمی‌تواند بشناسد. **دین:** خضوع و انقیاد در قبال برنامه‌ی مشخص یا مقررات معین. از لوازم این موضوع، اطاعت و عبودیت است. تکذیب دین این می‌شود: (۱) مقررات و برنامه را شناخته ولی به آن پایبند نیست: عدم اطاعت و عبودیت

(۲) اساساً بعضی یا کل مقررات و برنامه حق را نمی‌شناسد: جهل

این کلمه دامنه‌ی وسیع پیدا می‌کند. در تکوین هستی دین وجود دارد. همه‌ی هستی برنامه و مقرراتی دارند که طبق آن پیش می‌روند. دین یعنی عبودیت نسبت به برنامه. دین از جنس شناخت و فهم است. در تعریف آقای مصطفوی از دین، اصالت را به موجود می‌دهد نه به برنامه. این نکته‌های زیادی دارد که البته باید اثبات بشود و اگر اثبات شود حرف زیبایی است.

هر انسانی خضوع در برابر برنامه‌ای دارد. اگر این منطبق با حق باشد، تصدیق و اگر منطبق با حق نباشد تکذیب است. حقایق را به جای این که در آخرت بفهمیم در دنیا بفهمیم. به میزان عدم تبعیت انسان از حق، دچار تکذیب حق شده است. این بدیهی است. اگر کسی خیلی ناراحت شد باید تبعیت از احکام بکند تا مکذب نباشد. دین مثل کلمه‌ی صراط در قرآن همیشه مفرد آمده است و روح یکپارچه‌ای دارد. واژه‌ی شریعت مثل سبیل جمع بسته می‌شود. بدلیل یکپارچگی کلمه دین، گاهی به عبودیت، گاهی به برنامه و گاهی به جزا معرفی می‌شود. پس دین حداقل با سه ساختار هماهنگ است. ساختار هستی، انسان و جامعه. نظام هماهنگ کننده‌ی این سه ساختار دین است. این تطبیق یعنی صدق. صدق به دین خیلی نزدیک است. شریعت هماهنگ با ساختار انسان و جامعه است.

بنا بر تعریف آقای مصطفوی دین دو محور دارد. عبودیت و برنامه. علامه طباطبایی جزا را هم به این دو اضافه کرده اند. قوس صعود و نزول برای عالم در نظر می‌گیرند و به این قوس صعود و نزول دین می‌گویند. همه چیز در این چرخه قرار می‌گیرد. نظر علامه دقیق‌تر است. دین، امتدادی پیوسته برای بودن تا شدن است برای هر موجودی. این

امتداد می تواند باطل یا حق باشد. ما زندگی را امتداد لحظه ها نمی دانیم. اگر زندگی امتداد لحظه ها باشد، از جایی شروع می شود، استمرار می یابد و در جایی استقرار پیدا می کند. اگر این سیر پیوسته منطبق با حق باشد به استقرار نیکویی می رسد (فی مقعد صدق) و اگر منطبق با حق نباشد به استقرار نامطلوب می رسد. به همین علت هر کس اشتباهی کرد محصول ماقبلش است و باید توبه کند. هر بدبختی ای که در حال حاضر دارم، جزای ماقبلم است. به این پیوستگی که در کل کائنات وجود دارد، دین می گویند. موجودات غیر انسان فقط توان تصدیق این سیر را دارند. انسان دارای اختیار است و می تواند این موضوع را تصدیق یا تکذیب کند. البته انسان همیشه در تصدیق حق است. ولی دچار تسویل و تزیین و... می شود. همه ی موجودات پیوسته حرکت خود را منطبق بر حق می نمایند. انسان حق را نمی تواند دستکاری کند ولی می تواند انطباق با حق را دستکاری کند. نظام ادراکی در انسان طوری طراحی شده که می تواند غیر حق را به اشتباه، حق بشناسد. در این مورد هم غیر حق را، چون حق فرض می کند قبول می کند. کارکرد سوره اعراف و آیات عالم ذر همین موضوع است. هر کسی بخواهد در مورد چستی صدق و تصدیق بررسی کند سوره اعراف بخواند.

برنامه یعنی جزا. کلمه جزا برای دین بهترین کلمه است. بالاترین جزا عبودیت و خضوع است. ما نظام پاداش را قراردادی فرض می کنیم. در حالیکه قراردادی نیست. پاداش خوبی، خوبی است. واصل به خدا، عبد است.

این کلمات چون انتزاعی بودند بیشتر توضیح دادیم تا ملموس شود. ادامه واژه ها را فقط با نظر علامه طباطبایی پیش می رویم.

از هفته ی بعد محور بحث، نماز است. ما بحث های شنبه را منسجم ارائه می کردیم و تبدیل به کتاب می شد. از این به بعد نقش بنده کمرنگ شده و از دوستان می خواهیم که وارد بحث شوند. می خواهیم فصل بندی کنیم و هر کس متناسب با وسع خودش در این کتاب ها دخیل شود. یدالله مع الجماعه. نقشه ی کلی ما این است. ان شاء الله خدا کمک می کند و اهل بیت (علیهم السلام) یاری می رسانند و می شود. اگر هم نشد ما همتش را کرده ایم.

عملیاتی کردن نماز در زندگی خود و جامعه. بالا بردن استحکام درونی خود و جامعه بوسیله نماز. من موضوعات بنیادی را می نویسم. نماز نه تنها برای انسان که برای همه ی موجودات است "قد علم صلاته و تسبیحه". تا هفته ی بعد تکلیفمان این باشد که همگی یک مطالعه اجمالی داشته باشیم روی سوره، از نیم ساعت تا دو، سه ساعت و فهرستی از موضوعاتی که می توان بواسطه شان نماز را عملیاتی کرد ارائه دهیم. اگر توانستید تیرها را اصلی و فرعی کنید. ما حرکت جمعی انجام می دهیم برای خروج از سهو و غفلت از نماز.

۶ کتاب از سوره ناس تا این جا نوشته شده است. اگر من می‌خواستم تیر بنویسم به این صورت کار می‌کردم. شاکله‌ی دین، نماز. آیین‌های تمام صفات کمالی محقق شده در انسان را به شکل شاکله‌شناسی و جریان‌شناسی در این واجب الهی. تمام مباحث روانشناسی را در نماز برده و مصداقی کنید. اگر من می‌خواهم بخشنده شوم چطور نماز بخوانم. اگر می‌خواهم مشکلم حل شود چطور نماز بخوانم. نماز بصورت تفصیلی بشود همه‌ی زندگی من.

آقای چیت چیان متنی ۳۰ صفحه‌ای دارند با عنوان انطباق ساختار وجودی انسان با ساختار وجودی نماز. اختلالات انسان را با قسمت‌های مختلف نماز درمان می‌کند. ما چند صد روایت فقط برای تعقیبات نماز داریم که همه مغفول و دست نخورده‌اند. هیچ موضوعی به اندازه نماز روایت ندارد. از مقدمات نماز که طهارت است تا تعقیبات، هزاران روایت دارد. نماز، مدرسه اهل بیت بوده است. کتاب‌های بیرون جای تقدیر دارند ولی به این معنا نیست که کتاب‌ها همه‌ی مطالب را گفته‌اند. اگر همه‌ی این جمع نیروی پژوهشی بشوند، تا آخر عمرشان نمی‌توانند مطالب مربوط به نماز را کامل کنند. بزرگترین شگرد نماز این است که عبودیت را شکل داده است. عبودیتی که مفهومی است مجرد. نماز دین را شکل داده است، قالب داده و قابل رویت کرده است. این معجزه‌ی نماز است. بعضی اوقات اعجاز نماز از قرآن بیشتر است. نماز می‌شود ظرف نزول قرآن و شبیه می‌شود به "لیلہ القدر". خدا برای نزول قرآن، ظرف درست کرده است. این مطلب از روایات و سوره مزمل فهمیده می‌شود. اگر ما بین اقامه نماز و تدبر در قرآن، بخواهیم گزینه‌ای انتخاب کنیم، اقامه‌ی نمازی را انتخاب می‌کنیم که تدبر در قرآن در آن باشد. چون نماز بدون روح معنایی ندارد. روح نماز به نزول قرآن در آن است.

اولین مرحله عنوان‌نویسی است. هفته‌ی آینده ما عنوان‌های شما را برای عملیاتی کردن نماز از سوره ماعون بررسی می‌کنیم.

به شکرانه پیروزی انقلاب صلوات.

برای این که ان شاء الله این انقلاب امتداد داشته باشد صلوات.

برای از بین رفتن آسیب‌ها و موانع انقلاب صلوات.

\*\*\*

بنا شد از این جلسه افراد موضوعاتشان را درباره نماز ارائه دهند.

**الف) خانم شهید زاده:** نماز شاکله‌ای دارد که در هر مرحله از رشد متفاوت است. در این جا ما ۷ مرحله رشد را

داریم و در هر مرحله از رشد شکل نماز فرق می‌کند.

مولفه‌های نماز در دوره‌های رشد بررسی می‌شود.

این که در هر مرحله رشد باید چه وجهی از نماز به انسان آموزش داده شود و ارزیابی نماز قابل توجه است.

**توضیح استاد درباره موضوع پیشنهادی:** در واقع شما دستگاہی دارید به نام دستگاہ رشد. هر موضوعی را می‌توانید

در این دستگاہ قرار داده و بررسی کنید. شما در دستگاہ رشد انسان موضوع نماز را مطالعه می‌کنید. متن اصلی شما

دستگاہ رشد است و موضوع نماز ارجاعی است به این متن. سیر تحول نماز در دستگاہ رشد مورد مطالعه شماست.

این روش، روش درستی است. شما تحول نماز را در دوره‌های مختلف رشد و سنین مختلف بررسی می‌کنید. شما

انسان را از نظر ساختاری دارای ابعاد می‌بینید که دوره‌های مختلف دارای تحول است. چون انسان در این دستگاہ

دارای تحول است، موضوعات حول انسان هم دچار تحول می‌شوند. برای این کار باید آیات و روایات نماز را

بررسی کنید و تشخیص دهید که هر کدام از آیات و روایات نماز برای کدام مرحله رشد انسان است. اگر آیات و

روایات را جمع‌آوری کرده و قدرت تمییز دوره‌های رشد را داشته باشید این موضوع پژوهشی حدوداً ۱۵۰ الی ۲۰۰

ساعت وقت لازم دارد.

نماز بعد از مرگ هم از انسان جدا نمی‌شود. بعد مرگ از خود انسان کاری بر نمی‌آید هم نماز میت وجود دارد که

دیگران باید برای انسان بخوانند.

**الف) خانم کوچک زاده:** اگر ریشه واژه صلاه یعنی "صلو" را در قرآن جستجو کنیم، این ریشه حدود ۹۸ بار مورد استفاده قرار گرفته شده است. سپس همه آیاتی که این ریشه در آن‌ها بکار رفته شده را دسته‌بندی کرده و برای هر یک موضوع نویسی انجام دادیم. سپس از طریق سوره مبارکه ماعون که موضوع نماز مرتبط با دین مطرح شده است، به بررسی ارتباط بین این دو واژه پرداختیم. در ابتدا واژه دین را بطور کامل مورد بررسی قرار داده و مولفه‌های معنایی آن بدست آمد و سپس به اشتراکات و بررسی رابطه این دو واژه با یکدیگر پرداخته شد. که نتایج فراوانی ازین طریق حاصل شد..

**ب) توضیح استاد درباره موضوع پیشنهادی خانم کوچک زاده:** ایشان از سرچ آیه قرآن استفاده کردند. می‌توان در سرچ آیات از ریشه‌ی واژه استفاده کرد که روش شما همین است. اگر دو واژه‌ی صلاه و دین را با هم سرچ کنید تعداد آیات محدودتر شده و کار شما دقیق‌تر می‌شود. بعد از اجتماعی شدن موضوع نماز در آیات بحث انفاق پیش آمد از آیه انفاق در رکوع و در پی آن بحث نفاق. از آیات یک شبکه‌ی موضوعی یا مفهومی ایجاد کرده‌اید. بحث بعد پرهیز از نماز با کسالت. بحث محوری شما شناخت ولی در اقامه نماز است. اگر شناخت ولی اتفاق نیفتد فرد به نفاق می‌رسد. دلایل و چگونگی شناخت ولی. نقش ولی در اقامه نماز و جایگاه ولی در اخلاص در نماز. شما از آیات دیگر به نقش ولی رسیدید که این را سوره بینه هم می‌شد فهمید. در سوره بینه صحبت از یک رسول و دین و کتب قیم است که اگر این رسول نبود، دین و کتابی هم نبود. در روایات آمده که سوره بینه را منافق نمی‌تواند حفظ کند. جایگاه چند وجهی رسول در نظام عالم است که یکی از آن‌ها نقش رسول در اقامه نماز است. اطاعت از احکام دین. شما تکذیب و تصدیق دین را در قرآن تفصیل داده و جایگاه نماز را در این دو، بررسی می‌کنید.

متن ما برای این تحقیق قرآن است ولی زاویه دیدها متفاوت است. یک نفر در منظومه رشد بررسی می‌کند، یک نفر شبکه‌ای می‌بیند و یک نفر عملیاتی می‌بیند.

**ج) خانم خوش اخلاق:** نگاه عملیاتی به موضوع نماز. ابتدا نماز را بصورت ظاهری بررسی کردم. رکن‌ها و اجزای نماز. طبق این فرآیند به این نتیجه رسیدیم که نماز می‌تواند سبک زندگی دینی باشد که تمام اجزایش مطابق با نظام زندگی اجتماعی انسان باشد. عنوان‌هایی طرح کردیم: زندگی به سبک نماز، زندگی مومنانه، نماز مدرسه تعلیم عبودیت. تدبیر در اعمال نماز و پیاده‌سازی در زندگی، مثلا در نماز، قبله و طهارت و غیره دارد زندگی هم قبله و طهارت و... نیاز دارد. در امر تفکر در نماز یکسری گمانه زنی‌هایی کردیم. با این رویکرد وارد سوره‌های قرآن شدیم. هر قسمت از ارکان نماز از جمله قرائت، رکوع، خشیت، سجده، قیام و... یک سوره را بررسی کردیم. برای

هر رکن گمانه زنی کردیم. برای خشوع سوره مومنون را انتخاب کردیم. برای قبله سوره بقره را انتخاب کردیم. البته باید آیات و روایات جمع شده و دسته‌بندی شود.

**توضیح استاد درباره موضوع پیشنهادی خانم خوش اخلاق:** شما قصد دارید ارکان نماز را بصورت مدل درآورده و در زندگی جاری کنید. بین ارکان نماز خشوع را آوردید در حالیکه خشوع جز ارکان نیست. ارکان نماز همان ارکان زندگی است و شناخت تفصیلی ارکان نماز، شناخت تفصیلی ارکان زندگی است.

**پاسخ خانم خوش اخلاق:** باید در نماز خشوع، مراقبه و حفظ نگه داریم. در واقع خشوع جزء ویژگی‌های کلی حاکم بر نماز است.

**آقای چیت چیان:** ایده‌ی ساختار وجودی نماز از کتاب فرآیندشناسی حکمت گرفته شد که در آن ۴ رکن مطرح شده است. آقای اخوت فرمودند که نقشه‌ی کلی ساختار وجودی نماز را بکشید تا در فرصتی نقشه پر شود. طبق مدلی که خانم خوش اخلاق مطرح کردند، نماز کل زندگی انسان می‌شود و چیزی که از انسان می‌ماند نماز است و *اعْلَمُ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ يَتَّبِعُ لِصَلَاتِكَ* (بحار الانوار ج ۳۳ ص ۵۸۲). لذا تمام زندگی انسان را گرفته است نماز و مولفه‌های نماز را در ساختاری قرار داده‌ایم.

**نوع اول دسته بندی:** در نماز یکسری مقدمات وجود دارد و از بین مقدمات بعضی‌ها ارکان هستند. بعضی‌ها متعلقات و بعضی ضمیمه‌ی نمازند. هر بخش نماز ارکانی دارد که اگر سهوا یا عمدا نباشند نماز باطل است. متعلقات اگر عمدا فراموش شوند نماز باطل است ولی اگر سهوا فراموش شوند اشکالی ندارد. ضمائیم مستحبات و زینت نمازند. در زندگی ارکانی هست که چه عمدا یا سهوا نباشند، زندگی از حیز انتفاع خارج است. مثلا در نماز اگر رکوع، سجده نباشد یا چرخش از سمت قبله اتفاق بیفتد نماز باطل است. رکن موجب تمامیت است و واجبات برای کمال نماز است. تشهد و قرائت سهوا فراموش شوند نماز باطل نیست. در زندگی، ارکان موجب تمامیت، واجبات موجب کمال و مستحبات زینت زندگی‌اند.

**نوع دوم دسته بندی:** در نماز مقدماتی هست و خود نماز و موخرات و خاتمه پس از نماز. مقدمات مثل وضو، طهارت در لباس و موقعیت، اذان (اذن). از مقدمه، ارکان و خاتمه‌ی هر کاری طبق نماز پیش رود، آن کار می‌شود نماز. این همان *الذین هم فی صلاتهم دائمون* است. درس خواندن و کسب علم هم طهارت می‌خواهد، اذنی می‌خواهد. کتاب *علل الشرایع*، مسائل الشیعه و سر الصلاة امام خمینی (ره) در این روش مورد استفاده قرار می‌گیرد تا نماز بدرستی شناخته شود و در کارها تعمیم یابد.

قبله، نیت، طهارت از ارکان نمازند که اگر لحظه‌ای زائل شوند نماز دیگر نماز نیست و ارکانی هستند که در سراسر نماز هستند. این‌ها روح کلی نمازند.

۴ رکن دیگر هستند که مقطعی‌اند و در سراسر نماز نیستند. تکبیر، رکوع، سجده، قیام.

در ساختار نماز قبله، نیت، طهارت در مرکز توجه قرار می‌گیرند و ۴ رکن دیگر در اطراف مرکز توجه جا می‌گیرند.

این تصویر کلی ساختار نماز است.

اگر زندگی بخواهد تماما نماز شود باید در قدم اول مرکز توجهش درست شود. بعد ارکان (واجبات) در حول آن محور قرار گیرد. و مستحبات در اطراف آن قرار می‌گیرد. این شد شاکله‌ی اصلی.

نماز چیست؟ اساس عبودیت است. اصل عبودیت هم فهم نیاز است و رجوع به رافع نیاز. وقتی ساختار نماز را بررسی می‌کنیم در واقع داریم ساختار خلیفه الله را از منظر عبودیت کار می‌کنیم. نماز نسبتی است که هستی که نیاز است و خدا که رافع نیاز است. بعد نماز را در سیستم تسبیح، تحمید، تهلیل، تکبیر آورده است.

یکبار ذات نماز بررسی شده و یکبار ارکان نماز باز شده‌اند و در مرحله‌ی بعد این دو در هم ضرب شده‌اند تا قابلیت تعمیم پیدا شود و نماز بشود ساختار زندگی انسان.

نیت: انگیزه و عزم درونی در راستای رفع نیاز

قیام: حرکت همه جانبه براساس جهت و نیت

تکبیر: آغاز حرکت برای رفع نیاز

قرائت: فهم حقیقت نیاز و رافع نیاز

رکوع: پذیرش رافع نیاز در راستای رفع نیاز

سجده: نهایت قرب نیاز به رافع نیاز



تشهد: مشاهده‌ی رافع نیاز از زاویه رفع نیاز

سلام: غایت نیل نیاز به رافع نیاز

دعا(قنوت): حقیقت عبادت

در ابتدا روایات هم در متن مسائل فقهی بودند ولی کم کم روایات از متون فقهی جدا شدند و فقط خود حکم در رساله‌های مراجع نوشته شد. ادبیات رساله با ادبیات روایت متفاوت است. برداشت فقهی از روایت درست است ولی نوع بیان این مطلب با نوع بیان روایت فرق دارد. مثلاً در رساله قنوت مستحب است و لباس پاکیزه برای نماز هم مستحب است. در رساله شأن قنوت مانند دیگر مستحبات نماز است ولی وقتی روایات را بخوانیم می بینیم که شأن قنوت با دیگر مستحبات قابل مقایسه نیست. قنوت اصل ارتباط با خداست. در روایت آمده که نماز بدون قنوت نماز نیست. این که فقیه از جامع روایات قنوت به استحباب رسیده درست است ولی شأن قنوت در ردیف دیگر مستحبات نیست. قنوت مخ عبادت است. باید لحن و ادبیات روایات را دید بخصوص روایات نماز.

نماز قابل مقایسه با هیچ عملی نیست. عبودیت فقط در نماز می تواند تجلی کامل پیدا کند. فهم حضرت سلیمان از نماز عیان است که نماز همه‌ی هستی زندگی است. در شرایطی که ایشان نتوانستند نماز را در وقتش بخوانند، احساس نیازشان به نماز آنقدر زیاد بوده که خورشید مجاب شده است به عقب برگردد که حضرت سلیمان نماز بخوانند. جا داشت که انسان در این دنیا فقط نماز بخواند و هیچ کار دیگری نکند.

همه‌ی زندگی باید صورت نماز داشته باشد. جز با نماز نمی توان به غایت رسید.

برای هر کدام از مباحث سوره‌ای انتخاب شده است. برای بحث نیاز سوره توحید، خلیفه‌ی الهی جامع همه‌ی نیازها سوره‌ی نجم، عبادت سوره اسرا و زمر، طهارت سوره احزاب و واقعه، نیت سوره حج، قرائت سوره علق و حمد. همه‌ی مسائل نماز که درونی هستند در نماز جماعت صورت عینی و بیرونی پیدا کرده است و این مسئله بسیار مهمی است. از احکام نماز جماعت، احکام حکومت استخراج می شود.

\*\*\*

## ساعت دوم: (ارائه‌ی نکات دوستان کلاس)

یکی از روش‌هایی که استفاده کردند روش شبکه‌ی مفهومی بود یعنی مثلا تکذیب دین را با سهو در نماز و... بررسی کرده‌اند تا به یک شبکه‌ی موضوعی رسیده‌اند.

یکی از کارهایی که می‌توان کرد این است که به اینجا برسیم که ساهون در نماز به ۷ یا ۸ کلمه تبدیل می‌شود و وقتی بررسی واژه‌ای به صورت منفک باشد (غمره) یک تفاوت‌هایی بین ساهون و آن کلمه وجود دارد در واقع ترجمه‌ی غمره به معنای گرداب یا ورطه است. برخی از واژه‌ها جنبه‌ی ادراکی و برخی هیجانی و برخی رفتاری‌اند، یعنی مثلا سهو حالت توجهی دارد و غمره حالت نتیجه‌ای، خرص حالت ادراکی دارد، آن‌هایی که نقشه‌ی ساختار وجودی را می‌دانند کلمات را در این ساختار بچینند که بفهمند انسان از کجا است که به سهو می‌رسند، اول ادراک و سهو است و بعد هیجان‌ها درگیر می‌شود و در آخر نتیجه داریم؛ کار شما روی شکل‌شناسی آسیب‌های نماز می‌رود. آسیب‌ها هم هر کدام در یک فضا و محیطی وارد می‌شود و خاص یک رده‌ی سنی نیست.

بنابراین شما باید به تعداد محدودی واژه‌ی آسیب‌شناسانه برسید و آن‌ها را در ساختار وجودی بچینید.

نکته: نماز خودش شکل دارد و این درست است، همه‌ی اعمال انسان تجسم دارند حتی قرآن خواندن.

سوره‌ی معارج و مدثر دو سوره‌ای است که کلمه‌ی مصلین در آن‌ها آمده است.

چه موقعی بحث از آسیب‌شناسی وارد می‌شود و سوره‌ی ذاریات است. چه موقعی بحث ایجابی می‌شود و با سوره‌ی مومنون می‌خوانیم؟

اگر بخواهیم راهبردهای تربیتی بیاییم باید از مباحث آسیب‌شناسی وارد شویم تا آسیب برطرف شده و مسیر رشد تعیین شود. گاهی هم می‌خواهیم شاخص رشد تعیین کنیم مثلا در این مرتبه نماز خیلی عالی و ... است که باید ایجابی بگوییم.

پس در مباحث تربیتی باید از مباحث سلبی و آسیب‌شناسانه توضیح دهیم مثلا آفت‌های سهو در نماز و...

اگر کسی خواست شاخص تعیین کند برای برنامه‌ریزی و مراتب و مراحل، که ایجابی کار می‌کند مثلا از کجا می‌- فهمیم نماز ما مقبول است که بایستی سوره‌ی معارج و مومنون نماز دهد مثلا هر اندازه انسان نسبت به عهد و

امانت مراعاتش بیشتر شود یعنی کیفیت نمازش بهبود یافته است، شاخص های اجتماعی سطح ارتقاء نماز ما را تعیین می کند.

سوالی از خواندن اذکار:

نمی توانیم همه ی اذکار را بخوانیم ولی به نظر می رسد که از تمامی اذکار یک قدر مطلق مفهومی بگیریم و یک مفهوم از تمام آن اذکار اراده کنیم، مثلا وقتی امام صادق (علیه السلام) دعایی غیر از دعای پیامبر (صلی الله) می گویند یعنی دعای قبلی ارتقا پیدا کرده است؛ اگر شما دعایی پیدا کردید که امام زمان (عج الله) آن را بعد نمازهایشان می خوانند حتما ایشان دعا های قبلی را دیده اند و به زبان ما نزدیک تر است.

البته ما با این مفهوم گیری فاصله ی زیادی داریم.

به نظرم کسی می خواهد به چنین چیزی برسد باید کتاب من لایحضره الفقیه را بخواند، دو جلدش روایات راجع به نماز است. لازم است که انسان انس با ادبیات اهل بیت (علیهم السلام) را در مفاهیم معنوی پیدا کند. اگر کسی در رابطه با نجاسات دچار وسواس شود پس مشخص است روایات را نمی داند و تنها چیزی که در روایات، بی اهمیت ترین نشان داده شده است وسواس است.

وسواس ها به خاطر این است که فرد از دریچه ی روایات احکام را نخوانده است و وقتی از جایگاه اصلی اش خوانده نمی شود دچار مشکل می کند.

این خوب نیست که دست ما از روایات بریده شده است و اگر بگویند ۱۰ روایت راجع به نماز بگو ما همان روایاتی که همه می دانند را بگوییم.

هر کار خیری یک سری شرایط قبول لازم دارد و می توانیم بگوییم که فلان کار خیر است زیرا شبیه نماز است. یعنی کار خیر مقبول با شبیه شدن به ساختار نماز همراه است. اگر خواستید توحید و معاد و نبوت را تقویت کنید لازم است کار خیر را به نماز شبیه کنید و عموما کار خیر ما شرایط قبول را ندارد و در آن دچار توهم می شویم.

می توانیم کارهایمان را در سیستم نمازهای صبح و ظهر و... بچینیم.

نماز خروج از ابهام در خیرشناسی است. شما ابتدا خیر را در انتخاب و ترجیحش با تمثیلی (امامی) که نماز است مشخص می‌کنید و بعد کار خیر را انجام می‌دهید و این یعنی خیلی وقت‌ها ما کار خیر نمی‌کنیم و ادعا داریم، چون شاخص نماز نیست دچار ابهام و توهم می‌شویم.

پیشنهاد: خوب است که یک سری جلسات روایت‌خوانی داشته باشیم. از هر موضوعی می‌توان به خوبی وارد نماز شد.

نکته‌ای دیگر که مطرح است: نماز در مواقع اضطراب است

نماز هیچ موقع از کسی ساقط نمی‌شود و این یک قاعده‌ی کلی است و یک تکلیف و قانون بدون ساقط شدن است ولی اجزای نماز کوتاه و بلند می‌شود. اگر اضطراب بود نماز چه سیری دارد و اگر اضطراب نبود چگونه است. که در روایات داریم که در نهایت اضطراب نماز ما نیت و تکبیره الاحرام می‌ماند. نیت و تکبیره الاحرام نمادی از احساس حضور است که انعطاف پذیر است. و این ساختار نماز را کرامت می‌نامیم یعنی هر زمان و مکانی می‌تواند احساس حضور را ایجاد کند. نمازها بدون قبله و یا با کوتاه و بلند شدن و غیره، انعطاف پذیراند و این نشان می‌دهد که می‌تواند دم دست ما باشد.

یکی از مشکلات ما این است که برخورد با نماز را یاد نگرفته‌ایم، نماز یک موضوع قدسی است و شرایطش بسیار است که چطور ما طهارت‌های نماز خواندنیان را بهتر بدانیم و اجرا کنیم.

مکتب اهل بیت (علیهم السلام) این است که اشکال را می‌گویند و بعد با دعا آن را حل می‌کنند. و طلب ایجاد می‌کند، تفصیل، سوال برانگیز است.

روایت امام هادی (علیه السلام) که از امام علی (علیه السلام) نقل می‌کنند:<sup>۱</sup>

وَ صَلَّ عَلَى ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُمَّ لَكَ صَلَّيْتُ وَ إِيَّاكَ دَعَوْتُ وَ فِي صَلَاتِي وَ دُعَائِي مَا قَدْ عَلِمْتُ مِنَ النَّفْصَانِ وَ الْعَجَلَةِ وَ السَّهْوِ وَ الْعَفْلَةِ وَ الْكَسَلِ وَ الْفَتْرَةِ وَ النَّسْيَانِ وَ الْمُدَافَعَةِ وَ الرِّيَاءِ وَ السُّمْعَةِ وَ الرِّيْبِ وَ الْفِكْرَةِ وَ الشُّكِّ وَ الْمَشْغَلَةِ وَ اللَّحْظَةِ الْمُلْهِيَةِ عَنِ إِقَامَةِ فَرَائِضِكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ مَكَانَ نَفْصَانِهَا تَمَامًا وَ عَجَلَتِي تَبْتَأً وَ تَمَسُّكًا وَ سَهْوِي تَيْقِظًا وَ عَفْلَتِي تَذَكُّرًا وَ كَسَلِي نَشَاطًا وَ فِتْرَتِي قُوَّةً وَ نَسْيَانِي

<sup>۱</sup>. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۱، ص: ۸۰

مُحَافَظَةً وَ مَدَافَعَتِي مُوَاطَبَةً وَ رِيَائِي إِخْلَاصاً وَ سُمْعَتِي تَسْتِراً وَ رَبِّي ثَبَاتاً وَ فِكْرِي خُشُوعاً وَ شَكِّي يَقِيناً وَ تَشَاغُلِي فَرَاغاً  
 وَ لِحَاطِي خُشُوعاً فَإِنِّي لَكَ صَلَّيْتُ وَ إِيَّاكَ دَعَوْتُ وَ وَجَّهْتُكَ أَرَدْتُ وَ إِلَيْكَ تَوَجَّهْتُ وَ بِكَ آمَنْتُ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ  
 وَ مَا عِنْدَكَ طَلَبْتُ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْ لِي فِي صَلَاتِي وَ دُعَائِي رَحْمَةً وَ بَرَكَهً تُكَفِّرُ بِهَا سَيِّئَاتِي وَ  
 تُصَاعِفُ بِهَا حَسَنَاتِي وَ تَرْفَعُ بِهَا دَرَجَتِي وَ تُكْرِمُ مَقَامِي وَ تُبَيِّضُ بِهَا وَجْهِي وَ تُزَكِّي بِهَا عَمَلِي وَ تَحْطُ بِهَا وَزْرِي وَ تُقْبِلُ  
 بِهَا فَرَضِي وَ نَقَلِي اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ.

وجه مشترک من و نماز این خصوصیات می شود که به تفصیل امام (علیه السلام) شناخته و به ما شناسانده است. اگر به ما بگویند که گپ های نمازتان چیست می گوئیم حواسمان نیست، حواسمان جای دیگر است و .... . تفصیل نداریم.

می توانیم با یک چنین روایاتی ساختار وجودی نوشت، انسان چقدر لایه های گپ و نیاز دارد. اینکه با یک روایت اینقدر تفصیل ببینیم و نیاز سنجی شده است بسیار جالب توجه است.

۱- نُقْصَانِهَا تَمَامًا: نقصان همان ظاهر و ساختار نماز را می گوید.

۲- عَجَلَتِي تَثَبُّتًا وَ تَمَسُّكًا: تمسک حالتی که غذا در معده می ماند که هضم و جذب شود، یعنی حالتی از ماندن.

۳- سَهْوِي تَيَقُّظًا: یعنی بیدار شدن از سهو.

۴- غَفْلَتِي تَذَكُّرًا

۵- وَ كَسَلِي تَشَاطًا

۶- وَ قَتْرَتِي قُوَّةً

۷- وَ نِسْيَانِي مُحَافَظَةً وَ

۸- مَدَافَعَتِي مُوَاطَبَةً: مدافعه یعنی از دست رفتن

۹- وَ رِيَائِي إِخْلَاصاً

۱۰- وَ سُمْعَتِي تَسْتِراً: انسان ها دوست دارند که از ش تعریف کنند که این یعنی سمعه.

۱۱- وَ رَبِّي ثَبَاتاً

۱۲- وَ فِكْرِي خُشُوعاً

۱۳- وَ شَكِّي يَقِيناً

۱۴- وَ تَشَاغُلِي فَرَاغاً: یعنی فراغت از مشغله ها.

۱۵- وَ لِحَاطِي خُشُوعاً: یعنی گاهی در نماز زیرچشمی چایی دم می کنند و این یعنی لحاظ.

وقتی که می‌گوید و دعا می‌کند یعنی همین مقدار که به این گپ‌ها اطلاع داشته باشد علم تفصیلی می‌شود. اهل بیت (علیهم السلام) کار تولید نیاز می‌کنند و دهنده‌ی نیاز خداست. این جا شما ۱۵ واژه دیده‌اید که تقریباً خیلی شبیه هم هستند ولی اینکه توانسته که جدا جدا بیارد مهم می‌شود، مثلاً لیل لباسا و لیل سباتا در سوره‌ی نبا است.

فَإِنِّي لَكَ صَلِّيتُ وَإِيَّاكَ دَعَوْتُ وَجَهَكَ أَرَدْتُ وَإِيَّاكَ تَوَجَّهْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَمَا عِنْدَكَ طَلَبْتُ؛ که ۷ تا مولفه‌ی جدید اضافه می‌کند و طلب و توجه و توکل را از هم تفکیک می‌دهد.

یک فرضیه این است که نماز ما دارای صلیت و توجه و ایمان و توکل و طلب باشد.

مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ لِي فِي صَلَاتِي وَدُعَائِي رَحْمَةً وَبَرَكَهَةً تُكَفِّرُ بِهَا سَيِّئَاتِي وَتُضَاعِفُ بِهَا حَسَنَاتِي وَتَرْفَعُ بِهَا دَرَجَتِي وَتُكْرِمُ مَقَامِي وَتُبَيِّضُ بِهَا وَجْهِي وَتُرَكِّي بِهَا عَمَلِي وَتَحْطُ بِهَا وَزْرِي وَتَقْبِلُ بِهَا فَرَضِي وَنَفْلِي اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.

فرض و نفل یعنی فرضیه و نافله.

این دعای بسیار جالبی است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ ثَوَابَ صَلَاتِي وَثَوَابَ مَنْطِقِي وَثَوَابَ مَجْلِسِي رِضَاكَ وَالْجَنَّةَ وَاجْعَلْ ذَلِكَ خَالِصاً مُخْلِصاً وَاقْ مِنْكَ رَحْمَةً وَإِجَابَةً وَافْعَلْ بِي جَمِيعَ مَا سَأَلْتُكَ مِنْ خَيْرٍ وَزِدْنِي مِنْ فَضْلِكَ وَسَعَهُ مَا عِنْدَكَ إِنَّكَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ وَصَلِّ ذَلِكَ بِخَيْرِ الْآخِرَةِ وَنَعِيمِهَا إِنِّي إِلَيْكَ مِنَ الرَّاعِبِينَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

یعنی این نمازی که ۱۵ ایراد داشته است می‌تواند چنین ترفیعی پیدا کند و فرض این است که با دعا تمام آسیب‌های نماز رفع شده است.

سوال: اگر یک کار خیری انجام می‌دهد ولی نیتش خدا نیست. آیا این کار خیر نیست؟ باید این را در سنین رشد بگذاریم و نماز و کار خوب مراتب پیدا می‌کند. همین مقدار که مثلاً کودک بداند نماز امر خداست کافی می‌شود و در مرتبه‌ی دیگر لازم است که تفصیل بیشتری از نیت داشته باشد.

## جمع بندی:

شما موضوع نماز را به عنوان یکی از موضوعات دینی انتخاب کرده‌اید، زیرا نماز در دین محور است. اختلال در نماز اختلال در دین است، اصلاح نماز، اصلاح دین است. نماز امری است که دارای مراتب است و مراتبش با مراتب انسان هماهنگ است.

دو شیوه‌ی کلی اتخاذ شد: برخی جستجوی موضوع در سوره‌ها کار کردند، برخی موضوع را براساس پرسش‌هایشان شروع کردند.

در هر دو قسم، دو شیوه‌ی کلی حاکم بود، عده‌ای آمدند هر دو حالت را به سبک آسیب‌شناسی کار کردند و برخی به سبک ایجابی کار کردند که اینجا خود این حالت‌های مختلفی می‌شود، که کارهای آسیب‌شناسی بیشتر کاربردی و مهارتی و کارهای ایجابی بیشتر بنیادی می‌شود.

اینهایی که ساختاری کار کردند یک سطح میانه اتخاذ کردند، یک شیوه‌ی میانه را بر می‌گزینند که یک ساختار (رشد یا ذکر یا انسان) را که قرآنی است انتخاب می‌کنند و در این سیر میانه و ساختار حرکت کردند.

کارها هر کدام شناسنامه دارد و برطبق قواعد خودش باید پیش برود.

در قسمتی باید نیازها و سوالات یادداشت شود و وارد قرآن شوید.

در قسمتی سوره‌ها به شما سوال و جواب سوال می‌دهد.

و در قسمتی ساختارمند باید عمل کنید.

برای اینکه کار کنید باید وقت بگذارید، کارهای ساختاری که نوعاً راحت‌تر است ولی وقت بیشتری می‌گیرد.

کارهای سوره‌ای بیشتر بنیادین می‌ماند که باید با روایات راهبرد و کاربرد تولید شود.

این‌ها نیاز به زمان‌گذاری برای کار پژوهشی دارد. عملاً اگر ۴۰ ساعت در هفته وقت بگذارید یک فصل می‌تواند کار کند.

نمی‌توانیم کل وقت کلاس را روی گزارش‌ها بگذاریم و در حد گزارش‌دهی است. ولی قصد ما این است که نماز هم وارد تعلیم و تربیت شود و هم حوزه‌ی رسانه و هم بقیه. یعنی در کلیه‌ی مدارس وارد شود. حتی طرح این

موضوع هم مهم می‌شود که اگر کار هم نمی‌شود ولی طرح پژوهش که اهمیت و محوری بودن موضوع مد نظرشان است باید چگونه باشد، راجع به آن فکر کنید. ساختاری بهتر است یا سوره‌ای و یا ...

طرح پژوهش یعنی مراحل پژوهش مشخص شود.

مثلاً سن در تعلیم و تزکیه وارد می‌شود.

مثلاً علوم پایه به صورت بررسی تکوین نماز است. که تسبیح و تحمید تکوینی که آیاتی هم دارد.

بچه‌هایی که رشته‌ی زیست‌شناسی‌اند بسیار خوب می‌توانند روی سوره‌اعلی کار کنند.

نماز مثل باران می‌ماند که در ظرف‌های مختلف متفاوت می‌شود و شبیه‌ترین پدیده‌ها به آن آب است.

جاری شدن ذکر در نماز مثل باران است که این ذکر در نماز ظهر و عصر خاص خود آن‌ها می‌شود.

و لذكر الله اكبر یعنی جنبه‌ی ذکریت

طرح پژوهش برای افرادی است که اولویت انجام خود پژوهش را ندارد، و مثلاً سوره‌ی ماعون ثمره‌اش ۱۰ طرح پژوهشی است.

یک راه این است که کارهای پژوهشی انجام شود و یک کار این است که طرح‌های پژوهشی استخراج کنید.

کسی که به خوبی طرح‌های پژوهش ارائه می‌دهد نشان می‌دهد که کار پژوهشی هم به خوبی می‌تواند انجام دهد.

تا وقتی سطح اطلاعات انسان‌ها از نماز همین است، نماز در جامعه ارتقا نمی‌یابد.

کارهایی که باید انجام شود:

همه‌ی افراد راجع به موضوع‌بندی سوره فکر کنند و شیوه‌ی موضوع‌بندی را یاد بگیرند: مثلاً راجع به نماز ۱۰ سیر

می‌توان تصویر کرد مثل سهو در نماز و... موضوع‌بندی را باید همه‌ی افراد بدانند و تا زمانی که دست به قلم نشوند

نمی‌توانند موضوع استخراج کنند.

افراد باید بدانند که طهارتی یا کاربردی یا ساختاری هستند. مثلاً ذهن استاد چیت چیان کاملاً ساختاری است.



پژوهش در بستر جمع می‌تواند مشکلاتی را برطرف کند و مجموعی از کاربردی و ساختاری و بنیادی شود، تا مثلاً ۵ کتاب درباره‌ی نماز داریم که هر کسی براساس ذهنیتش نوشته است و بعد از آن یک کسی ۵ کتاب را تلفیق می‌کند و کتابی کلی استخراج می‌شود.

پس این قسمت در ذهنتان باشد. موضوع نماز امری مفتوح خواهد بود. سعی کنید به آن فکر کنید که خواهید فهمید که بعد از مدتی ۵ اثر خواهید داشت که به خوبی نواقص آن برطرف خواهد شد.

دلیل این که پژوهش‌ها به صورت جمعی باشد برای این است که موضوعاتی که در جامعه مطرح می‌شود، به صورت‌های مختلف قابل بررسی است.

استاد می‌گوید که کار کردن شما بسیار مهم است و شما می‌گویید که شما بمانید در میدان!

**نتیجه:** هر کسی فعالیت خودش را تا هفته‌ی دیگر انجام دهد و اگر تا هفته‌ی بعد جمع فعال شد ما هم نظرات خودمان را ارائه می‌دهیم، و اگر کار جمع پیش نرود کار ما هم ارائه نخواهد شد. هدف فعال شدن جمع است.

این مشروط به این است که افراد باید یک زمانی داشته باشند در حالی که این کار اولویت ۵ ام و ۶ ام است. کار جمعی موجب می‌شود که یک فرد و سخنانش محور نشود زیرا ممکن است که افکار فرد دیگری محور باشد. بنابراین کلاس‌ها باید موجب رشد افکار و تضارب آرا باشد. باید در همین بستر تنوع و تعددی وجود داشته باشد زیرا افراد فکر می‌کنند که باید یک ذائقه را بپذیرند و ذائقه‌های خود را دست کم می‌گیرند.

برای هفته‌های آینده این طور است که هر کسی کار بکند و این‌جا ارائه می‌دهیم و بررسی می‌کنیم و نهایتاً المیزان سوره را می‌خوانیم و سوره‌های بعد هم اینطور... .

نباید تک صدا باشیم، که وقتی بیرون رفتیم و صدایی دیگر را شنیدیم اینطور نباشد که آن را نپذیریم.

**الف) ارائه‌ی خانم برومند با عنوان آسیب‌شناسی تکذیب دین در جامعه‌ی دینی:**

با توجه به تعریف دین به ۳ مولفه رسیدند که تکذیب را در ۳ قید تعریف دین ضرب کرده‌اند: تکذیب در قید عبودیت، تکذیب در قید برنامه‌ریزی، تکذیب در قید غایت‌مندی

اگر ما در یک جامعه‌ی کفاری باشیم و خواستیم تکذیب دین را بسنجیم، «دع» یتیم شاخص است؛ و سوال این است شاید یک جامعه‌ای داشته باشیم و همگی کافرند، ولی در آن جامعه دع یتیم ندارند و «حض» مسکین دارند مثل رعایت مقررات راهنمایی و رانندگی. پس این شاخص نمی‌شود زیرا استثناء می‌شود.

شاخص یعنی اینکه هر جایی هست باید تکذیب دین را نشان دهد. با یقین می‌توان گفت که «تکذیب دین موجب دع یتیم می‌شود» ولی نمی‌توان گفت که عدم دع یتیم یعنی تکذیب دین نیست. زیرا دع یتیم را می‌توان با یقین نتیجه‌ی تکذیب دین دانست ولی نمی‌توان با دع یتیم به تکذیب دین رسید. زیرا در جامعه‌ای مثل ژاپن دع یتیم ندارند و اینجا گیر می‌افتیم که مطلب را عوض کنیم یا سوره را!!!

«خفی» و «علن» نسبی هستند مثلاً یک موضوعی گاهی رو است و گاهی زیر. مثلاً زن در خصام غیر مبین است، یعنی می‌جزونه که مخفی است و مرد هم مبین است ولی در چیز دیگری زن «مبین» است.

برای اینکه در سوره‌ی ماعون ریای زن و مرد و بقیه را خوب در بیاورید باید حدّ وسط‌های قیاس و مقدمه‌ها را خوب بچینید.

**ب) ارائه‌ی خانم افشار با عنوان زندگی به سبک سوره ماعون:**

سهو در نماز همان تکذیب دین است که یکی انتزاع است و یکی مصداق.

سوره‌های به گونه‌ای برخورد می‌کنند که سعی دارند که به آدم‌ها برچسب نزنند، خدا در سوره‌ها مراعات می‌کند و هر جایی هر صفتی را به افراد نسبت نمی‌دهد مثلاً کسی که ریا کند منافق است و خدا نمی‌آید از نفاق اینجا استفاده کند تا این کلمه خراب نشود.

خدا کاری نمی‌کند که شما وقتی سهو در نماز دارید بگویید منافقم. الزاما کاهل در نماز را با نفاق تداعی نمی‌کنیم.

ادب قرآن خاص است و در همه‌ی سوره‌ها این ادب را می‌بینید و با اینکه معنای برخی مفاهیم وجود دارد ولی خدا مارک و برچسب الکی نمی‌زند.

### ج) ارائه‌ی خانم رضوی با توجه دادن به موضوع مراتب:

کلمه‌ی کذب نگاهی صفر و یکی دارد ولی دارای مراتب می‌باشد. کذب و دین را سرچ کردم که به چند سوره رسیدیم، مثلاً سوره‌ی زمر بیشتر به عبودیت و تصدیق دین می‌پردازد که نقطه‌ی مقابل است. وقتی یک واژه در مراتب تجلی دارد باید روح آن واژه را در کلیه‌ی کلمات سوره بررسی کرد زیرا در کلیه‌ی مراتب تجلی یافته است. واژه‌ی ساختار بیان حقیقت حاکم بر هستی است، برای فهم ساختار باید از واژگانی استفاده کرد که در مراتب تجلی می‌یابند.

### توضیحات استاد اخوت:

به صورت ویژه از خانم‌ها برومند و افشار و رضوی و خوش اخلاق و شهیدزاده و کلیه‌ی افراد حاضر در جلسه تشکر می‌کنیم.

برای قدردانی از این بزرگواران صلواتی عنایت بفرمایید: اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم.

قصد ما از این کار تضارب افکار و نظرسنجی بوده است. اگر مطلبی سخت است باید بازخورد بدهید تا بتوانند عطا دقیق‌تری را به مخاطب تقدیم کنند.

سوره‌ی مبارکه‌ی ماعون وقتی به آن با دلالت ظاهری نگاه می‌کنید یک سیر مراتب در سوره به صورت واضح قابل رویت است که البته همه‌ی دوستان اشاره کرده بودند، سهو در نماز و بعدش می‌رود تا نماز ریایی و منع ماعون و اتمام سوره، وقتی این را می‌بینید که هر کدام در قسمتی است یکی در توجه فرد است و یکی در ادراک فرد و یکی در عمل فرد نشان داده شده است و این یعنی بخشی انتزاعی و مفهومی است و بخشی در درون و لایه‌ی توجه اتفاق می‌افتد. سهو در نماز ادراک نیست و مدل توجه است هر چند مدل توجه جنسش ادراک باشد ولی تکذیب دین معرفت است و سهو در نماز ادراک است. و ریا نمود عملی است، سهو در نماز را فقط خود فرد می‌فهمد مثل اینکه کسی نماز بخواند و وضو نداشته باشد، نماز ریایی و منع ماعون، هر دو از رفتار است.

اگر کسی بخواهد بحث مراتب را بداند باید بگوییم که به چه چیزی اطلاق تعریف مراتب می‌کنیم سوره‌ی ماعون می‌تواند به ما کمک کند.

چند وجه از سوره را می‌گوییم که توجه به آن‌ها در بدو امر لازم است مثلاً مراتب در ناحیه‌ی شناخت و رفتار و توجه انسان چه تاثیری دارد؟ بحث را دوباره انتزاع کردیم و موضوعی به نام فهم مراتب را استنباط می‌کنیم.

۱) مراتب انواع دارد و آیا می‌توان از این سوره انواع را درآورد؟

۲) چگونه می‌توان تعامل بین مراتب را شناخت؟

خانم رضوی خیلی جالب به ساختار اشاره کردند، بحث مراتب بسیار به ساختار نزدیک است، امروز نمی‌خواهیم ساختار را توضیح دهیم ولی بدانید که کلمه‌ی ساختار شبیه دین است، اگر خواستید در قرآن کار ساختاری انجام دهید با کلمه‌ی دین وارد شوید که ما بعداً به این خواهیم رسید.

جریانی از نزول و صعود که از بالا به پایین و بالعکس است و حقیقت را در مراتب مختلف تجلی می‌دهد.

طبع ساختار همین مراتب است.

امروز راجع به ۳ موضوع می‌خواهیم صحبت کنیم

چیستی مراتب؟

انواع مراتب؟

تعاملات بین مراتب؟

**چیستی مراتب:**

از کجا مفهوم مراتب را فهمیدیم؟ وقتی یک جریانی در عرصه‌ها و بسترهای مختلف قرار می‌گیرد، وقایع متناسب با آن بستر را از خود بروز می‌دهد. در این صورت آن جریان در لباسی از آن عرصه و بستر قابل رویت است، خود جریان چون یک حقیقت است باید در عرصه و بستر قرار گیرد، در واقع لباس آن عرصه را باید بپوشد و خودش را قابل رویت کند که به این سیر و جریان، مراتب گفته می‌شود.

مرحله: سیر از یک مرتبه به مرتبه‌ی دیگر، که فعلاً با آن کاری نداریم.

بهترین مثال سیر انسان در جریان خلقت است مثلاً نطفه یک حضی از روح دارد و علقه حدّ بیشتری از وجود دارد و غیره . تا اینکه برسد به «انشاءناہ خلقا آخر». پس حقیقت در سیر مراتب جاری می‌شود.

بستر یک ظرفی ایجاد می‌کند و حقایق را می‌گیرد، مثلاً آب، آب است ولی اگر ظرف یک کاسه باشد یا استکان یا بشکه و غیره متفاوت می‌شود، به این محدودیت بستر، لباس و حدّ زدن حقیقت می‌گوییم.

در واقع ما بسترها و عرصه‌ها را اگر بتوانیم با هم بینیم و رؤیت کنیم (که بحث اصلی ما رؤیت تکذیب دین است) انسان می‌تواند حق را احد و واحد ببیند در عین اینکه عالم خلقت در نهایت کثرت است، اگر چنین شود وحدت را در عین کثرت خواهد دید.

روح واحد است، خدا هست ولی در بسترهای مختلف متفاوت است، هیچ وجودی غیر از وجود نیست، هست از حقّ است. هر جایی که حق و وجود داریم جنسشان یکسان است و تفاوت بسترها، افراد را متفاوت می‌کند، اگر در نفس مؤمنی این حقیقت جاری شود به صفات مطلوب تبدیل می‌شود.

عالم جلوه‌ی حقّ است یعنی اینکه شما حق را در جلوه‌ها مشاهده می‌کنید، جلوه‌ها همان مراتب‌اند، که هر کدام حضی از حق یا هست را نشان می‌دهند. این می‌شود معنای مرتبه.

در کل مراتب طولی‌اند. مراتب عرضی به اعتبار مراتب طولی مرتبه نامیده می‌شود، مراتب نمی‌توانند عرضی باشند و حتماً باید طولی باشند.

چه قسمتی از موجود می‌تواند از وجود بهره‌بردار؟ هر قسمتی از موجود می‌تواند از وجود بهره‌مند شود.

بر اثر نظام مراتب، موجودات دارای مختصات می‌شوند یعنی نسبت به هم رابطه پیدا می‌کنند و رابطه‌ی موجودات در هیچ حالتی عرضی نیست، مثلاً ممکن است که دست را با بدنان در رابطه‌ی عرضی ببیند ولی دست به صورت جداگانه وجود را از خدا می‌گیرد. یعنی این طور نیست که دو ماده‌ی شیمیایی را کنار هم بگذارید و آتش بگیرند این طور نیست که هم جواری را علت آتش گرفتن بدانید بلکه ارتباط این دو یک اقتضایی ایجاد کرد که منجر به نزول یک حقیقت شده است.

رابطه‌ی عرضی یعنی اینکه بگوییم «برای اینکه یک معلول اتفاق بیفتد علت‌های مختلفی می‌خواهد که یکی اراده‌ی الهی است» که البته این اشتباه است، اسباب قابلیت تاثیر و تاثر را ایجاد می‌کنند.

ربط همیشه از وجود است ولی وقتی کنار هم قرار می‌گیرند گول می‌خوریم که این دو علت و معلول است ولی حض از وجود است که موجب شده است که این‌ها تاثیر و تاثر داشته باشند.

مثلا وقتی با دو گوشی دارید به هم پیام می‌دهید در ظاهر این است که از این گوشی پیام به گوشی کناری اش رسیده است ولی در حقیقت پیام به مخابرات رفته و به گوشی بعدی رسیده است.

وجود بسیط و ثابت است، و آن همیشه علت و عامل هر تحقق و هر کاری است و تفوق، استیلا و استعلا دارد، پس علی-رغم اینکه ما حرف می‌زنیم و آن در بستری است که وجود نازل شده و غیر او نیست.

بینیم خدا این موضوعی که خیلی هم انتزاعی و قامض است را به چه صورتی در سوره بیان کرده است که شما به هیچ وجه حالت قامض نمی‌فهمید ولی دقیقا می‌فهمید مرتبه یعنی چه؟

خدا یک کلاس درس تشکیل داده به نام فلسفه‌ی هستی که کاملا واضح و مبرهن است.

چگونه از سوره می‌توان فهم مراتب کرد؟ لذا به ایراداتی که به ذهنتان می‌آید به طور طبیعی برخورد نمی‌کنید

در سوره شما در یک آسیب اجتماعی قرار می‌گیرید، آسیب اجتماعی‌اش را برخوردهای ناپسند با طبقه‌ی ضعیف و یا هر نیازی گذاشته است. مثلا وقتی می‌گوید ماعون الزاما یتیم، مسکین و یا طبقات ضعیف نباشد بلکه یک آسیب اجتماعی است.

برخوردهای بد اجتماعی را هم آورده است که می‌توان از آن‌ها رؤیت مشخص و دقیق داشته باشیم که می‌توانیم مصداق‌های آن را به عینه در خود و دیگران مشاهده و مثال بیاوریم.

آسیب اجتماعی را در لایه‌ی توجه انسان به عنوان ایجاد کننده‌ی آن آسیب قلمداد کرده که خیلی درونی است و نمی‌توانیم همین طوری ببینیم و همین را (نه چیز دیگری را) داخل تر برده و اسمش را «سهو» گذاشته است.

اینکه بگویید توجه انسان ایراد دارد یعنی چه؟ یعنی چه را روی تصدیق و تکذیب نسبت به دین برده است یعنی روی ادراکش برده است، فاصله می‌گیرد.

یک قسمت عرصه‌هاست که عرصه‌ی ادراکات و عرصه‌ی توجهات و عرصه‌ی اجتماعی انسان است، گویی یک اتفاق در ۳ عرصه به نمایش گذاشته شده است و انتظارمان هم این است که بروزاتش شبیه آن عرصه باشد.

ما می‌گوییم یک انسانی هست که برخوردش اینگونه است و علتش فلان است.

شما یک فکری دارید، شما یک توجهی دارید و شما یک رفتاری در فضای بیرون دارید، گاهی می‌خواهم یک انسان را بررسی کنم و گاهی می‌خواهم یک کلیتی بدهم. یعنی اینکه می‌گویم یک انسان در فضاهاست را از سوره می‌گوییم ولی قانون و شاخص کلی را مطرح نمی‌کنیم.

نظام مرتبه‌ای کارش فهم همین تلازم‌هاست، یعنی اینکه بفهمید همه این‌طورند وابسته به فهم نظام مراتب است. ما کاری به این نداریم و می‌گوییم که انسان می‌تواند یک حقیقت را در ۳ عرصه‌ی مختلف بروز دهد.

۳ رخداد را که دارای منشاء واحد است در ۳ عرصه‌ی متفاوت مشاهده کنیم. آیا اینکه چیزی منشاء واحد دارد و در ۳ عرصه‌ی مختلف بروز می‌یابد یک حکم دارد یا ۳ حکم؟ که جواب ۳ حکم است.

وقتی یک حرفی دایره مدار مراتب می‌شود انسان نباید احکام الهی را باهم خلط کند که این‌ها را در یک لایه می‌بیند، همه‌ی مشکل انسان این است که نمی‌تواند آنالیز مراتب کند و حکم را تعمیم می‌دهد مثلاً یکی آسیب اجتماعی بحث حجاب را بررسی می‌کند که گاهی ادراکش مشکل دارد و گاهی یک بدحجاب می‌بیند که سیستم توجه‌ش فعال نیست و غیره. وقتی موضوعات را لایه‌بندی می‌کنید این است که الزامی ندارد که بگوییم همه‌ی مکذبین دین دع‌یتیم دارند، ولی وقتی لایه‌بندی می‌شود برای هر لایه حکمی پیدا می‌کند، حکمی در توجه و حکمی برای ادراک و حکمی در رفتار.

با توجه به بسترها باید احکام را استخراج کرد.

سوره‌ی مطففین مثل همین سوره بحث مراتب است که مثلاً اول سوره که بحث مطفف است در پایان سوره، مطفف تبدیل به کفار و مجرم می‌شود، انگار دارد ریشه‌ی صفات و صفات را مشخص می‌کند.

همه‌ی ما نماز می‌خوانیم و می‌خواهیم سهو در نماز را در خودمان کور کنیم، اگر بخواهیم ویل سوره را بگوییم مکذّب دین که خیلی ناجور می‌شود. اگر در نظام مراتب بینم می‌فهمم که اگر فلان کار خوب که دارم انجام می‌دهم ممکن است رشحاتی از تکذیب دین داشته باشم. که همان کار خوب هم اصلاح می‌شود.

سوره را به مرتبه‌ی خودمان نزدیک می‌کنیم و برای خودمان امکان ارتقا را فراهم می‌کنیم. مرتب با ماعونم ارتباط برقرار می‌کنم.

\*\*\*

## «ساعت دوم»

مبحث سهو در نماز مرتبه دارد. هر کسی به میزانی، سهو در نماز دارد.

تکذیب دین شاخه دارد و سهو در نماز، منع ماعون و... بروزهای تکذیب دین هستند.

سوال: الذی‌ها در سوره از چه نوع بدلی هستند؟ بدل کل از جزء، جزء از کل یا بدل اشتمال؟

مصلی که با طبقات ضعیف برخورد ناپسند دارد، حتما سهو در نماز دارد. از آخر سوره به اول سوره می‌آییم. سوره را با نگاه خاص می‌بینیم. مصلی ساهی بد برخوردکننده موضوع ما است. ما مصلی‌ای را بررسی می‌کنیم که منع ماعون دارد. می‌شود مصلی‌ای باشد که سهو در نماز داشته باشد ولی منع ماعون نداشته باشد و اگر این سهو در نماز ادامه پیدا کند در معرض منع ماعون قرار می‌گیرد. سهو در نماز سببی است برای منع ماعون. سبب است نه علت. سبب اقتضا ایجاد می‌کند و صد درصدی و قطعی نیست. ما تلازم ایجاد نمی‌کنیم، ما می‌گوییم چنین اقتضایی ایجاد می‌شود.

یک انسان در این سوره هست که تکذیب در دین دارد، سهو در نماز دارد و منع ماعون می‌کند.

مباحث این چینی که مربوط به نظام مراتب است چالش دارد و با این بحث بابش باز شد. با این موضوع باب خیلی علوم برایتان باز می‌شود ولی حوصله می‌خواهد. انسانی که نظام مراتب را بفهمد، انسان حلیم لطیف و واسع الحال می‌شود. اگر این فهم حاصل نشود مباحث دینی جمود، انقباض و سرسختی به بار می‌آورند. در خانواده‌ها اختلاف ایجاد می‌شود.

بحث‌ها را دوباره مرور می‌کنیم تا مشکلات حل شود.

نماز در عرصه‌ی اجتماعی به ریا تبدیل می‌شود.

ممکن است کسی منع ماعون نداشته باشد ولی نماز ریایی داشته باشد. ممکن است منع ماعون داشته باشد ولی نماز ریایی نداشته باشد. ممکن است سهو داشته باشد ولی نماز ریایی و منع ماعون نداشته باشد. یک مصداق خاص از نمازگزاران را نشان می‌دهد.

موضوع اول ما این است که عارضه‌های این سوره هر کدام مستقل هستند. الزاما نمی‌خواهیم این عوارض را به هم ربط دهیم. خدا طیف خاصی را برای مشاهده معرفی می‌کند.

سوال: تکذیب در دین چیست؟ یعنی کسی که آخرت‌نگری و آخرت‌گرایی ندارد. یعنی موضوع جزا و پاداش برایش اولویت اول نیست. بهشت را نسیه می‌داند. دین را جزا گرفته‌ایم نه دین اسلام.



المیزان : " فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ " کلمه " دع " به معنای رد کردن به زور و به جفا است، و حرف " فاء " در کلمه " فذلک " برای توهم معنای شرط است، و تقدیر کلام " أَرَأَيْتَ الَّذِي يَكْذِبُ بِالْجِزَاءِ فَعَرَفْتَهُ بِصِفَاتِهِ، فَان لَمْ تَعْرِفْهُ فَذَلِكَ الَّذِي... " است، یعنی آیا آن کس را که روز جزا را تکذیب می کند، از راه صفاتی که لازمه تکذیب است شناختی؟ اگر نشناختی پس بدان که او کسی است که یتیم را به زور از در خانه خود می راند، و او را جفا می کند، و از عاقبت عمل زشتش نمی ترسد، و اگر روز جزا را انکار نمی داشت چنین جرأتی را به خود نمی داد، و از عاقبت عمل خود می ترسید، و اگر می ترسید به یتیم ترحم می نمود.

مکذب دین کیست؟ کسی که تکذیبش را بواسطه دع یتیم ابراز می کند. مکذبی را بین که دع یتیم و لایحض علی طعام المسکین دارد. تکذیب در دین حالت های مختلفی دارد و این سوره این حالت ها را دارد بیان می کند. فاء در این جا فاء تفریع است.

این سوره یک اتفاق را در سه بستر متفاوت نشان می دهد. تکذیب در دین را در سه حالت مختلف نشان می دهد.

در نظام مراتب هر چیزی سر جای خودش و در عوامل و اقتضائات مربوط به خود بررسی می شود. فاصله ها رعایت شده و همه چیز با همه چیز ادغام نمی شود.

یک روایت از من لایحضره الفقیه که یکی از حضار خواندند: از پیامبر (صلی الله) می پرسند که چرا شما به تارک نماز کافر می گوید ولی به زانی کافر نمی گوید. حضرت (صلی الله) می فرمایند که زانی به خاطر یک لذت آنی و شهوتی گناه می کند و پس از مرتفع شدن نیازش دیگر گناه نمی کند ولی تارک نماز براساس یک باور، عملی را که باید انجام دهد کنار گذاشته .

وقتی قضیه ای جزئی باشد، از فائده اش کم می شود. بحث اینجاست که آیا قضیه جزئی نسبت به قضیه کلیه فائده اش کم می شود؟ می شود که قضیه جزئی را به قانون تبدیل کرد و بعد قانون را تعمیم داد نه شخص را.

اگر کسی منع ماعون و میل به تماشا شدن داشت می فهمد که زیر مجموعه سهو نماز قرار دارد. که البته ریا را فقط خود فرد می فهمد و قابلیت تشخیص توسط دیگران را ندارد. پس فرد از ریا و منع ماعون می فهمد که چقدر در نمازش سهو دارد.

سوال: در سوره مکذّب دین را با دو پیش فرض می توان شناخت. یکی این که مکذّب در دایره اسلام باشد و دیگری این که در دایره اسلام نباشد و تفاسیر با پیش فرض خودشان درباره این سوره نظر داده اند. موضوع دیگر اینکه مکذّب دین در قرآن خارج از دین اسلام است در حالیکه در این سوره مکذّب دین از بین مسلمانان است.

جواب: مکذّب در قرآن زیاد آمده است و در جاهای دیگر هم مکذّب هایی داریم که داخل در دین اسلام باشند. بحث دیگر شناخت سیاق است. ما ممکن است که تشخیص ندهیم فاء در این سوره به چه معناست. اصراری نداریم که همان اول متوجه نوع فاء بشویم. با فرض مجهول بودن فاء بقیه سوره را می خوانیم. قسمت اول سوره تکذیب دین است با جهت دع یتیم. قسمت دوم تویخ مصلی با جهت منع ماعون است. در دو قسمت جهت ها تناظر دارند. فاء در این جا ارتباطی منطقی و عینی بین دو قسمت برقرار می کند.

سوال: چرا ارتباط بین دو قسمت منطقی و عینی است؟

جواب: بخاطر تشابه دو قسمت. اگر فاء هم نیامده بود به لحاظ کلامی و سیاقی نمی توانستیم دو قسمت سوره را از هم جدا کنیم.

**جمع بندی:** در سوره ماعون کاری انجام می دهیم فهم مراتب است بوسیله ی عرصه های مختلف.

عرصه ی اول: عرصه های درونی انسان و بیرونی انسان است. پس اول مراتب را از جهت درون و بیرون مشخص می کند.

مراتب از جهت ساختار وجودی انسان: ادراک، رفتار(دع یتیم)، عواطف، توجه (ساهون)، صفت (مصلی)

شما در این سوره می توانید مراتب ساختار وجودی انسان را از واژه ها بررسی کنید. بعضی واژه ها ادراکی، بعضی توجهی ، بعضی رفتاری و... هستند.

مراتب در کلمات: دین، صلاه، یتیم، مسکین. دین موضوعی مهیمن بر صلاه است. یتیم از نظر آسیب سخت تر از مسکین است. سهو، منع و تکذیب در درون انسان هم لایه لایه هستند.

تعریف کلمات (موضوعات)

فهم تنوع عرصه ها و انواعش

سیر موضوع به مسئله

مراتب سیر موضوع به مسئله از احکام به تفصیل. البته در همه‌ی سوره‌ها هست ولی در این سوره عینی‌تر است.

مراتب حاضر و غایب و جمع و مفرد. فعل‌های حاضر و غایب سوره.

مراتب هستی به زندگی انسان از دین تا مَعْن.

مراتب مادی و معنوی

مراتب مثبت و منفی

روی این مراتب فکر کنید ان شاء الله بعد روی این‌ها بحث می‌کنیم.

برای برآورده شدن حوائج همه شیعیان، مسلمانان و مظلومان عالم صلوات

برای این که قدرشناس و قدردان نعمت‌های خدا باشیم صلوات

عرصه‌ها و صحنه‌های اجتماعی نشان دهنده‌ی اتفاقاتی است که در درون انسان رقم خورده است. در واقع هر تحولی که در مسیر رشد انسان در یک عرصه‌ی اجتماعی آزموده می‌شود. صحنه‌های اجتماعی بعنوان آزمون‌های زندگی- اند. ان شاءالله هر اتفاقی برای مملکت می‌افتد به خیر وصلاح است. فارغ از این هراتفاقی در جامعه بیفتد و جامعه را به سمت خدا پیش ببرد خوب به خیر نزدیک می‌شود. اما اگر جامعه به سمت نماز و خدا پیش نرود دچار فتنه شده و حوادث غیر مترقبه پیش می‌آید. راهش این است که ما از خودمان شروع کنیم و سرعتمان را در کارهای خیری که به ما پیشنهاد می‌شود زیاد کنیم. این منجر می‌شود که جریان حقیقت در جامعه راه بیفتد و هدایت بر ضلالت پیشی بگیرد.

**خانم برومند:** به خاطر واژه‌ی سهو ما به موضوع آسیب‌شناسی نماز پرداختیم. ریشه سهو دو بار در قرآن آمده در سوره ماعون و ذاریات. در هر دو سوره واژه ساهون آمده است. تقریباً ما به این دو آیه مستقل از سوره پرداختیم. گزاره‌نویسی کردیم و نتایج بدست آمد. بیشتر گزاره‌ها از واژه در آمده و همینطور سیاق واژه‌هایی که در کنار ساهون قرار گرفته‌اند. تعریف سهو را از دو آیه درآوردیم. براساس سوره ذاریات به واژه‌ی خرص و .. رسیدیم. دوباره آیات این دو واژه با هدف کسب تعریف گزاره‌نویسی شدند. به ساختار سهو رسیدیم. دو واژه‌ی فرح و ظن هم باید کار شوند. بعضی از گزاره‌ها از سیاق ادبی، بعضی از چینش واژه‌ها کنار هم بدست آمده‌اند به علاوه تحلیل عقلی.

**نظر استاد:** در واقع شما با بررسی دو سوره، سهو را آسیب توجه می‌دانید که ناشی از خرص است. سطح ناخودآگاهی بیشتر می‌شود و میزان غفلت انسان بیشتر می‌شود.

آسیب در توجه یعنی غفلت. یکی از راه‌های درآوردن معنی کلمه رجوع به لغت است. کتاب‌های لغت دو نوعند. دسته‌ی اول مثل التحقیق مفهومی‌اند و دسته دوم مانند معجم‌ها مصداقی. مثل لغت‌نامه‌های مشهور که سهو را در

مقابل عمد به کار می‌برند. از دست در رفتن را سهو می‌دانند. لغت‌نامه‌های مفهومی در معنای سهو می‌گویند غفلت از چیزی است که دارای مقصد است و می‌خواهی به نتیجه برسانی. مقصد در این جا مهم می‌شود. در مصداق نوعی از غفلت است و نوعی عدم حفظ و عدم هشاری است. در مفهومی‌ها غفلت نسبت به غایت مطرح است. آقای مصطفوی فرمودند سهو غفلت از چیزی است که قصدش شده است و غایت دارد.

راه دیگر معناشناسی رجوع به قرآن است. آیات را بررسی می‌کنیم. کلمات مجاور، مقابل و همنشین با کلمه‌ی موردنظر را نگاه می‌کنیم و بعد گزاره‌نویسی کرده و به یک فهم کلی از مقدمات، لوازم و آثار کلمه می‌رسیم. این می‌شود معنای فرآیندی. می‌توانید بگویید که سهو از کجا شروع شده، لازمه‌اش چیست و به کجا ختم می‌شود. طبق این روند گفتند که سهو به خرص یعنی علم ظنی و گمانی نزدیک است. خرص به معنای ایده دادن و اظهار عقیده براساس ظن است. این مقدمه سهو است. لازمه‌اش می‌شود غفلت. شما در تعریف سهو گفته‌اید: "آسیبی توجهی است که فرد را بواسطه علم به حدسیات و بی‌توجهی به قطعیات به ورطه‌ی گمراهی عمیق می‌کشاند. از علم حقیقی گریزان می‌شود. نشانه‌هایش افراط و خودنمایی است. بی‌توجه به رفع نیازهای هم نوعانش است و در جهت اعتقادی انسان را نسبت به غایت داشتن دین دچار شک می‌کند. آسیبی است که در اثر ضعف اعتقاد به معاد رخ می‌دهد." در تعریفان باید وجه تمایز سهو با غفلت را در بیاورید. پایه‌ی سهو ناهشیاری است.

**خانم برومند:** سهو زمانی است که فرد علم قطعی دارد ولی براساس علم ظنی عمل می‌کند و این باعث می‌شود که به خرص برسد.

**استاد:** طبق گفته‌ی شما سهو، عمدی است یا مقدمات هر سهوی، امری عمدی است.

**سوال:** ما چند نوع لغت داریم. بعضی‌ها مثل صلاه پرکاربردند. بعضی‌ها مثل سهو کم کاربردند. بعضی‌ها مثل کوثر یک‌بار به کار برده شده‌اند. در روش‌شناسی باید هر کدام از این واژه‌ها را چطور بررسی کنیم؟ مشکل ما در روش-شناسی واژه‌های پرکاربرد و کم کاربرد است.

**جواب:** راه کلی این است که شما واژه را در سوره ببرید. از سوره گزاره‌نویسی کنید با محوریت واژه. مثلاً موضوع سهو نماز را در سوره ماعون بررسی کنید. وقتی به ۱۰-۱۵ گزاره در حوزه سهو رسیدید باید دسته‌بندی کنید و مقدمه، لوازم و آثار سهو را در بیاورید. این روش در واژه‌های کم کاربرد و پرکاربرد قابل اجراست. تا این مرحله را همه می‌توانند انجام دهند. نوعاً در تحلیل است که انسان گیر می‌افتد. سهو از جنس غفلت است. از دست رفتن

نتیجه‌ی اولیه‌اش است. به علاوه حیرت پس از دست رفتن. این جا ارتباط با قتل الخراصون پیدا می‌کند. خرص اتکا به باورهای غیریقینی و غیرمعقول است. نتیجه‌ی خرص، سهو است. مثلاً در ارتباطات خانوادگی وقتی خانمی به آقا می‌گوید که شیر بخر و آقا فراموش می‌کند. می‌گوید یادم رفت و این کار بارها تکرار می‌شود و ممکن است در دفعات بعد واقعا هم فراموش نکرده باشد. خانم با این تکرار رفتار استنتاج می‌کند که مرا دوست نداری و در آخر هم می‌بیند که شماره‌ی خانمی دیگر در گوشی همسرش هست. از قضیه‌ی کوچکی که فراموشی خرید شیر بود به کجا رسیدند. به جای این که به باورهای یقینی‌شان عمل کنند براساس خرص عمل می‌کنند. باید به یادشان بیاوری که چقدر محبت به هم داشته‌اند و فراموش کرده‌اند.

خانم برومند باید غفلت را وارد تعریف کنند. در ارائه معنای فرآیندی وقتی از مقدمه شروع کنیم مخاطب جا می‌خورد. درست این است که اول لازمه گفته شود. جنس اصلی سهو گفته شود. این که فرد هشیار نبوده و چیزی را از دست داده. بعد می‌گوییم سهو الکی بوجود نیامده. مثلاً بچه‌دار شدن موجب می‌شود که مدتی خانم‌ها دچار سهو شده و از همسرشان غافل شوند. در ارتباطات زمانی مشکل پیش می‌آید که انسان‌ها حواسشان به یکدیگر نیست. سهو محصول یک سوء اختیار است. (فکل نظر لیس فیه اعتبار فهو سهو). می‌شود گفت سهو ناهشیاری ایست که از روی عمد و اختیار نیست ولی به امری اختیاری ختم می‌شود که از روی باورهای غیر قطعی و ظنی پدید آمده و فرد را بواسطه ناهشیاری‌اش به ورطه‌ای از حوادث، مشکلات، بیچارگی‌ها می‌کشاند. سهو بیماری بدی است. فرد می‌گوید دست خودم نیست.

**سوال:** حیرت بعد، از دست دادن به چه معناست؟

**جواب:** فرد چیزی را از دست داده که لازم بوده است داشته باشد و از دست ندهد و در این حالت بیچاره می‌شود. نمی‌تواند ریشه‌یابی کند. سهو منشأ درماندگی‌هاست. واژه‌ی درماندگی بیشتر از افسردگی به سهو نزدیک است. قانده این است که انسان وقتی حواسش جایی باشد، جای دیگر نیست. حال اگر انسان حواسش جایی باشد، که نباید باشد یعنی خرص. انسان نمی‌تواند حواسش چند جا باشد. وقتی حواس انسان به دنیا باشد از آخرت غافل می‌شود. سهو به نسبت عمل و مقصد انجام می‌شود. غفلت جزئی‌تر است و سهو کلی‌تر است. سهو چیزی مثل لغو و لهو است. موضوع اصلی سهو، لهو، لغو، لعب در غایت است.

خراص اقتضای ساهی شدن دارد. ممکن است دعایی پشتش باشد که به آن‌جا نرسد ولی استعدادش را دارد.

لهو در لذات و شهوات و مطالبات و دعا است. سهو در توجهات است. توجه که دچار سهو شود دیگر انتظاری از طرف ندارد. مثل کسی که آدرس خانه‌اش را گم می‌کند. نمی‌توانید ره‌ایش کنید چون دیگر بر نمی‌گردد. به نظر می‌آید که سهو از لغو و لهو ساده‌تر باشد ولی کسی که سهو دارد نمی‌تواند توقعی از او داشته باشید. به میزان سهو نداشتن افراد می‌توانند مسئولیت قبول کنند و انجام دهند. این موضوعی است در مراحل رشد. سهو در مراتب مختلف متفاوت است. سهو نسبت به طیبات، خیر، حسن، ایمان، مسئولیت بررسی می‌شود.

**سوال:** فرق سهو و فراموشی در چیست؟

**جواب:** هر فراموشی را سهو نمی‌گوییم. سهو زمانی است که پشتش مبنای علمی‌ای هست. ولی الان حواسش پرت شده و نسبت به آن مسئله توجه ندارد.

**خانم خوش اخلاق:** تعریف واژه‌ی صلاه براساس کتاب التحقیق را درآوردیم. ۹۳ آیه درباره صلاه است که بخشی گزاره‌نویسی شده است. این موضوع خیلی پر دامنه است. الان تعریف ما از صلاه لغوی است.

**استاد:** قبل از هر کار باید معنای نماز در بیاید.

\*\*\*

**ساعت دوم:**

به ذهنم رسید که یک سری روایاتی که راجع به نماز است را خدمتان عرض کنم به دلیل اینکه یک مقدار ذهنتان آماده‌تر شود و آن‌هایی که کار پژوهشی هم نمی‌کنند با یک سری روایات آشنا شوند.

یکی از کارهایی که ما در حوزه‌ی معناشناسی انجام می‌دهیم در بحث روایی انجام می‌شود و با روایات خیلی بهتر می‌توانیم مطالب را پیش ببریم.

جلد ۷۹ بحار الانوار صفحه ۱۸۸ یک جمع بندی راجع به روایات نماز انجام داده است. کتاب بحار الانوار مثل یک دایره المعارف است که نوعاً به صورت موضوعی کار شده است و شما را مستغنی از کتابهای دیگر می‌کند.

در سرچ روایی اولین کاری که می‌کنیم این است که موضوع را در بحار الانوار سرچ می‌کنیم مثلاً الآن می‌بینیم که در بحار کتاب الصلاه داریم. البته توصیه‌ی من به دوستانی که کار معناشناسی می‌کنند این است که ابتدا معنا را استخراج کنند و بعد روایات را نگاه کنند چون ممکن است که به هم بریزند.

خود علامه‌ی مجلسی آیات نماز را هم ذکر کرده است و یک برداشت اولیه‌ای از نماز داشته است.

چند روایت فقط برای اینکه ذهنتان آشنا شود برایتان می‌خوانم.

وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَ أَمْرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَخُصَّ أَهْلَهُ دُونَ النَّاسِ لِيَعْلَمَ النَّاسُ أَنَّ لِأَهْلِهِ عِنْدَ اللَّهِ مَنَزَلَةً لَيْسَتْ لِلنَّاسِ فَأَمْرَهُمْ مَعَ النَّاسِ عَامَّةً وَ أَمْرَهُمْ خَاصَّةً. وَ فِي الْعُيُونِ<sup>٢</sup>، وَ غَيْرِهِ، عَنِ الرُّضَاعِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ قَالَ خَصَّنَا اللَّهُ بِهَذِهِ الْخُصُوصِيَّةِ إِذْ أَمَرْنَا مَعَ الْأُمَّةِ بِإِقَامَةِ الصَّلَاةِ ثُمَّ خَصَّنَا مِنْ دُونِ الْأُمَّةِ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَجِيءُ عَلَيَّ بَابِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ بَعْدَ نُزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ كُلَّ يَوْمٍ عِنْدَ حُضُورِ كُلِّ صَلَاةٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ فَيَقُولُ الصَّلَاةُ رَحِمَكُمُ اللَّهُ وَ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ أَحَدًا مِنْ ذُرِّيِّ الْأَنْبِيَاءِ ع بِمِثْلِ هَذِهِ الْكِرَامَةِ الَّتِي أَكْرَمَنَا بِهَا وَ خَصَّنَا مِنْ دُونِ جَمِيعِ أَهْلِ بَيْتِهِمْ.<sup>٣</sup>

این روایت ذیل این آیه ذکر شده است است که: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا روایت چنین است که نماز در ۵ وقت خوانده می‌شود. ما یک سری نمازهایی برای اهل بیت (علیهم السلام) و امتشان داریم و یک سری نماز خاص خود اهل بیت (علیهم السلام) داریم. اگر بخواهند بین انبیا به کسی احترام بگذارند به او نمازی یاد می‌دهند، ما نیز برای هر یک از اهل بیت (علیهم السلام) یک شناسنامه‌ای از نمازها داریم یعنی شما می‌توانید از صورت نماز ائمه به صورت آن‌ها دست یابید و چهره‌ی آن امام را ببینید.

و انسان‌ها می‌توانند بین نمازها بگردند و ببینند که کدام نماز بیشتر به ذائقه‌شان خوش می‌آید.

نمازهای اختصاصی برپایه‌ی تکرار بنا شده است یعنی تکرار این ذکر یا فلان سوره.

انسان باید با حالت اضطرار سراغ نمازها برود که با نمازها سر حال بیاید.

نماز برای اهل بیت (علیهم السلام) حکم کافور و زنجبیل را دارد. کافور یعنی نماز خنکشان می‌کند. و برخی وقت‌ها هم لازم است که انسان گرمی مصرف کند که آن‌جا نماز برایش زنجبیل می‌شود.

زنجبیل و کافور را در سوره‌ی انسان برای ابرار ذکر کرده‌اند.

<sup>٣</sup>. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۹، ص: ۱۹



وَعَنِ النَّبِيِّ صَلَّى ص أَنَّهُ قَالَ: مَنْ لَمْ تَنْهَهُ صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ لَمْ يَزِدْ مِنْ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا.<sup>٤</sup>

هر کسی نمازش او را از فساد و فحشا باز ندارد نشانه‌ای است از عکس آن. یعنی نماز نخوانده است.

وَعَنْهُ ص قَالَ: لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يُطِيعِ الصَّلَاةَ وَطَاعَةَ الصَّلَاةِ أَنْ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ.<sup>٥</sup>

اطاعت از صلوات یعنی چه؟ مثل این است که صلوات امام است که باید از آن تبعیت کرد در واقع معنای صلوات به گفته‌ی علامه مجلسی چنین است که:

و معنی ذلك أن الصلاة إذا كانت ناهية عن المعاصي فمن أقامها ثم لم ينته عن المعاصي لم تكن صلواته بالصفة التي وصفها الله بها فإن تاب من بعد ذلك و ترك المعاصي فقد تبين أن صلواته كانت نافعة له و ناهيته و إن لم ينته إلا بعد زمان.

وَرَوَى أَنَّ فَتَى مِنَ الْأَنْصَارِ كَانَ يُصَلِّي الصَّلَاةَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ يَرْتَكِبُ الْفَوَاحِشَ فَوُصِفَ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ إِنَّ صَلَاتَهُ تَنْهَاهُ يَوْمًا مَا فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ تَابَ<sup>٦</sup>

جوانکی می‌آید نماز می‌خواند و فواحش را مرتکب می‌شود که این را برای رسول الله (صلی الله) وصف کردند، حضرت (صلی الله) فرمودند که صلوات بالاخره یک روزی او را نجات خواهد داد.

پیامبر (صلی الله) نمی‌گوید که نماز او نماز نیست، وقتی نماز کسی را می‌بینید بگویید که حتما همین نماز هم مثل آب باریکه او را روزی نجات خواهد دارد.

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ ص إِنَّ قُلَانًا يُصَلِّي بِالنَّهَارِ وَيَسْرِقُ بِاللَّيْلِ فَقَالَ إِنَّ صَلَاتَهُ لَتَرُدُّعَهُ<sup>٧</sup>

پیامبر (صلی الله) درباره‌ی نماز خوانی که دزدی هم می‌کند می‌گوید یعنی نماز او را از دزدی باز می‌دارد.

<sup>٤</sup> بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٧٩، ص: ١٩

<sup>٥</sup> همان

<sup>٦</sup> همان

<sup>٧</sup> همان

شما وقتی خودتان را می‌بینید باید روایت اولی را ببینید و وقتی دیگران را می‌بینید روایات بعدی را نگاه کنید و مد نظر داشته باشید.

وَرَوَى أَصْحَابُنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ أَوْ قُبِلَتْ صَلَاتُهُ أَمْ لَمْ تُقْبَلْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ مَنَعَتْهُ صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ فَبَقَدَرٍ مَا مَنَعَتْهُ قُبِلَتْ مِنْهُ.<sup>۸</sup>

همه‌ی این روایات گزاره‌های اهل بیت (علیهم السلام) از آیه‌ی سوره‌ی عنکبوت است.

وَرَوَى فِي الْكَافِي عَنِ سَعْدِ الْخَفَّافِ<sup>۹</sup> عَنِ الْبَاقِرِ ع فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ أَنَّهُ سَأَلَهُ هَلْ يَتَكَلَّمُ الْقُرْآنُ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ رَحِمَ اللَّهُ الضُّعْفَاءَ مِنْ شِيَعَتِنَا إِنَّهُمْ أَهْلُ تَسْلِيمٍ ثُمَّ قَالَ نَعَمْ يَا سَعْدُ وَالصَّلَاةُ تَتَكَلَّمُ وَلَهَا صُورَةٌ وَخَلْقٌ تَأْمُرُ وَتَنْهَى قَالَ فَتَغَيَّرَ لَذَلِكَ لَوْنِي وَقُلْتُ هَذَا شَيْءٌ لَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَتَكَلَّمَ بِهِ فِي النَّاسِ فَقَالَ وَهَلِ النَّاسُ إِلَّا شِيَعَتُنَا فَمَنْ لَمْ يَعْرِفِ الصَّلَاةَ فَقَدْ أَنْكَرَ حَقَّنَا ثُمَّ قَالَ يَا سَعْدُ أَسْمِعْكَ كَلَامَ الْقُرْآنِ قَالَ سَعْدٌ فَقُلْتُ بَلَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ فَقَالَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ فَالْتَنَهَى كَلَامَ وَالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ رَجُلٌ وَنَحْنُ ذِكْرُ اللَّهِ وَنَحْنُ أَكْبَرُ.<sup>۱۰</sup>

این روایت به گونه‌ای است که حتما اتفاق و بستری قبلش وجود دارد که براساس آن حضرت (علیه السلام) پرسیدند که آیا این فرد قرآنی است؟ و حضرت (علیه السلام) نتیجه گرفتند که این فرد از ضعفاء شیعه است.

به صرف اینکه آدم‌ها یک سری نواقصی در زندگی روزمره‌ی دینی دارند آن‌ها را از حیث شیعه بودن خارج نکنید مثلا کسی کلاس قرآن می‌رود می‌توان گفت که باز ضعیف است ولی به هیچ وجه او را خارج نکنید.

نماز حرف می‌زند و صورت دارد، امر و نهی می‌کند.

راوی می‌ترسد که اگر بگویم نماز صورت دارد مرا مسخره خواهد کرد، امام (علیه السلام) می‌گوید که آیا مردمی که برایشان می‌گویی شیعه‌ی ماست؟ مگر می‌شود شیعه‌ی ما صورت نماز را ندیده باشد که امر و نهی می‌کند و امام (علیه السلام) ادامه می‌دهد که آیا به سمعت برسانم کلامی از قرآن؟ بلی، ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر.

<sup>۸</sup> همان.

<sup>۹</sup> (۲) الکافی ج ۲ ص ۵۹۸.

<sup>۱۰</sup> بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۹، ص: ۱۹۹

یک ذکر الله داریم و یک ذکر الله اکبر.

یک تعریفی دیشب از نماز در آوردم که برای خودم که جالب بود.

گفتم قاعدتا صلوات باید جنسش از کلام باشد. صلوات قدرت کلام دارد که نهی و امر می کند. اگر کسی در تعریف صلوات گفت که «کلامی است که...» صحیح است، کلام از ناحیهی بنده دعاست و کلام از ناحیهی خدا امر و نهی است.

اگر در کتاب های معمولی بگویید که امر و نهی کلام است و فحشاء و منکر راجل هستند. کسی متوجه نمی شود.

صلوات اصالتش از بالا به پایین است و ما مییم که از پایین به بالا دعا می کنیم.

اینکه شهادت می دهید یعنی از بالا دیده اید که خدا هست. شما باید ببینید و بعد بگویید: ایاک نعبد و ایاک نستعین. اگر نبینید که نمی توانید آخر نماز بگویید السلام علینا...!!!

در نتیجه حقیقت نماز ولایت است (وَنَحْنُ ذِكْرُ اللَّهِ وَنَحْنُ أَكْبَرُ).

این روایت بسیار مهم است زیرا که تعریف جدیدی از نماز است و این یعنی دید متفاوتی از نماز داشتن و یعنی ارتقاء سطح نماز در جامعه.

رُویَ عَنِ الْبَاقِرِ ع<sup>۱۱</sup> أَنَّهُ قَالَ: ذِكْرُ اللَّهِ لِأَهْلِ الصَّلَاةِ أَكْبَرُ مِنْ ذِكْرِهِمْ إِيَّاهُ أَلَّا تَرَى أَنَّهُ يَقُولُ فَادْكُرُونِي أَدْكُرْكُمْ<sup>۱۲</sup>.

اینکه خدا مومنین را می خواند از اینکه مومنین او را بخوانند بالاتر است، اینکه خدا ما را می خواند بالاتر است از ذکر ایشان خدا را.

ماهیت نماز شبیه توبه است یعنی اول خدا توبه می کند و بعد انسان توبه می کند.

خدا اول برای نماز رو می کند و بعد بنده رو می کند که اگر خدا رو نکند بنده نمی تواند رو کند.

اول خدا یاد می کند و بعد بنده یاد می کند و چون بنده یاد کرده خدا دوباره او را یاد می کند، صلوات شبیه ترین ذکر به توبه است.

<sup>۱۱</sup> (۲) تفسیر القمی: ۴۹۷.

<sup>۱۲</sup> (۳) البقرة: ۱۵۲.

<sup>۱۳</sup> همان

اتفاقی که می‌افتد این است که نماز یک منسک یا ساختار است که متناسب با عرصه‌ی خودش ذکر را به صورت فرایندی جاری می‌کند، صورت‌بندی ذکر در مراتب و عرصه‌های وجود صلات است.

با اینکه ذکر خودش معنوی است و قابلیت صورت‌بندی ندارد ولی نماز می‌آید به شکل خاصی ذکر را ذامراتب می‌کند ولی ذکر ثابت است و بسیط و وقتی که در قالب نماز می‌آید رکوع و سجده و غیره می‌شود، ذکر شکل یافته را نماز می‌نامیم.

در تمام مراتب نماز وجود دارد، نماز مراتب زمانی دارد و در هر جایی هم که باشید به واسطه‌ی مراتب مکانی نماز داریم.

و چون نیازها متعدد می‌شود ذکر هم در مراتب متعدد خواهد شد.

اگر بتوانیم برای نماز صورت در نظر بگیریم مثل انسانی که دست و پا و چشم دارد خوب است، نماز هم همین طور اجزاء پیدا می‌کند، تمام بخش‌های نماز نسبت به هم سطح‌بندی دارند و به تبع کارکردی خواهند داشت.

اینکه بتوانیم ذکر را در مراتب مختلف ببینیم بهتر می‌توان نزول ذکر را درک کرد.

مثل این است که یک مخلوقی زودتر رفته است و ذکر را دریافت کرده است که آن صلات می‌شود و او پیشدستی کرده است و امام شما می‌شود و جلو می‌ایستد.

ما بایستی برای هر مرتبه از زندگی نمازی متناسب با آن داشته باشیم که داریم.

نکته‌ی مهم این است که نماز ذکر را رویت‌پذیر و صورت‌دار می‌کند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ تَرَكَ صَلَاتَهُ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ هَدَمَ دِينَهُ وَمَنْ تَرَكَ أَوْقَاتَهَا يَدْخُلُ الْوَيْلَ وَالْوَيْلُ وَادٍ فِي جَهَنَّمَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ - الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ<sup>۱۴</sup>.

کسی که نمازش را ترک کند دینش منهدم می‌شود و کسی که اوقات نمازش را ترک کند دچار ویل خواهد شد.

<sup>۱۴</sup> (۲) الماعون ص ۴ و ۵.

<sup>۱۵</sup> بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۹، ص: ۲۰۲

درواقع صلوات عماد الدین است از سوره‌ی ماعون گرفته شده است که ترک صلوات یعنی کسی که تکذیب دین می‌کند، و ترک اوقات سهو در نماز است.

یعنی ممکن است که شما به این گزاره رسیده‌اید و دلتان قرص نیست و وقتی به روایتی می‌رسید گزاره‌ی خودتان را با اطمینان می‌گویید.

وَقَالَ النَّبِيُّ ص حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَأْتِي بِالْعَبْدِ فَأَوْلُ شَيْءٍ يَسْأَلُهُ عَنْهُ الصَّلَاةُ فَإِنْ جَاءَ بِهَا تَامَّةً وَإِلَّا رُخَّ فِي النَّارِ<sup>۱۶</sup>.

رخ في النار یعنی پرت شدن در آتش.

قَالَ النَّبِيُّ ص لَا تُضِيعُوا صَلَاتِكُمْ فَإِنَّ مَنْ ضَيَّعَ صَلَاتَهُ حَشَرَهُ اللَّهُ مَعَ قَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَأَخْزَاهُمْ وَكَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ النَّارَ مَعَ الْمُنَافِقِينَ فَأَلْوَيْلُ لِمَنْ لَمْ يُحَافِظْ صَلَاتَهُ<sup>۱۷، ۱۸</sup>.

در واقع سهو در نماز بیشتر بر ترک اوقات نماز برمی‌گردد. ساهون نمازی که در حاشیه قرار می‌گیرد در حالی که می‌توانست حقیقت برنامه‌ریزی باشد.

وَقَالَ ص مَنْ تَرَكَ صَلَاتَهُ حَتَّى تَفُوتَهُ مِنْ غَيْرِ غَدْرٍ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ ثُمَّ قَالَ بَيْنَ الْعَبْدِ وَبَيْنَ الْكُفْرِ تَرَكَ الصَّلَاةَ<sup>۱۹، ۲۰</sup>.

وَقَالَ ص لَا يَزَالُ الشَّيْطَانُ يَرْعَبُ مِنْ بَنِي آدَمَ مَا حَافِظَ عَلَى الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ فَإِذَا ضَيَّعَهُنَّ تَجَرَّأَ عَلَيْهِ وَ أَوْقَعَهُ فِي الْعِظَائِمِ<sup>۲۱، ۲۲</sup>.

<sup>۱۶</sup> (۳) جامع الأخبار ص ۸۶ و ۸۷

<sup>۱۷</sup> (۴) جامع الأخبار ص ۸۷

<sup>۱۸</sup> بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۷۹، ص: ۲۰۲

<sup>۱۹</sup> (۵) جامع الأخبار ص ۸۷

<sup>۲۰</sup> بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۷۹، ص: ۲۰۲

<sup>۲۱</sup> (۶) جامع الأخبار ص ۸۷

شیطان از بنی آدم می ترسد بر نمازهای پنجگانه و وقتی نمازش ضایع شود شیطان نسبت به او جرات دار می شود.

این روایات همه از پیامبر اکرم (صلی الله) است و روایاتی که از رسول الله (صلی الله) است را هم شیعه و هم سنی ذکر کرده اند و بهترین و متقن ترین سندها برایشان ذکر شده اند.

تعریف نماز در روایات مختلف با اینکه به ظاهر یکی است ولی ساختارهای مختلفی به ما نشان می دهد.

وَقَالَ صَ مِنْ تَرَكَ صَلَاةً لَا يَرْجُو ثَوَابَهَا وَلَا يَخَافُ عِقَابَهَا فَلَا أُبَالِي أَيْمُوتُ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا أَوْ مَجُوسِيًّا<sup>۲۴ ۲۳</sup>.

لایرجون الله وقارا در سوره ی نوح و لایرجون لله حسابا در سوره ی نبا مرتبط با این روایت است.

کسی است که نماز را ترک می کند در حالی که نماز بود و نبودش فرق دارد، باید وقتی نماز می خوانید به ثوابش امید داشته باشید، به بودش یقین داشته باشید یعنی اگر گفتند این نماز ثوابش ۳۰۰ حج دارد باید بعد نماز ثواب را بگیرید. کسی که نماز برایش فرقی ندارد، برایش فرق نمی کند که یهودی و نصرانی یا مجوس بمیرد.

یهود یعنی ساختار فرعون، نصرانی یعنی ساختاری از زندگی مهربانانه در کنار دیگران باشد، مجوس یعنی آنهایی که به قواعد غیبی در زندگی دنیایی بسیار اهمیت می دهند.

سهو در نماز لایابالی آور است و فرد برایش مهم نیست، ظلمات و نور برایش مساوی می شود.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَلَكَ يُسَمَّى سَخَائِيلَ يَأْخُذُ الْبَرَوَاتِ لِلْمُصَلِّينَ عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلَّ جَلَالُهُ فَإِذَا أَصْبَحَ الْمُؤْمِنُونَ وَقَامُوا وَتَوَضَّعُوا وَصَلُّوا صَلَاةَ الْفَجْرِ أَخَذَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بَرَاءَةً لَهُمْ مَكْتُوبٌ فِيهَا أَنَا اللَّهُ الْبَاقِي عِبَادِي وَإِمَائِي فِي حِرْزِي جَعَلْتُكُمْ وَفِي حِفْظِي وَتَحْتِ كَفْيِي صَيْرْتُكُمْ وَعِزَّتِي لَا خَدَلْتُكُمْ وَأَنْتُمْ مَغْفُورٌ لَكُمْ ذُنُوبُكُمْ إِلَى الظُّهْرِ فَإِذَا كَانَ وَقْتُ الظُّهْرِ فَقَامُوا وَتَوَضَّعُوا وَصَلُّوا أَخَذَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْبَرَاءَةَ الثَّانِيَةَ مَكْتُوبٌ فِيهَا أَنَا اللَّهُ الْقَادِرُ عِبَادِي وَإِمَائِي بَدَلْتُ سَيِّئَاتِكُمْ حَسَنَاتٍ وَغَفَرْتُ لَكُمْ السَّيِّئَاتِ وَأَحْلَلْتُكُمْ بِرِضَايَ عَنْكُمْ دَارَ الْجَلَالِ

<sup>۲۲</sup> بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۷۹، ص: ۲۰۲

<sup>۲۳</sup> (۱) جامع الأخبار ص ۸۷

<sup>۲۴</sup> بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۷۹، ص: ۲۰۳

فَإِذَا كَانَتْ وَقْتُ الْعَصْرِ فَقَامُوا وَ تَوَضَّؤُوا وَ صَلَّوْا أَخَذَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْبَرَاءَةَ الْثَالِثَةَ مَكْتُوبٌ فِيهَا أَنَا اللَّهُ الْجَلِيلُ  
 جَلَّ ذِكْرِي وَ عَظُمَ سُلْطَانِي عِبْدِي وَ إِمَائِي حَرَمْتُ أَبْدَانَكُمْ عَلَى النَّارِ وَ أَسْكَنْتُكُمْ مَسَاكِينَ الْأَبْرَارِ وَ دَفَعْتُ عَنْكُمْ  
 بِرَحْمَتِي شَرَّ الْأَشْرَارِ فَإِذَا كَانَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ فَقَامُوا وَ تَوَضَّؤُوا وَ صَلَّوْا أَخَذَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْبَرَاءَةَ الرَّابِعَةَ مَكْتُوبٌ  
 فِيهَا أَنَا اللَّهُ الْعَبَّارُ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ عِبْدِي وَ إِمَائِي صَعِدَ مَلَائِكَتِي مِنْ عِنْدِكُمْ بِالرِّضَا وَ حَقُّ عَلَى أَنْ أَرْضِيكُمْ وَ أُعْطِيكُمْ  
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُنْتِكُمْ فَإِذَا كَانَ وَقْتُ الْعِشَاءِ فَقَامُوا وَ تَوَضَّؤُوا وَ صَلَّوْا أَخَذَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمْ الْبَرَاءَةَ الْخَامِسَةَ مَكْتُوبٌ  
 فِيهَا إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرِي وَ لَا رَبَّ سِوَايَ عِبَادِي وَ إِمَائِي فِي بُيُوتِكُمْ تَطَهَّرْتُمْ وَ إِلَى بُيُوتِي مَشَيْتُمْ وَ فِي ذِكْرِي خُضْتُمْ  
 وَ حَقِّي عَرَفْتُمْ وَ فَرَأَيْصِي أَدَيْتُمْ أَشْهَدُكُمْ يَا سَخَائِلُ وَ سَائِرَ مَلَائِكَتِي أَنِّي قَدْ رَضَيْتُ عَنْهُمْ قَالَ قَيْنَادِي سَخَائِلُ بِنَائِهِ  
 أَصْوَاتٍ كُلِّ لَيْلَةٍ بَعْدَ صَلَاةِ الْعِشَاءِ يَا مَلَائِكَةَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ غَفَرَ لِلْمُصَلِّينَ الْمُؤَحِّدِينَ فَلَا يَبْقَى مَلَكٌ فِي  
 السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ إِلَّا اسْتَغْفَرَ لِلْمُصَلِّينَ وَ دَعَا لَهُمْ بِالْمُدَاوَمَةِ عَلَى ذَلِكَ فَمَنْ رُزِقَ صَلَاةَ اللَّيْلِ مِنْ عَبْدٍ أَوْ أَمَةٍ قَامَ لِلَّهِ عَزَّ وَ  
 جَلَّ مُخْلِصًا فَتَوَضَّأَ وَ ضُوءًا سَابِعًا وَ صَلَّى لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِنِيَّةٍ صَادِقَةٍ وَ قَلْبٍ سَلِيمٍ وَ بَدَنٍ خَاشِعٍ وَ عَيْنٍ دَامِعَةٍ جَعَلَ اللَّهُ  
 تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلْفَهُ تِسْعَةَ صُفُوفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فِي كُلِّ صَفٍّ مَا لَا يُحْصَى عَدَدُهُمْ إِلَّا اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَدًا طَرَفِي  
 كُلُّ صَفٍّ بِالْمَشْرِقِ وَ الْآخَرُ بِالْمَغْرِبِ قَالَ فَإِذَا فَرَغَ كُتِبَ لَهُ بِعَدَدِهِمْ دَرَجَاتٌ قَالَ مَنْصُورٌ كَانَ الرَّبِيعُ بْنُ بَدْرِ إِذَا حَدَّثَ  
 بِهَذَا الْحَدِيثِ يَقُولُ أَيْنَ أَنْتَ يَا غَافِلُ عَنْ هَذَا الْكَرَمِ وَ أَيْنَ أَنْتَ عَنْ قِيَامِ هَذِهِ اللَّيْلِ وَ عَنْ جَزِيلِ هَذَا الثَّوَابِ وَ عَنْ هَذِهِ  
 الْكِرَامَةِ ٢٥ ٢٦ .

در این روایت فلسفه‌ی نمازهای پنجگانه ذکر شده است که باید به تمثیل‌ها توجه شود.

خدا یک ملائکه‌ای دارد به نام سخائیل برای هر نماز ضمان‌نامه‌هایی برای مصلین می‌گیرد.

وقتی صبح می‌شود و مومنین بلند می‌شوند برای نماز صبح و نمازشان را می‌خوانند، سخائیل امان‌نامه‌ای برایشان می‌گیرد که در آن نوشته شده: شما تحت کف من هستید و نماز صبح را خواندید و تا ظهر حرزی دور شما خواهد بود (خاصیت نماز صبح حرزیت و حفظیت است)

٢٥ (١) أمالی الصدوق ص ٤١-٤٢.

٢٦ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٧٩، ص: ٢٠٤

وقتی نماز ظهر شد و مومنین پا می‌شوند و وضو می‌گیرند و نماز می‌خوانند پس سخائیل دوباره برای بنده امان نامه‌ای می‌گیرد و در امان نامه نوشته که من خدای قادر برای بند گانم هستم و سیئاتشان را تبدیل به حسنات می‌کنم (نماز ظهر تبدیل سیئات به حسنات است و حالت تبدیلی دارد)

وقتی نماز عصر می‌خوانید (تفکیک کنید بین نماز ظهر و عصر حتی کافی است که حسّ کنید که دوباره قیام کردید و وضوی جدید گرفتید)

نماز عصر که شد دوباره مومنین قیام می‌کنند و وضو می‌گیرند و نماز می‌خوانند و سخائیل امان نامه از از جانب خدا می‌آورد که در آن نوشته است که من خدای جلیلی هستم که بدن شما را بر آتش حرام و شما را هم‌نشین ابرار و در مقابل اشرار پیروز می‌کنم (پس خاصیت نماز عصر پیروزی در جنگ با اشرار است)

یک نیم‌نگاهی به عاشورا داشته باشید که بین ظهر جنگ بوده و در عصر پیروزی در مقابل اشرار را داریم.

وقتی نماز مغرب می‌شود باز مقدمات قیام و وضو را فراهم کرده و نماز می‌خوانند و سخائیل امان نامه از از جانب خدا می‌آورد که در آن نوشته است که من خدای جبار متکبر برای بند گانم هستم و ملائکه‌ی من که از جانب شما آمده‌اند از شما رضایت دارند و بر من حق است که در قیامت شما را راضی کنم آنچه که آرزوی شما بوده است. ممکن است که این نمازها دوره‌های رشدی باشد، منیه و آرزوها که برای نماز مغرب است می‌شود یک دوره‌ی رشدی.

وقتی نماز عشا می‌شود مصلین باز مقدمات قیام و وضو را فراهم کرده و نماز می‌خوانند و سخائیل امان نامه از از جانب خدا می‌آورد که در آن نوشته است که من الله شما هستم و غیر من خدایی نیست، در خانه‌های خودتان تطهیر کنید و به بیوت من بیایید، حق مرا شناختید و فرایض من را به‌جا آوردید. ای سخائیل و سایر ملائکه‌ی من شما شاهد باشید که من از این‌ها راضی بودم و ...

در واقع در آخر یک یوم یا یک دوره خدا به رضایت از بنده رسیده است.

۵ نماز خواننده و یک فراخوان به عرش داده شد: سخائیل ندایی در آسمان‌ها داده است که خداوند مصلین را آمرزید.



صحنه‌ی بعدی را وارد نماز شب می‌کند. یک وضوی خوبی گرفت و با چشم گریان و قلبی خاشع و... پشت سر او صفوفی از ملائکه است که عدد آن را جز خدا نمی‌داند.

امید داشتن به صلوات یعنی اینکه در نماز شب خودتان را تنها نبینید و صف به صف ملائکه را ببیند.

در پایان روایت هم می‌گوید که با این همه روزهایی از دست رفت چه کار کنم؟

این روایت در بحار بوده است و کدام یک از شما این روایت را تا کنون شنیده بودید؟ آیا می‌توانید این روایت را با یک دستگاه فکری هضم کنید؟ به نظرتان مردم چه استفاده‌ای از این روایت خواهند کرد؟

اگر یک نگاه تحلیلی پشت این روایت نباشد، ممکن است که برداشت نادرست از آن بشود، این روایت باید تبدیل شود و استفاده شود، فلسفه‌ی اوقات نماز و توجهاتی که می‌شود به نمازها داد برای مردم قابل استفاده می‌شود.

هر نمازی یک رزومه پیدا می‌کند و برای اجرای این روایت در جامعه باید رزومه‌ی نماز را به مردم یاد دهیم یعنی مثلاً اگر نیاز به ناصر و نصرت در مسئولیت‌ها داریم نماز شب توصیه می‌شود پس نصرت و صف شدن ملائکه از آن نماز شب است.

اگر فردی بالغ بود و تحت تعالیمی به او یاد دادید که نماز شب بخواند (که برخی هستند که در کنار نمازهای پنجگانه نماز شب را دارند) خیلی زودتر تکمیل چرخه‌ی بلوغ را خواهیم داشت. نماز شب چرخه‌ی بلوغ دوره‌های رشد را تسریع می‌کند.

خود این صحبت که یک سری از ملائکه حضور دائمی در زندگی انسان دارند و این‌ها می‌توانند حضوری پر رنگ‌تر داشته باشند و این حضور پر رنگ می‌تواند در جنبه‌ها و عرصه‌های مختلف باشند بسیار مهم می‌شود.

وقتی می‌گوید که در نماز شب ۹ صف از ملائکه یعنی تمایز قلمروها و ساحت‌های مختلف را شامل می‌شود، اگر ما به سمت این قضیه برویم و فکر کنیم که هر دانشمندی از ما در هر جنبه‌ای این ۹ جنبه یا عرصه را درک کند علمش گسترده خواهد شد.

نماز دستگاه علم آفرین و تمایز بخش است، مصلین یعنی کسی که دستگاه رویش نصب است فرقی ندارد که مادر باشد یا رهبر جامعه یا... عرصه و قلمروه متفاوت می‌شود.

روایات نماز به شدت در بحث حضور ملائکه با عنوان‌های مختلف تاکید شده است، مثل این است که نماز دستگاه فرود آمدن ملائکه است، یعنی ساختاری دارید که با آن ملائکه را از عرش به فرش می‌آورید.

فاصله‌ی بین نماز صبح تا ظهر یک نیازی در شما ایجاد می‌کند که نماز ظهر پاسخ دهنده‌ی آن نیاز می‌شود، یعنی هر نمازی پاسخگوی نیاز ماقبلش است.

اینکه شما نماز صبح و ظهر و بقیه را دارید اقتضائاتی برایتان ایجاد می‌کند که هر کدام برایتان فوایدی دارد.

چرا رکعات نماز متفاوت است؟ آیا پایه‌ی نماز دو رکعتی بود که اضافه شده است؟ بلکه قاعده‌ی نماز دو رکعتی است. خود این تعداد رکعات هم یک سری اسراری دارد که در روایات آورده‌اند.

ممکن است که شما از اقتضائات هر کدام از نمازها فقط ۵٪ را بفهمید، به هر حال هر کسی که نماز صبح بخواند در حرز خواهد بود ولی اگر بداند بهتر می‌شود و یعنی علم او به این نکته موجب قدرتمندی بیشتر او خواهد بود.

جنس ملائکه علم است و ما با اتصال به ملائکه از نور علم برخوردار می‌شویم. جنسش تجرّد است، مثل قانون است، مثلاً قانون جاذبه که تجرّد دارد و هست.

همه‌ی اشکالات ما از این است که برای انسانیت خودمان کرامت قائل نمی‌شویم و انسان جنسش کرامت است و در طبعش هم نشینی با ملائکه نوشته شده است و چون این‌ها را نمی‌داند خود را به ثمن بخرس می‌فروشد و با اجنه و شیاطین ارتباط پیدا می‌کند و ...

برای اینکه ارتباط انسان با ملائکه با توهم مخلوط نشود راهش این است که دریافتش را با احکام و حجت‌های بیرونی انطباق دهند، باید سعی کنید که ظرفیت داشته باشید زیرا فهم و علم پیدا کردن نیاز به ظرفیت دارد و راهش تنها توسل به اهل بیت (علیهم السلام) است و اهل بیت (علیهم السلام) ملائکه‌ای دارند که ظرفیت‌سازی یا برجک‌زنی می‌کند.

بودن با ملائکه نیاز به تقوا دارد، و عده‌ای هستند که از احکام جلو می‌زنند یعنی اگر چیزی را دریافت کردند نباید غیبت را زیر پا بگذارند و هر چه فهمیدند را بگویند، باید کنترلشان را زیاده‌تر کنند.

اگر نتوانستم در مقابل شرّ آن را دفع کنم این است که سخائیل به من برات نداده باشد. برای اینکه بفهمید که ملائکه نازل شده‌اند یا نه باید به تبعات بعدش دقت کنید.

ترک اوقات یعنی اینکه انسان برخی نمازهایش نماز است و برخی مواقع نمازش نماز نیست. یعنی اینکه انسان می-تواند برخی از نمازهایش را با سهو بخواند که ملائکه‌اش نازل نمی‌شود.

شما وقتی می‌گویید صلات، بعد صلات خدا، بعد صلات ملائکه و بعد صلات بنده و بعد مکان بنده، صلوات، کتاب موقوت و اقامه‌ی صلات و... باید به گونه‌ای تعریفی از صلات داشته باشید که همه را پوشش دهد.

خود اینکه شما یک کلمه را بتوانید از قرآن معناشناسی کنید نیاز به ابتکار زدن دارد، هر واژه‌ای را به نسبت خودش را باید با چه ابتکاری بیاورید مهم می‌شود.

اگر کسی بتواند اینگونه حرکت کند به بهترین معنا می‌رسد: وقتی گفتیم که نماز با مراتب تعریف می‌شود بیاییم ببینیم که شبیه ترین چیز به نماز که مراتب دارد می‌شود ذکر که معنا را قرار دهیم.

پس یکی بحث مراتب داشتن و یکی بحث ذکر و رحمت که حقیقت جاری در نزول‌اند. یکی بحث دعا که حقیقت جاری در صعوداند و یکی بحث کلام که مبدع و خالق مراتب و جاری کننده‌ی رحمت است.

من این‌ها را از دارای مراتب بودن در آوردم که در آن حرکت از بالا به پایین است. یعنی کافی است که فقط به وجود مراتب برسیم و با تحلیل عقلی سایر حرکت‌های صعودی و نزولی را استخراج می‌کنیم. بدانید که سیستم معنایی نماز را باید از ذامراتب بودن بگیرید.

هفته‌ی آینده راجع به چیستی مراتب و چگونگی‌ها و... صحبت خواهیم کرد.

برنامه‌ی عملیاتی این جلسه این است که افراد نماز شب‌شان را فعال کنند و دغدغه‌های اجتماعی و برنامه‌ریزی‌های اجتماعی‌شان را بعد نماز شب بگذارند.

## «ارایه اعضاء کلاس»

خانم برومند: در ۱۴ آیه قرآن لہو آمده است. کہ ہمہی آیات براساس موضوع لہو گزارہ نویسی شدند. در بین ہمہ ی آیاتی کہ لہو داشتند یک وجہ مشترک گرفتیم.

مقدمات، لوازم و آثار لہو را نوشتیم و بہ این تعریف رسیدیم.

لہو نوعی انحراف در گرایشات نفسانی نسبت بہ غایت است. بواسطہ سہو ایجاد می شود. عملی جایگزین عملی می شود کہ خیر و منفعت کمی دارد یا اصلاً خیر و منفعت ندارد و منجر بہ سرگردانی یا گمراہی می شود. درنهایت فرد بہ غایتی کہ می خواستہ نمی رسد.

سہو غفلتی است کہ در توجہ ایجاد می شود. ولی لہو بہ گرایشات و تمایلات نزدیکتر است. و فکر می کنم کہ لعب حالتی بین سہو و لہو است. در آیات عوامل زمینہ ساز درونی و بیرونی، نتیجہ دنیوی و اخروی لہو آمده است. بہ تفصیل می توان چیستی، چرایی و چگونگی لہو را بررسی کرد.

زمینہ سازهای بیرونی لہو: غرور در حیات دنیا، فریفتہ شدن در اموال و اولاد، تکاثر در اموال و اولاد.

زمینہ سازهای درونی لہو: سہو در تشخیص عقلی، ضعف تقوا و ایمان.

در آیه «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» لعب مقدمہ ی لہو است و زینت و تفاخر و تکاثر مراحلہ ی است کہ پس از لہو بوجود می آید.

در مقایسہ با لعب سہ رکن در لہو و لعب وجود دارد. غایت مندی، مسیر و هدف. در لعب مسیر دچار تکرار می شود. غایت دچار ہوان و بی ارزشی می شود. و منشا ہم لذت است. در لہو همان غایت بی ارزش ہم از بین می رود. در مسیر تنوع بوجود می آید و لذت کہ در لعب مبدا و منشا بودہ در لہو بہ غایت تبدیل می شود. در واقع در لہو، غایت و مسیر و هدف، لذت است.

**استاد:** در واقع شما لهُو را نتیجه‌ی سهو می‌دانید. موضوع توجه نفس در انسان که در رساله منامات آمده است. می‌خواهیم بدانیم که توجه نفس چیست. چه منفعی دارد. اصلاً برای چه حوزه‌ای منفعت دارد. اولاً بحث توجه نفس، میزان هشیاری انسان است. هر چه انسان هشیارتر باشد بیشتر توجه دارد. قرآن می‌گوید اگر کسی میل به گناه داشت ناهشیار و در غفلت است. در حالیکه که ممکن است در گناه به نحوی آگاهی وجود داشته باشد، ولی علت گناه، غفلت و عدم توجه است. توجه نفس یعنی آگاهی الهی وصل به الهام و بازدارنده از گناه و تهییج‌کننده به صواب و کار خیر. همیشه توجه حالت مثبت دارد. انسان هشیار، گناه نمی‌کند. این ارتباط دارد با بهره‌ی انسان از حیات. حیات طیبه که نشاط، سرور و پویایی که جزء لوازمش است. معنای جالبی دارد در قرآن که گاهی با حیات می‌آید و اصل واژه با ذکر می‌آید. ذاکر در مقابل غافل. بحث هشیاری مفصل است. در واقع وقتی از ذکر صحبت می‌کنیم همان توجه نفس است. البته توجه هم، واژه‌ی قرآنی است. «واقم وجهک» «وجهت وجهی». توجه نفس دچار اختلال می‌شود. از اختلال‌های توجهی در قرآن غفلت و نسیان است. نسیان و غفلت تفاوت دارند. نسیان یعنی چیزی که قبلاً بوده و فراموش شده. برای ذاکر بودن رفع و دفع موانع ضروری است. انسان باید عوامل سهو، لهُو و نسیان را از بین ببرد و بعد انتظار داشته باشد ذاکر بشود. این موضوع در روایات و بحث‌های عقلی پیگیری می‌شود.

ساختار ذکر باید در انسان شناخته شود. برای ذکر حیثیت‌های مختلفی مطرح است. شکر، خوف و رجا، اطاعت جزء ذکر است. مفهوم ذکر را از حالت کلی درآورده و به حیثیت‌ها و اجزاء دریاوریم. برای هر کدام اختلال را در بیاوریم و درمان کنیم. کتاب ساختار وجودی ذکر و کتاب ذکر، توجه نفس که در هفت لایه این موضوع را بحث کرده است که مبتنی بر روایت است در این مورد مناسب است. این مربوط به چیستی ذکر بود.

موضوع بعدی که مهم‌تر از چیستی ذکر است، این است که این موضوع به درد چه کسی می‌خورد. هر کسی بخواهد در نظام آموزشی و تعلیم و تزکیه حقیقی پیش برود به این موضوع نیاز دارد. ساختار وجودی انسان که عمل و تفکر و ... دارد مقدمه‌ای برای این موضوع است. تزکیه که مقدم بر تعلیم است از این مسیر طی می‌شود و کسی که بخواهد به تزکیه برسد تنها راهش همین است و در غیر این صورت محکوم به شکست می‌شود. اگر کسی بخواهد مسیر دعا را پیش رود؛ دعا به معنی بهره‌مندی از طلب و استقرار اراده و تنها عنصری که انسان در آن مختار آفریده شده. همه‌ی فرازهای دعاها ذکر است. اگر کسی ساختار و مراتب ذکر را نداند چیزی از دعاها دستگیرش نمی‌شود. ساختار ذکر در انسان یعنی همان ساختار دعا در انسان. تمام القائات مثبت و منفی که در انسان بوجود می‌آید در همین حوزه ذکر است. بحث وسوسه که جایگاهش در صدر است در همین بخش است. وقتی وارد مجلسی می‌شوید ناگهانی حواستان پرت می‌شود. باید برگردید و ببینید که چه چیزی موجب حواس پرتی می‌شود. قبل از این که حواس پرت شود، اقتضائش فراهم شده است.

**دو نکته مهم:** یکی اینکه اگر ما بخواهیم درباره نماز تحقیق کنیم، چون نماز ذکر است نیاز به بحث توجه نفس پیدا می‌کنیم. پس در مرحله‌ی اول باید ساختار ذکر را بشناسیم. نکته دوم: باید موانع ذکر را به صورت تفصیلی بشناسیم. که ۱۲ جلسه طول می‌کشد تا این موانع را تفصیلی از روایات بررسی کنیم.

همه‌ی کارهای زندگیتان به خاطر توجه است. این گلدان روی میز هم توجهی را جلب می‌کند. هر لباس، رفتار و... به خاطر القائات است و توجهی دنیوی یا اخروی دارد. خدا توجه به باقی را ذکر و توجه به فانی را غفلت نامیده است.

هرچه توجه به حیات دنیا بیشتر شود، توجه به آخرت کمتر می‌شود. پس در غفلت هم توجه هست ولی توجه به دنیاست. علت افسردگی هم توجه به غم، نداشتن‌ها، مشکلات است. تنها راه درمان بیماری‌های روانی اصلاح توجه است. در روان‌شناسی شناخت درمانی و رفتاردرمانی داریم. باید توجه‌درمانی داشته باشیم. موضوعات مورد توجه بیمارها موضوعات فانی است. اصلاح توجه بیمار را درمان می‌کند. سرعت درمان توجه درمانی ۵۰ برابر بیشتر از دیگر درمان‌هاست. بُرد و پایداری بیشتری هم دارد. در این درمان اسم طیب، مندر است و خودش باید ذاکر باشد و در غیر اینصورت نمی‌تواند درمانگر باشد.

خدا در هیچ حالتی ذکر خود را از انسان بر نمی‌دارد و هر لحظه تائب و ذاکر است. ولی این انسان است که تصمیم می‌گیرد خودش را در معرض چنین حالتی قرار بدهد یا ندهد. خدا خواسته است که ما ذاکر باشیم. البته در روایتی از امام صادق (علیه السلام) هست که اگر برای کسی مشکلی پیش آمد و هر کار کرد حل نشد پس خدا نخواسته که نشده.

ما شاء، اراده، قضاء، قدر، رضایت داریم. شاء به معنی اقتضاست. خدا اقتضای هدایت و ضلالت را خود برای انسان فراهم کرده است. منتها رضایت به ضلالت ندارد و رضایت به هدایت دارد. پس کسی که به گناه افتاد مسئول است چون طبق رضایت خدا عمل نکرده است. ولی گناه کردن او از اراده خدا خارج نیست. قدر تحقق یک کار است و اندازه‌گیری است.

توجه به فانی انسان را به ورطه‌ی تاریکی و حیرت می‌برد و توجه به باقی انسان را در معرض لطف خدا قرار می‌دهد.

**خانم خوش اخلاق:** صلاه را معناشناسی کرده و آیات را به ۵ دسته تقسیم کردیم.

(۱) اقامه نماز

۲) واژه صلاه

۳) صلوات

۴) مصلین (مصلی)

۵) صلّ

در هر دسته یک آیه را بعنوان غرر انتخاب کرده و معناشناسی کردیم. ۶ معنای بدست آمده از هر دسته را در هم ادغام کرده و تعریف کلی درآوردیم.

اقامه نماز: آیه ۴۵ سوره عنکبوت را بعنوان آیه غرر انتخاب کردیم.

«اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ»

تعریف: صلاه ساختاری الهی است که بواسطه رو کردن خدا بر بنده ایجاد کننده‌ی جریانی با محوریت ذکر الهی است و در نتیجه‌ی آن شئونات مختلف عبودیت ظهور یافته و بعنوان بالاترین حصن، بازدارنده از سیئات می‌باشد.

**استاد:** برآیند همه‌ی آیات این است که نماز اقامه کردنی است. نماز چیزی است که لازم است به قیام آورده شود. نوع قیام، محل و... قابل بحث است.

این تعریف شما شبیه به تعریف نهایی است. مصلین شئونات مختلف را بیان می‌کند. آیات صلّ حصن است. در سوره کوثر هم فصل لربک حصن است.

چند کلمه هست که ما استفاده می‌کنیم و باید تعریف دقیقشان را بدانیم تا درست و بجا استفاده کنیم. کلمات ساختار، نظام، فرآیند کلماتی مدیریتی و ربوبیتی است. چه مدیریت خودمان و چه مدیریت هستی.

ساختار: مجموعه‌ی قوانین و چارچوب‌هایی که وضع شده و در اثر آن اراده‌ی ربوبیتی جریان پیدا می‌کند. چارچوب قوانین منظومه ای است که شکل ایجاد می‌کند.

نظام: وضعیتی است که در اثر جریان اراده‌ی ربوبیتی در مراتب مختلف ایجاد شده، برخی مراتب نسبت به برخی مراتب، تفوق می‌یابند. تابع و متبوع می‌آورد و نظم ایجاد می‌کند. / نظم گرفتن اشیاء و اشخاص نسبت به اراده.

فرآیند: سیر جریان از منشأ تا اثر را فرآیند می‌گویند.

جریان: نزول و صعود بسترها بواسطه حقیقت. / حقیقت ثابت است و بسترها متغیرند.

اگر بخواهیم مقدم و موخر کنیم به ترتیب ساختار، نظام و فرآیند قرار می‌گیرند. جریان در همه‌شان هست.

این‌ها کلمات ولایت هستند. باید این واژه‌ها را در قرآن پیدا کنیم.

ولایت یعنی چیزی پشت چیز دیگر.

این کلمات مولفه‌های کلمه ولایت هستند. هر جا بحث ولایت باشد این کلمات هم هستند. روایت داریم نماز بدون ولایت نماز نیست. پس باید بدانیم ولایت چیست. ولایت به کلمه‌ی دین نزدیک‌تر است. البته کلمه ملت هم هست. یکی از معنای نظام بحث ولایت است و توابعش مثل بحث رسول، انذار، منذر است. حکم و علم، نظام تولید می‌کنند. «من لدن حکیم علیم» فرآیند در بستر است و هر جا که (از ... تا) باشد فرآیند است. سیر، صیوریت و سیبل. جریان هم می‌شود «انا لله و انا الیه راجعون» که قوس نزول و صعود را نشان می‌دهد.

وقتی می‌گوییم حقیقت ثابت است یعنی ثابت است و غیر ثابت نیست. یعنی کم و زیاد نمی‌شود. ما براساس خطای دیدمان حکم می‌کنیم. مثلاً می‌گوییم خورشید حرکت می‌کند و طلوع و غروب می‌کند. بعد کشف می‌شود که زمین می‌چرخد و خورشید ثابت است. انسان می‌گوید این طور نیست من که ایستادم و نمی‌چرخم. اتفاقی که در مناظرات فرعون و حضرت موسی (علیه السلام) افتاد. فرعون خواست نردبانی داشته باشد که به خدای حضرت موسی (علیه السلام) برسد. دقیقاً مثل این است که همان انسان نردبانی بخواهد تا بالا رود و ببیند که خورشید ایستاده یا حرکت می‌کند. خنده دار است چون هر چه از نردبان بالا رود در همین زمین است. چطور می‌خواهد حرکت خورشید را تشخیص دهد. خیلی برای حالمان خوب است که باور کنیم حقیقت ثابت است. با کارهای ما حق متضرر نمی‌شود. نه معصیت و نه ثواب انسان هیچ کدام خدا را متأثر نمی‌کند. در دعا داریم که «گناه ما گردی بر ربوبیت خدا نمی‌نشانند و ثواب ما زینتی به تو نمی‌افزاید پس من را بیخس». قرآن آسانسوری به نام رسول دارد که حقایق را از عرش به فرش می‌رساند. قرآن ریزش حقیقت بر وجود انسان کامل است که در شرایط مختلف بروز پیدا می‌کند. اگر رسول نبود، قرآن دریافت‌کننده‌ای نداشت. چون دریافت‌کننده دارد نازل شده است. «واعصموا



بجبل الله جميعا». جبل یعنی قرآن. جبل در تمام مراتب جبل است و تغییری نمی‌کند. جبل مثل حقیقت است که در هر شرایطی ثابت است. مهم این است که به این جبل چنگ زده و بالا برویم.

بعضی می‌گویند چون قرآن می‌گوید طلعت الشمس به علم روز واقف نبوده است و استدلال می‌کنند که قرآن تجربه‌ی پیامبر (صلی الله) و برای آن زمان بوده است. قرآن با این تعبیر می‌خواهد بگوید که درد همه‌ی اتفاقات جهان همین است. حتی وقتی می‌گوید که ما فرستادیم رسولی را. یعنی این که انسانی هست که گیرندگی‌اش را فعال کرده و قرآن را دریافت کرده است. مثل زمین که حرکت کرده و از نور خورشید استفاده می‌کند. پس خورشید ثابت است مثل حقیقت.

اگر کسی بگوید که چطور می‌توان ساختار فهمید جواب این است که با نظام اسماء می‌توان ساختار را شناخت. همه‌ی این مطالب حول ولایت با حصر عقلی قابل فهم است. اگر کسی بخواهد در این مورد تحقیق کند سوره‌های با واو قسم که مرتبه‌ای هستند همان سور ملائکه که عبارتند از صافات، ذاریات، مرسلات، عادیات، نازعات. صف، زاجرات، دین واقع و دیگر موضوعات مرتبط.

نماز نماینده یا نمایانگر ساختار، نظام، فرآیند، جریان‌ی ربوبی است که چنین ویژگی‌هایی دارد. در نماز ربوبیت خدا قابل رویت است.

در سوره ماعون نماز، نمایاننده دین است. دین ساختاری وسیع است و نماز این ساختار را شخصی کرده است. نزول حق به بنده به معنای تجلی آن به بنده است. این جلوه کردن همراه با تغییر نیست و هیچ گونه تغییری در حق نیست. این صمدیت است. یعنی تو پر است و تغییر نمی‌کند. پس حقیقت ثابت چگونه نزول پیدا می‌کند و در عین حال تغییر نمی‌کند. حضرت آقای جوادی در کتابشان این سوال را پاسخ داده‌اند. نزول قرآن، از نوع تجافی نیست. در باران، ابر پس از مدتی خالی می‌شود. این تجافی است. در تجلی این طور نیست. مثل آینه است که از جلوه کم نمی‌کند ولی جلوه را انتقال می‌دهد. یکی از مهم‌ترین مباحث فلسفی این است که چطور ثابت به متغیر وصل می‌شود.

معناشناسی خود معنا بما هو معناست. معنای فرآیندی زمانی است که می‌خواهیم موضوع را کاربردی کنیم. مقدمات و لوازم را می‌شناسیم. وقتی بخواهیم در جامعه اجرایش کنیم نیاز به تعاریف نظام‌سازانه داریم.

برای تشخیص تفاوت این تعاریف می‌توانید یکی از موضوعات مثل خیر یا طیب را انتخاب کرده و در فاتحه‌ی کتاب‌های معناشناسی و فرآیندشناسی و نظام‌سازی تعاریف را مطالعه و مقایسه کنید. تعریف اصلی همان معناشناسی است و بقیه تعاریف با توجه به کاربردی که می‌خواهیم استفاده می‌شود.

تنوع تعریف در فرآیندشناسی زیاد است. اگر کتاب فرآیندشناسی حسن را ببینید ۹ معنی برای حسن آوردیم.

در تعاریف چپستی را مطرح می‌کنیم. در برخی تعاریف مثل خیر باید چرایی را هم بیاوریم.

\*\*\*

## ساعت دوم

در ادامه‌ی روایتی که مطرح کردیم به ذهنم رسید که ادامه‌ی بحث را جلو ببریم.

**روایت:** بحار الانوار جلد ۷۹ را می‌خوانیم و جالب است که کسی این جلد را ترجمه نکرده است و جا دارد کسی این جلد را ترجمه کند. این روایات هم برای آن‌هایی که پژوهش می‌کنند مفید خواهد بود و هم برای کسانی که پژوهش نمی‌کنند.

وَمِنْهُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَيْمَنَ بْنِ مُحَرِّزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: مَا مِنْ عَبْدٍ مِنْ شِيَعَتِنَا يَقُومُ إِلَى الصَّلَاةِ إِلَّا اِكْتَفَتْهُ بَعْدَ مَنْ خَالَفَهُ مَلَائِكَةٌ يُصَلُّونَ خَلْفَهُ يَدْعُونَ اللَّهَ لَهُ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ صَلَاتِهِ<sup>۲۷</sup>

هیچ بنده‌ای از شیعیان ما نیست که برای نماز قیام می‌کند الا اینکه به عدد ملائکه‌ای که پشت سرش نماز می‌گذارند برایش دعا می‌کنند، (پس نماز خواندن موجب جمع شدن ملائکه است، و عدد ملائکه را هم ذکر نکرده است و نشان از این است که به میزان معنویتش در نماز ملائکه‌ای پشت سرش قرار خواهند گرفت و ملائکه او را همراهی خواهند کرد)

وَمِنْهُ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى الْقِطِينِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع لَوْ يَعْلَمُ الْمُصَلِّي مَا يَعْلَمُهُ مِنْ جَلَالِ اللَّهِ مَا سَرَّهُ أَنْ يَرْفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ<sup>۲۸</sup>.

اگر نمازگذار می‌دانست که به چه جلالی از خدا پوشیده شده سرش را از سجده بر نمی‌داشت.

وَقَالَ ع إِذَا قَامَ الرَّجُلُ إِلَى الصَّلَاةِ أَقْبَلَ إِلَيْهِ إِنْ لَيْسَ يُنْظَرُ إِلَيْهِ حَسَدًا لِمَا يَرَى مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ الَّتِي تَعْشَاهُ<sup>۲۹</sup>

<sup>۲۷</sup>بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۷۹، ص: ۲۰۵

<sup>۲۸</sup>بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۷۹، ص: ۲۰۷

<sup>۲۹</sup>همان

وقتی کسی می‌خواهد نماز بخواند شیطان به او نگاه می‌کند، به واسطه‌ی آن رحمت الهی که او را در بر گرفته حسودانه او را نگاه می‌کند. (پس به هنگام نماز خواندن هم ملائکه و هم ابلیس می‌آیند)

بخشی یکی از رحمت الله است یکی از جلال الله، جلال امری است وجودی که نشان دهنده‌ی هیبت و عظمت است.

برخی از روایات جالب است که مثل سلسه الذهب‌اند و از امامان (علیهم السلام) به صورت سیر گونه مطرح می‌شوند.

الْعِيُونُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ عَنْ أَبِي بَكْرٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الطَّائِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّضَاعِ وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْخُوَزِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَرَوِيِّ عَنْهُ ع وَعَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدِ الْأَشْنَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَهْرَوَيْهِ الْقَزْوِينِيِّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنِ الرَّضَا عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ أَدَّى فَرِيضَةً فَلَهُ عِنْدَ اللَّهِ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ<sup>۳۰</sup>

هر کس فریضه‌ای را به جا می‌آورد بداند لااقل یک دعای مستجاب دارد (نزد خدا یک دعوت مستجاب دارد)

دعا می‌تواند به معنای دعوت باشد که باید اجابت بیاید و اگر به معنای دعا و خواندن باشد که استجابت معنا می‌شود. در این روایت دعای مستجاب شده مد نظر است که باید به سیاق و بستر آن توجه کرد زیرا که این روایت حالت تشویقی دارد که جایزه می‌دهند، مثلاً اینکه اگر بگوییم جایزه‌ات این است که نماز خواندی درست است ولی جایش این جا نیست.

**روایت بعدی:** جالب است برای اینکه معلمی خواست برای راهنمایی‌ها و دبیرستانی تمثیل و روایت خوبی است.

وَمِنْهُ، عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْمُفِيدِ عَنْ عُمَرَ بْنِ مُحَمَّدِ الزِّيَّاتِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِيَّاشٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَزِيدَ بْنِ هَارُونَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ سَلَمَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَثْمَانَ قَالَ: كُنَّا مَعَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ تَحْتَ شَجَرَةٍ فَأَخَذَ عُصْنًا مِنْهَا فَفَقَضَهُ فَتَسَاقَطَ وَرَقُهُ فَقَالَ أَلَا تَسْأَلُونِي عَمَّا صَنَعْتُ فَقُلْنَا أَخْبَرْنَا قَالَ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي ظِلِّ

۳۰. همان

شَجْرَةَ فَأَخَذَ عُصْنًا مِنْهَا فَنَفَضَهُ فَتَسَاقَطَ وَرَقُهُ فَقَالَ أَلَا تَسْأَلُونِي عَمَّا صَنَعْتُ قُلْنَا أَخْبِرْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِنَّ الْعَبْدَ الْمُسْلِمَ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ تَحَاتَّتْ عَنْهُ خَطَايَاهُ كَمَا تَحَاتَّتْ وَرَقُ هَذِهِ الشَّجْرَةِ<sup>۳۱</sup>

یک شاخه برداشت و تکان داد که برگ‌هایش ریخت (احتمالا پاییز بوده که برگ‌ها سست بوده است)، و بعد سوال کرد که کسی نمی‌پرسد که چرا من این کار را کردم؟ پس گفتند که ما را خبر بده: پس گفت زمان پیامبر (صلی الله) هم چنین اتفاقی افتاد و آن‌ها هم سوال نکردند و پیامبر (صلی الله) برایشان چنین گفت: که وقتی که بنده‌ی مسلمان به نماز می‌ایستد خطاهایش مثل این درخت می‌ریزد.

نکته: وقتی که شاخه‌ای را تکان می‌دهید برگ‌های خراب و معیوبش می‌ریزد که اینجا هم گفته شده است که خطاهایش می‌ریزد.

این روایاتی که آمده است از طریق روات مختلف و ذائقه‌های مختلف جمع‌آوری شده است مثلا روایات بحار با مصباح الشریعه متفاوت است، در من لایحضره با رویکرد فقهی آمده است، در بحار روایات را با رویکرد کاربردی و دایره‌المعارفی آورده است و در مصباح الشریعه روایات با رویکرد عرفانی روایات را انتخاب کرده است.

حالا احتیاج دارد که این روایات در بحار دسته‌بندی شوند که این کار با ما است، و علت اینکه ما از نماز ۱۰ روایت بیشتر نمی‌دانیم بدین خاطر است که قبلی‌های مان این‌ها را استخراج کرده‌اند و لازم است که ما دوباره بحار و سایر کتب را بررسی و به کشف بستر روایات پردازیم، و لازم است که اول روایات کاربردی و مد نظرتان را بررسی کنید و بعد به بررسی پس‌زمینه پردازید.

مَجَالِسُ الصَّدُوقِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ السَّعْدِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدُّهْقَانِ عَنْ وَاصِلِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ص مَا مِنْ صَلَاةٍ يَحْضُرُ وَقْتَهَا إِلَّا نَادَى مَلَكٌ بَيْنَ يَدَيْ النَّاسِ أَيُّهَا النَّاسُ قُومُوا إِلَى نِيرَانِكُمْ الَّتِي أَوْقَدْتُمُوهَا عَلَى طُحُورِكُمْ فَأَطْفِئُوهَا بِصَلَاتِكُمْ<sup>۳۲</sup>

<sup>۳۱</sup> بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۷۹، ص: ۲۰۸

<sup>۳۲</sup> بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۷۹، ص: ۲۰۹

هیچ نمازی نیست که وقتش شد منادی ندا می دهد که ای مردم آتشی برافروخته شده است که با نمازتان باید آن را اطفاء کنید.

تصویر سازی خوبی است اگر کسی بخواهد انیمیشن درست کند، که آتشی پشت سر است و هاتفی از جلو ندا می دهد که به عقب برگردد.

روایتی که از رسول خدا (صلی الله) ذکر می شود مشابهش در کتب اهل تسنن ذکر شده است و خوب است که شیطنتهای اهل تسنن را تشخیص دهید. یعنی کسی بخواهد روایات تحریف شدهی اهل تسنن را بررسی کند خوب است که روایات مشترک و مشابه از رسول الله (صلی الله) در شیعه و سنی را بررسی کند.

الْعَلَلُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَاتِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْعَبْدِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْهَاشِمِيِّ عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ مَعْمَرٍ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص جَاءَنِي جِبْرِئِيلُ فَقَالَ لِي يَا أَحْمَدُ الْإِسْلَامُ عَشْرَةٌ أَسْهَمٌ وَقَدْ خَابَ مَنْ لَا سَهْمَ لَهُ فِيهَا أُولَآئِكَ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ هِيَ الْكَلِمَةُ وَ الثَّانِيَةُ الصَّلَاةُ وَ هِيَ الطُّهْرُ وَ الثَّلَاثَةُ الزَّكَاةُ وَ هِيَ الْفِطْرَةُ وَ الرَّابِعَةُ الصَّوْمُ وَ هِيَ الْجَنَّةُ وَ الْخَامِسَةُ الْحَجُّ وَ هِيَ الشَّرِيعَةُ وَ السَّادِسَةُ الْجِهَادُ وَ هُوَ الْعِزُّ وَ السَّابِعَةُ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ هُوَ الْوَفَاءُ وَ الثَّمَانِيَةُ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ هُوَ الْحُجَّةُ وَ التَّاسِعَةُ الْجَمَاعَةُ وَ هِيَ الْأَلْفَةُ وَ الْعَاشِرَةُ الطَّاعَةُ وَ هِيَ الْعِصْمَةُ ثُمَّ قَالَ حَبِيبِي جِبْرِئِيلُ إِنَّ مَثَلَ هَذَا الدِّينِ كَمَثَلِ شَجَرَةٍ ثَابِتَةٍ الْإِيمَانُ أَصْلُهَا وَ الصَّلَاةُ عُرْوَةُهَا وَ الزَّكَاةُ مَأْوُهَا وَ الصَّوْمُ سَعْفُهَا وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَرَفْقُهَا وَ الْكُفُّ عَنِ الْمَحَارِمِ ثَمَرُهَا فَلَا تَكْمَلُ شَجَرَةٌ إِلَّا بِالثَّمَرِ كَذَلِكَ الْإِيمَانُ لَا يَكْمَلُ إِلَّا بِالْكَفِّ عَنِ الْمَحَارِمِ<sup>٣٣</sup>

اسلام خودش ۱۰ تیر (فرصت به هدف زدن) است که هر کسی در هر کدام از اینها بیازد، باخته است. (در واقع مختصات نماز را در دین معلوم می کند)

\* اولین آن شهادت به یگانگی خداست (یک کلمه و اعتقاد و باور است، کلمه بودن یعنی اینکه قابلیت صرف پیدا می کند و در مواضع مختلفی می تواند جا گیرد، می توانید خودتان و اسلامتان و بودنتان و شغلتان را صرف کنید. که در نهایتش که در تشیع جنازه می گویند لا اله الا الله. تمام زندگی انسان صرف لا اله الا الله است)

<sup>٣٣</sup> بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٧٩، ص: ٢١٣

\* دومش این که نماز طُهر است (مصدر طهر است، طُهر مثل آب است که پاک است و پاک‌کننده، مثل نور است که روشن و روشنی بخش. کسی نمی‌تواند حقیقت طُهر را به هم بزند و این حرف مهمی است که نماز اصل پاکی است)

\* و سومین زکات است که فطرت است (فطرت چون آخرش تاء است که نوعی از فاطریت و فطر است که قابلیت-های خاص پیدا کرده است. پس سرشتی است قابل سرنوشت شدن و کار زکات نموّ کردن است. زکاتی که اینجا گفته است به معنای مطلق تزکیه است یعنی نموّی که ایجاد می‌کنند به واسطه‌ی تمایز است. اگر فضای تزکیه را بخواهیم باز کنیم این است که فطرت از ناحیه‌ی زکات فعال می‌شود و اعطاء به دیگران مقدم بر نماز است یعنی باید در مدرسه اول دست بچه‌ها به خیر باز شود و بعد ترویج نماز کنیم. همه‌ی روایات زکات برای زکات مالی نیست)

\* چهارم روزه که سپر است.

\* پنجم که حج است به عنوان شریعت. (در واقع یک نظام باید و نباید دارد که یاد می‌گیرند و برمی‌گردند)

\* ششم جهاد که عزّ است.

\* هفتم امر به معروف است که وفای به ارزش‌هاست.

\* هشتم اندازها که در نهی از منکراند.

\* نهم جماعت است که مشارکت‌های اجتماعی همان الفت‌اند.

\* دهم طاعت است.

همه این‌ها دین شدند، مثل یک شجره‌ی ثابته‌اند که دارد جاگذاری می‌کند که الْأِيْمَانُ أَصْلُهَا وَ الصَّلَاةُ عُرْوَةُهَا وَ الزَّكَاةُ مَأْوَاهَا وَ الصَّوْمُ سَعْفُهَا (اگر کسی بخواهد خرما بچیند باید از سعف استفاده کند که به معنای پوسته‌هایی است که زاید است و پایه‌ای است که محل اتصال شاخه به تنه است، درخت خرما این طور است که برگ‌هایش می‌ریزد و آن محل اتصال می‌ماند) وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَرَفْهָا وَ الْكَفُّ عَنِ الْمَحَارِمِ تَمْرُهَا فَلَا تَكْمُلُ شَجَرَةٌ إِلَّا بِالثَّمَرِ كَذَلِكَ الْأِيْمَانُ لَا يَكْمُلُ إِلَّا بِالْكَفِّ عَنِ الْمَحَارِمِ (اگر شکل این‌ها را بکشید جالب می‌شود)

صلوات عروق است یعنی آوندهایش (آوندهای دین) است. حسن خلق هم برگ‌هایش است.

هر انسانی که ایمانش تقویت شود میوه‌هایش بیشتر است و مراقبت از محارمش بیشتر است.

چگونه می‌تواند انسان از محارم بیشتر مراقبت کند باید جواب داد که از کفّ از محارم به واسطه‌ی ریشه‌ی خوب، برگ‌های و باز بودن عروق و... که همه‌ی این‌ها موجب بازداری از محارم است.

پس باید دو فضای مجزا در ذهنتان بیاورید که یکی نظام مرتبه‌ای نسبت به هم. که هر کدام روی هم اثر دارند، اگر شما می‌خواهید در مدرسه‌ای نماز را ترویج دهید می‌توانید روی بحث اطاعت‌پذیری و الفت کار کنید که به طور طبیعی زنجیره‌ای به هم متصل خواهند شد. اگر کسی بخواهد طراحی عملیات کند می‌تواند بعد از ارائه‌ی تعریفش از نماز بیاید روی این روایت کار کند، یعنی طاعت، الفت، حجت، وفا و ...

شما دارید روی بحث نماز کار می‌کنید و متوجه می‌شوید که مردم باید درخت بکارند و اتفاقاً باید درخت میوه بکارند و اتفاقاً باید اسم هم داشته باشند. باید هر کسی میوه‌ی درخت خودش را ببیند. اگر بخواهم از روایت درخت استفاده کنم این است که فرق می‌کند کسی درخت کاشته باشد یا کسی درخت نکاشته باشد.

گاهی می‌گویید درخت را برای فرد یک تبدیل به یک کلمه می‌کنیم، یعنی یک منظومه‌ای که ریشه دارد، برگ و ثمر دارد. ما نظام آموزش دینی مان از یک جایی این طور شده است که انتزاعی شده است و از آن جا پایین نیامدیم؛ مثلاً وقتی می‌گویند که ایمان مثل ریشه است ما تاکنون ایمان را ریشه ندیده‌ایم. همه‌اش در مخ آدم‌ها انتزاعیات را وارد می‌کنیم و انتظار داریم که قبول کنند. وقتی می‌گوییم کلمه‌ی لا اله الا الله انتزاعی است ولی اطاعت کردن عینی تر می‌شود. ایمان که ریشه است مثل این است که در خاک است و زیاد قابل فهم نیست، انسان برگ را خوب می‌فهمد، میوه را خیلی بیشتر از همه خواهد فهمید.

ما یک سیر محسوس به نام محسوس در آموزش‌هایمان داریم، اگر این سیر محسوس کردن فایده‌ی نماز، اجرا نشود نماز برای فرد جا نمی‌افتد، ما مراتب داریم.

مثلاً سیروا فی الارض را با قرآن اجرا کردن یک کار انتزاعی است. ولی مهم این است که یک سیر زنجیره‌ای در نظر داشته باشید ولی ما نمی‌دانیم که کدام را تقویت کنیم کدام تقویت خواهد شد. طاعت و الفت با هم ارتباط دارد که در یک بار طاعت موجب الفت می‌شود و درجایی دیگر الفت مقدمه‌ی طاعت خواهد شد.

حسن خلق که مثل برگ است به نوعی غذا ساز است، حسن خلق مثل برند تبلیغاتی است. حسن خلق جاذب است.



الْعَلَلُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ مَتَّيْلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ  
عَنْ عَلِيِّ ع قَالَ: إِنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا كَانَ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّ جَسَدَهُ وَثِيَابَهُ وَكُلَّ شَيْءٍ حَوْلَهُ يُسَبِّحُ<sup>٣٤</sup>

همانا انسان وقتی در نماز است جسدش و لباسش و هر چیزی که حول اوست تسبیح می کند. (می توان برداشت کرد  
که نماز تکوینا موجب رشد همه چیز می شود حتی غذایی که در آن نزدیکی باشد)

نَوَابُ الْأَعْمَالِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ السَّعْدِ أَبَادِيٍّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ  
عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لِلْمُصَلِّي ثَلَاثُ خِصَالٍ إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ يَتَنَاثَرُ عَلَيْهِ الْبَرُّ مِنْ أَعْنَانِ  
السَّمَاءِ إِلَى مَفْرَقِ رَأْسِهِ وَتَحْفُّ بِهِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْهِ إِلَى أَعْنَانِ السَّمَاءِ وَ مَلَكٌ يُنَادِي أَيُّهَا الْمُصَلِّي لَوْ تَعَلَّمُ مَنْ  
تَنَاجَى مَا انْفَعَلْتُ<sup>٣٥</sup>

فرمود که مصلی ۳ خصلت دارد (این روایت تصویرسازی می کند، امروزه است که قدرت تخیل و تصویرسازی در  
افراد به وجود آمده است)

وقتی نماز می خواند مثل نقل پاشیدن بر را از اوج آسمان بر فرق سرش نازل می کنند.

پس ملائکه باید بیایند و پر می شوند به گونه ای که پوشش می دهند از پایین تا اوج آسمان.

یک ملائکه ای هم می آید و ندا می دهد که اگر می دانستی که با چه کسی نجوا می کردی (فرض این است که نماز  
خواننده نمی داند که با چه کسی نجوا می کند زیرا از آن خارج نمی شد)

پس ۳ دسته ملائکه: فروریزنده، پوشش دهنده و ندادهنده در حین نماز داریم.

نَوَابُ الْأَعْمَالِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ  
مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ يَسَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ أَيَّاكُمْ وَ الْكَسَلَ إِنَّ رَبَّكُمْ رَحِيمٌ يَشْكُرُ الْقَلِيلَ إِنَّ  
الرَّجُلَ لَيُصَلِّي الرَّكَعَتَيْنِ تَطَوُّعًا يُرِيدُ بِهِمَا وَجْهَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَدْخِلُهُ اللَّهُ بِهِمَا الْجَنَّةَ وَ إِنَّهُ لَيَتَصَدَّقُ بِالذَّرْهِمِ تَطَوُّعًا يُرِيدُ  
بِهِ وَجْهَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَدْخِلُهُ اللَّهُ بِهِ الْجَنَّةَ وَ إِنَّهُ لَيَصُومُ الْيَوْمَ تَطَوُّعًا يُرِيدُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ فَيَدْخِلُهُ اللَّهُ بِهِ الْجَنَّةَ

<sup>٣٤</sup> بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٧٩، ص: ٢١٣

<sup>٣٥</sup> بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٧٩، ص: ٢١٥

تنبلی نکنید، پروردگار رحیم است و کم را، جبران می‌کند، مردی که دو رکعت نماز بخواند و با آن دو رکعت اراده‌ی وجه خدا را کرده باشد خدا با همان دو رکعت او را وارد بهشت می‌کند. یک درهم هم که بدهد با همان یک درهم وارد بهشتش می‌کند، یک روزه هم بگیرد باز هم با آن روزه وارد بهشتش می‌کند.

واقعا در تمام این‌ها اراده‌ی وجه خدا مشترک بود که انسان را با عمل قلیل به بهشت می‌رساند. اینکه بین نماز و سایر عبادات تمایزی قائل نشده است اشکالی ندارد ولی نور چشم شدن نماز بدین خاطر است که راحت الوصول‌ترین مسیر برای اراده‌ی وجه خدا است و ممکن است که کسی نتواند نماز بخواند به او بگویند روزه بگیرد یا پولش را بدهد.

روایات تا اینجا کافی است و در ادامه چند مطلب راجع به نظام مراتب عرض خواهیم کرد.

داشتم به این فکر می‌کردم که اگر من جای شما بودم چه کاری بود؟ حداقل کاری که می‌توانستم بکنم این بود که ۴۰ حدیث جالب و جدید که به نظرم خوب خواهند بود را استخراج و کتاب می‌کردم. لازم نیست کار سختی انجام دهید و نظام‌سازی کنید با نوشتن یک ۴۰ حدیث هم کار مهمی می‌شود.

حتی می‌توانید یک کتاب ۲۰۰-۳۰۰ صفحه‌ای از روایات نماز که ترجمه نشده است را ترجمه و کتاب کنید.

علت اینکه ما روایات را عربی می‌خوانیم این است که کار را سخت نگیرید تا کار بهتر و سریع‌تر پیش برود.

## بحث نظام مراتب:

گفتیم که سوره‌ی مبارکه‌ی ماعون یکی از رهاوردهایش تبیین نظام مراتب است، این را از کجا متوجه شدیم؟ دو فضا آورده است که فضای یک، بحث دین است و فضای دو، بحث مصلین است (نه صلوات). دین را به اسم خودش و مفعولی آورده ولی در فضای دوم فاعل آن را آورده است، مقایسه‌ای شبیه هم انجام داده است. از اینجا بحث مراتب را می‌شود دید که حقیقتی را می‌توان در دو بستر مورد مطالعه قرار دهیم.

علت بروز مراتب تغییر در بسترها و قلمروها است، که به این بسترها واقعیت می‌گوییم.

یک حقیقت داریم و یک واقعیت، واقعیت یعنی وقوع حقیقت در بسترها.

معنای واقعیت به نظام مراتب مرتبط می‌شود.

جریان حق برای یک بستر ممکن است که هلاکت باشد و در یک بستر نجات و فلاح و فوز باشد. اگر فلاح و فوز نباشد هلاکت است.

انتهای سوره‌ی مبارکه‌ی نمل توضیحاتی راجع به این آمده است.

وقتی که راجع به بستر صحبت می‌شود برای ما نوعا مکان را تداعی می‌کند که فقط یکی از انواع بستر مکان است، زمان و تقدیم و تاخر نیز بستر هستند.

ذکر این‌ها به این دلیل است که در نماز سعی شده است (با توجه به محدودیت‌های انسان) همه‌ی مراتب نزول حقیقت به نمایش گذاشته شود، در واقع نماز نمایشگاه مراتب نزول حقیقت است که اگر نقصی وجود دارد از فهم انسان است و نه از نماز. حداقل برای انسان کامل، نماز به تحقق مراتب حقیقت، محقق شده است.

روایاتی هستند که نیاز به کشیدن دستگاہ دارند که روایت زیر این چنین است:

از معصوم (علیه السلام) پرسیدند که چرا نماز مغرب ۳ رکعت شد و... می‌گوید که یک نماز از حضرت زهرا (علیها سلام) بود که یک رکعت اضافه شد و یکی مال امام حسن (علیه السلام) و... بود. البته ما نمی‌دانیم منظورشان چیست؟! ولی با وجود سنگینی این روایات ذکر شده‌اند و قرار است که روزی بفهمیمشان.

نماز عبودیت انسان کامل است، در واقع این‌طور است که به واسطه‌ی انسان کامل شکل می‌گیرد، در واقع هدیه‌ی انسان کامل است. و بقیه برای اینکه می‌خواهند به قرب برسند نماز برایشان وجوب پیدا می‌کند.

نماز امر اولیه‌اش برای پیامبر (صلی الله) بوده و امر ثانویه‌اش برای ما می‌شود، و نماز در دستگاہ فکری انسان کامل معنا می‌یابد، بنابراین هر نبی‌ای (علیه السلام) نمازی داشته است ولی نماز در دین اسلام به تکامل خودش رسیده است و گویی که همراه با خاتمیت نبیّ نماز به شکوفایی تامّ خودش رسیده است، اگر این‌گونه بفهمیم نماز می‌شود ساختار وجودی انسان کامل.

هر کسی قرار است مردم را با نماز آشنا کند یعنی می‌خواهد مردم را با امامت و ساختار آن آشنا کند، و نماز حالت آموزش عقاید امام را دارد.

نماز با مصلّین تعریف می‌شود، خودش یک حیثیتی است که اگر مصلّین را بردارید انگار نماز را برداشتید، یک صورت‌بندی ذکر برای انسان کامل است.

نماز می‌تواند در ساختار ذکر اینگونه باشد که ذکر قیامی، سجودی، رکوعی، تشهدی. که صورت و عملکردشان متفاوت می‌شود، در نماز صورت‌بندی‌های مختلفی خواهید دید.

این صورت‌های ذکر در زندگی آشکار خواهند شد، مثلاً سرکلاس ذکر شما قرائتی می‌شود، در مجلس روضه ذکر شما تشهد می‌شود، در مسجد ذکر بیشتر نیتی خواهد بود، در نماز جمعه ذکر شما قیامی می‌شود، در کارهای اجرایی و عملیاتی ذکر رکوعی و قیامی دارد زیرا باید یک چشمش به فرمانده باشد.

هر چه که شما در این سمت درست می‌کنید در سطح کلان و وسیع و در سطح اعتقادات و باورها ساخته می‌شود. در واقع در سوره‌ی ماعون به نسبت رویت آیات بالا و پایین است نه به نسبت حقیقت و مراتب آن، مثلاً بحث مسکین و یتیم و... ان‌شاءالله در آیات و روایات بیشتر تفکر بکنید. در بسترهای مصلین نیاز به مکان و زمان و تقدیم و تاخر و توالی لازم است یعنی همان‌طور که مصلی داریم مصلاهم داریم.

ان شاء الله که ایام فاطمیه برای همه‌ی ما به شب قدر تبدیل شود و بتوانیم استفاده کنیم. عزاداری اهل بیت اگر به هدایت ما منتهی شود به غرضش نزدیک می‌شود، ما حتما باید به مقاصد و غرض اعمال توجه کنیم، بالاخص عزاداری حضرت فاطمه (س) که ظرافت‌های خاص خودش را دارد نباید محل تعارض شیعه و سنی گردد. خودمان و دیگران را باید متذکر شویم که هر عزاداری مقصد و منظوری دارد که باید حتما رعایت شود و مقام معظم رهبری این نکته را به صورت جدی تذکر دادند. یکی از بهترین استفاده‌هایی که می‌توان از وجود حضرت فاطمه (س) کرد درک شب قدر است.

برای اینکه ان شاء الله خواسته یا ناخواسته این درک برایمان اتفاق بیفتد یک **صلواتی** بفرستید.

برای اینکه قرآنی که می‌خوانیم همراه با ثقل دیگر که اهل بیت هستند بخوانیم یک **صلوات** دیگری بفرستید.

\*\*\*

سوال: دین و صلوات را چگونه و با چه ادله‌ای به هم مرتبط می‌گردند؟ ادله‌ی ارتباط دین با صلوات از سوره و غیر سوره چطور است؟

از نظر روایات که مشخص است که: الصلوات عمود الدین.

قرائت سوره و ذکر صلوات

**خانم خوش اخلاق** کار معناشناسی‌شان را ارائه کردند و ۵ تعریف از مشتقات صلوات استخراج کردند. که شامل صلوات، اقامه‌ی صلوات و .... و قرار بر این است که بر پایه‌ی این تعاریف ساختار وجودی نماز طراحی و بررسی شود. که یک طرف ساختار نماز و یک طرف ساختار سهو خواهد بود، در نتیجه دو ساختار می‌شود.

وقتی معناشناسی در می‌آید بقیه‌ی کار را به راحتی می‌توانید جاگذاری کنید و همه چیز روی تعریفان سوار می‌شود. می‌توانید ۳ فصل کار کنید: یک فصل معناشناسی، یک فصل ساختار نماز و یک فصل ساختار سهو در نماز.

وقتی مشتق بررسی می‌شود، یعنی یک کلمه در قرآن در کلمات مختلفی صرف می‌شود و معنا متفاوت می‌شود، روح واحد کلمه معنا را دارد ولی یک سری تفاوت‌هایی ایجاد شده است، مثلاً مصّلی یعنی کسی که صلوات درش جاری شده است. و باید بعد از آن روح حاکم بر کلمه را استخراج می‌کنیم، یعنی باید معنای صلوا را در کلمه‌ی مصّلی برگردان کنیم. یا مثلاً مصّلاً که محل نماز گزاردن است، باید بر مبنای طهارت قرار گیرد. هر کدام از این‌ها باید یک معنای فرآیندی داشته باشند یعنی از کجا به کجا می‌رسد.

شما هر کجایی از قرآن را که به خوبی معناشناسی کار کردید دقیقاً عین آن را در روایات پیدا خواهید کرد و لابد.

**ارائه‌ی خانم برومند:** معناشناسی کلمات آسیب نماز که شامل سهو و غفلت و خطا و ... است.

**ارائه‌ی خانم افشار:** یک نقشه‌ی ساختاری از نماز و وابسته به سوره‌ی ماعون.

دستگاه مراتب دین. دستگاه به معنای این است که ورودی و خروجی دارد و می‌تواند کاملاً نکات کاربردی از آن استنباط کرد. و جنبه‌ی عملیاتی دارد.

خانم افشار هم پیشنهاد اجرای عملیات با همین دستگاه را در مدارس دارند که البته می‌تواند کسی دستگاه را طراحی کند و دیگری عملیات آن را.

ما به ۳ ساحت در سوره رسیدیم: رفتار، توجه و ادراک

- دع یتیم و عدم حض مسکین و منع معونه: در رفتار جای می‌گیرد.
- صل و سهو ریا در قسمت توجه
- و رویت در قسمت ادراک.

نمودار رویت را در جلسات پیش توضیح دادیم.

مدل این چرخه این طور است که ادراک به رفتار که حرکت کند حالت اقتضا آفرینی دارد و برعکسش حالت عامل است.

۳ مولفه‌ی اصلی در انسان هست که دین برایش اقامه شده است:

الف) ادراک یعنی دانستی‌ها و باورها.

ب) توجه یعنی هشیاری و ناهشیاری.

ج) رفتار یعنی بروزات.

گاهی عمل می‌کند تا بفهمد، که رفتار "عامل" در نظر گرفته می‌شود، و گاهی ادراک موجب رفتار می‌شود که یعنی اقتضا آفرین است.

اقتضا یعنی اینکه آدم منافق اگر نماز بخواند اقتضای ریا در او ایجاد می‌شود. که یک سری وارد احکام می‌گردد و سوالاتی برمی‌انگیزد.

یک قسمتی از مقاله بر مبنای تدبر ادبی نوشته شده است: با ۳ محور: " الف استفهام "، " ف " و " ویل "

نظام تکذیب توجه دادنی است و با توجه درمان می‌شود که این از استفهام و رویت ابتدای سوره برگرفته شده است.

**نکته استاد اخوت:** شما در روایات دارید که کسی به کسی که نماز نمی‌خواند یک لقمه‌ای بدهد فلان است، یعنی اطعامش نکنید و شما را منع می‌کند، بعد شما می‌بینید که بچه نماز نمی‌خواند، پس شما به او غذا نمی‌دهید؟ در حالی که باید در مراتب نگاه کنید. روایتی که علت حکم را مطرح می‌کند مانند این روایت به این معنی است که هر کسی که فرد بی نماز را به دلیل بی نمازی اش اطعام کند چه و چه است.

در واقع اطعام به معنای پشتیبانی بی نمازی است ولی در مرتبه‌ی اکرام فرزند اگر او را اطعام کنید حکمش متفاوت می‌شود. تناقض بین روایات وجود ندارد بلکه مرتبه وجود دارد، در مرتبه‌ی فرزند بودن اطعام می‌کنید ولی در مرتبه‌ی نماز نخواندن او را همراهی نمی‌کنید. در صورتی که اگر مادری حق مادر بودنش را تام و کامل گرداند فرزندش چه بسا که نماز خوان شود.

بنابراین در این سوره هم باید مرتبه‌ای ببینید، نماز و ریا هم مرتبه پیدا می‌کنند و باید مراقب باشید که احکام را کجا استفاده می‌کنید. اگر معلم باشید و وارد کلاس می‌شوید باید با کسی که نماز می‌خواند و کسی که نماز نمی‌خواند متفاوت برخورد کنید، نباید احساس حمایت از بی نمازی در مدارس باشد. می‌دانیم که باید موضع گیری کنیم ولی نحوه‌ی آن را نمی‌دانیم.

نوع توجه ما به مسائل و مطالبی که با آن برخورد می‌کنیم منفک از آن مطالبی است که می‌دانیم، این ها به هم پیوستگی ندارند. ۱۰ روایت راجع به نماز می‌دانیم ولی وقتی وارد نماز می‌شویم نمی‌دانیم چگونه باید اجرا کنیم.

خانم افشار یک مدل طراحی کردند، خودشان یا دیگران یک میدان عمل در بیرون پیدا می کنند. باید آن چه را که می دانید در عمل پیاده کنید و مشکلات و مسائل را به همان منابع برگردانید، آیا روششان مشکل دارد یا محتوایشان کم است و ..... ما هنوز ایرادات کار را نمی دانیم.

نماز وضعیت خاصی دارد و بسیار جای کار دارد. چه طور می شود که آمار نماز خواندن را بالا ببریم بدون فشارها و تشویق و تنبیه های مرسوم؟! این سوال عملیاتی ماست.

یکی از نتایجی که دستگاه خانم افشار دارد این است که برای تشویق به نماز باید تشویق به اطعام مسکین باشد. مثلاً در یک خانه باید اعطای ماعون تشویق شود تا به نماز برسد. اینکه خانم افشار توانسته است از یک موضوع انتزاعی مثل تکذیب دین به یک مبحث مادی ساده و اطعام مسکین رسیده است بسیار مهم و کاربردی است.

نتایج کار خانم افشار:

- یک سری راهکارهای تربیتی در رفتار ( اعطای ماعون و ....) است.
- یک سری راهکارهای تفکری در دروسشان طراحی شود: مثلاً باید نظام مراتب به خوبی بررسی شود، تفکر و تعقل را با رویت فعال کرد، و محور اصلی سوال است.

آیا می توانید براساس دستگاه خانم افشار یک طرح اجرایی در شهر تهران داشته باشید؟

نکته: در این قسمت طرح، بهترین نحو این است که نظرات موافق و مخالف را داشته باشد. کاری که اختلاف در مباحثش با کسی نداشته باشد اجرایی نخواهد بود. خیلی فرق است بین آدمی که می خواهد عمل کند و آدمی که می خواهد یاد بگیرد ولی فعلاً عمل نمی کند!!! کار ما نمی خواهد همین طور طرح باشد بلکه می خواهیم عملی و اجرایی کنیم. کار عملی نقطه ضعف هایش مشخص می شود. کسانی که به اجرای طرح های فرهنگی در جامعه پردازند سردار فرهنگی هستند.

متأسفانه و خوشبختانه کودکان از سنین کوچک وارد محیط آموزشی می شوند و اگر پتانسیل مربی را در ۷ سال دوم را فعال کنیم می توانیم حتی والدین را نیز به واسطه ی کودکان نماز خوان کنیم. یتیم آن است که تفکر نداشته باشد، از دوره ی بلوغ به بعد این را توجه داشته باشید. پدر و مادر فقط در دوره ی اول والدین هستند، و از آن به بعد معلم هم نقش والدین را دارد ولی بعد از آن که تفکر انتزاعی کودک فعال می شود نه کودک و نه والدین هیچ کدام نمی تواند حاکمیت کند و ولایت و حاکمیت کودک دست دوستانش می افتد.



به نظر باید وارد عمل شویم و آزمون کنیم تا موانع و خطاهایشان را بررسی کنیم. شناخت عامل ها منجر می شود که راه های مقابله با آن ها را بدانیم.

همه ی حرف من این است که علم در مرحله ی عمل بروزی دارد که علم در مرحله ی علم آن بروز را ندارد. در مرحله ی علم خالص بررسی می شود ولی عالم آن است که در مرحله ی عمل وارد شود. رسول نمی تواند میدان عمل نداشته باشد، او مقام انزال و تنزیل دارد یعنی باید عملیاتی کار کند، و این نقص حوزه های علمیه و دانشگاه های ماست. کتاب ها عمق پیدا نمی کنند.

اول ما باید خودمان را متهم کنیم و این روش مقام معظم رهبری است که وقتی که شروع بازخواست کردن می کنند از مردم بازخواست نمی کنند بلکه از نخبگان بازخواست می کنند که چرا نخبگی شان را به کوچه و خیابان نکشیده اند.

یک اختلاف نظر این است که یک نفر به منطقه ی عملیاتی رفته و دیده است که کودک منع ماعون ندارد و فطرتا با آن مشکلی ندارد پس باید با یک حرکت دیگر شروع کرد.

\*\*\*

## ساعت دوم

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

در طرح هایی که دوستان دارند باید در نظر بگیرند برنامه ها برای مصلین باشد، یعنی اگر نماز نماز گذاران تقویت شود به بقیه هم سرایت خواهد کرد، لازم نیست در وهله ی اول بی نمازها تشویق شوند ولی می توانیم نماز نماز خوان ها را موثرتر کنیم. افرادی که نماز می خوانند می توانند سایرین را اصلاح کنند.

آن چه که محیط را دلپذیر می کند این است که آدم ها اجازه ی مخالفت داشته باشند، برخی مواقع ما دلسوزتر از انبیا می شویم که در ابتدای سوره ی شعرا داریم که اگر خدا می خواست آیه ای نازل می کرد که همه ایمان می آوردند ولی ایمان به صورت اختیاری فعال می شود، پس می آییم ایمان مومنین را قوی تر می کنیم.

**آقای رجبعلی:** مخاطب های ما در جامعه ۳ دسته اند: یک دسته مخاطب که باید تشویق نماز شوند، یک دسته آن هایی که باید حافظوا علی الصلوات: یعنی حفظ نماز داشته باشند، که باید رغبت لازم نسبت به نماز ایجاد کنیم،

یک دسته‌ی سوم هم اقامه‌ی نماز که بحث راهبردی نسبت به نماز: یعنی کدام شئون زندگی ما می‌تواند رنگ نماز بگیرد.

یک فصل که راجع به اجزا نماز است این ۳ مخاطب در آن لحاظ می‌شود. یک فصل راجع به نمازها که نمازهای پنجگانه را شامل می‌شود. یک فصل هم راجع به نماز جماعت و جمعه و عید و بررسی امام و ماموم است.

**استاد اخوت:** تا اینجا چندین کار راجع به نماز در حال اجرا است، و هر کسی تمایل دارد می‌تواند که به این افراد بپیوندد.

دوستانی که با خانم افشار روی دستگاه نماز کار می‌کنند و همه با هم ارتباط بگیرند و انجام بدهند. و این‌ها امکاناتی است که خدا فراهم کرد که کار تا جایی پیش رفته است و باید بقیه هم نظر بدهند.

کار بعدی که کار خانم برومند و خوش اخلاق و ... که در حال بررسی ساختار وجودی نماز هستند.

کار بعد نیز آقای رجبعلی است که در حال تدوین کتاب و دست نوشته و ... هستند برای مثلاً اعتکاف و ...

یک چهل حدیث نماز هم خانم فلاحی در حال انجامش هستند.

چون ممکن است که برخی دلشان برای مباحث نظری تنگ شده باشد مطالبی را عرض می‌کنیم:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (۴۱) وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً (۴۲) هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (۴۳)

در سوره‌ی مبارکه‌ی احزاب بحث صلوات و صلوات ذکر شده است. در واقع غرض صلوات خروج انسان از ظلمات به نور است. بعد این آیات آمد است که: "إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا"

چند آیه نشان می‌دهم و از آن‌ها سریع می‌گذرم...

آن طرفِ صلوات، اذیت خدا و رسول است:

"إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا"

در آیات اول سوره‌ی مبارکه‌ی ابراهیم کتاب خارج کننده‌ی از ظلمات به سمت نور است:

"الر کتابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ".

در سوره‌ی مبارکه‌ی طلاق هم آمده است:

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَاباً شَدِيداً فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا (۱۰) رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحاً يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقاً (۱۱)

به طور معمول وقتی این آیات را نگاه می‌کنید می‌بینید که بحث صلوات مقدم بر صلوات است. اگر دقت کنید چند نکته‌ی خیلی خوب از آیات متوجه خواهید شد، دلیل اینکه صلوات مقدمه‌ی صلوات است این است که:

- ۱) صلوات خدا و ملائکه خارج کننده‌ی شما مومنین از ظلمات به نور است.
- ۲) خدا و ملائکه بر پیامبر صلوات می‌فرستند، شما نیز صلوات بفرستید و تسلیم باشید.
- ۳) سوره‌ی ابراهیم: کتاب آمده است تا شما را از ظلمات به نور هدایت کند و نامش را صراط عزیز حمید گذاشته است.
- ۴) سوره‌ی طلاق: ذکری که دارای آیات روشنگر است موجب خروج از ظلمات به نور می‌شود.

در واقع صلوات جاری کننده‌ی صلوات می‌شود.

آدم فقط ببیند متوجه می‌شود، زیرا که رسولی که گفته شده عامل جاری شدن ذکر و صلوات است، صلوات خدا بر پیامبر یعنی جریان این ذکر، پس صلوات خدا و ملائکه بر رسول یعنی نزول ذکر که بتواند...

در واقع یک صلوات هست که از صلوات خدا شروع می‌شود و موضع اصلی‌اش هم رسول است و به واسطه‌ی آن بر همه‌ی انسان‌ها به وسیله‌ی کتاب و ذکر جاری می‌شود. در واقع ماهیت صلوات ماهیت ذکر است، ماهیت ذکر یعنی روی کردن خدا به انسان یا فیضان جود خدا.

ذکر یک مفهوم وسیعی پیدا می‌کند، خدا کتابش را ذکر می‌گوید، رسولش ذکر است و ... که طیف وسیعی دارد. ذکر آن چیزی است که موجب اتصال انسان با خدا می‌شود، سبب اتصال انسان با خداست. و همه‌ی اتفاقات به واسطه‌ی آن رخ می‌دهد، و جایی نیست که ذکر نباشد.

بحث‌های هستی‌شناسی و ذکر بسیار عمیق هستند و توجه بسیاری از دانشمندان به ذکر معطوف شده است، مکاتبی آمده است که می‌گویند علم حصولی نداریم و همه چیزی به صورت حضوری و با ذکر است. در حوزه‌ی اتصال و علم، ذکر بسیار مهم می‌شود.

چند نکته:

\* ذکر از جنس وجود است، جنس حق است. در واقع منشاء هر تحولی در عالم است. چون کارکرد وجودی دارد. چرا به وجود، ذکر می‌گویند؟ به وجود از آن جهت ذکر گفته می‌شود که در واقع مبداء پیدایش، استمرار و غایت موجود است و مثل یک هسته‌ی مرکزی می‌ماند. هر چیزی که به خدا نسبت می‌دهید وجود است. شر از جنس وجود نیست. هر چیزی که وابسته به بستر است از جنس وجود نیست مثلاً رحمت و امر وابسته به بستر نیست پس وجود هستند. عموماً همه چیز وابسته به بستر وجود است و از جنس وجود نیست.

انسان وقتی متولد می‌شود تولدش از پدر و مادر است و ذخیره‌ی ژنتیکی دارد، تلفیق پدر و مادر یک نطفه و هسته می‌شود؛ در واقع اگر آن هسته نباشد این قدرت انسان شدن ندارد، هم پیدایش و هم استمرار و هم

غایتش وابسته به آن هسته است. حتماً ذکر بر مبنای کتابی صورت می‌گیرد، کتاب از منظر رجوع به آن از جهت رونویسی و در واقع بازگشت پس از آن و اتصال به داده‌ها محل ذکر است. در نتیجه ذکر می‌چسبد به وجود و کائنات خود وجود است که از منظر جدیدی بحث می‌کند.

در صلوات ذکر شکل خاصی از رحمت و خیر و برکت و ... به خود می‌گیرد، یعنی ما به شکل خاصی از ذکر صلوات می‌گوییم، پس ذکر که اینقدر مفهومی رفعت دارد اسمش مهم می‌شود. صورت بندی ذکر در جهت خاص که خروج انسان از ظلمات به نور است را صلوات گویند.

هر موجودی که آفریده شده است خمیرمایه‌اش ذکر است که می‌گویند که همه‌ی موجودات تسبیح می‌کنند. هر موجودی از آن جهت که ذاکر است از خودش حقایقی را بروز می‌دهد، شعور و علم دارد. اگر هر کسی هر کاری انجام می‌دهد، وابسته به ذکر و رجوع به ذکر است. ولی وقتی می‌گویند صلوات ذکر است که به همه‌ی موجودات ارزانی کرده است را خاص می‌کنند، صلوات می‌شود ذکر در ساحت رحیمیت (کان بالمومنین رحیماً) و همین می‌شود فلسفه‌ی نماز که عبادت مخصوص است. وقتی صلوات به صلوات برمی‌گردد یعنی این که منشأ هر صلواتی صلوات است، در واقع صلوات بالا دست صلوات است و صلوات به ذکر نزدیک‌تر است. هر نمازی که به صلوات نزدیک‌تر باشد، نمازتر است.

ما یک بحث داریم که صلوات و مصلین صلوات، و یک صلوات و مصلین صلوات که با هم بده بستان دارند، اگر در فلسفه‌ی نماز به این دقت کنیم به نکات بیشتری خواهیم رسید.

غرض نماز خروج انسان از ظلمات به نور است، که ذرات است. غایت نماز سیر در نور است، نور یک حقیقت بی‌کران است. ارکان و واجبات نماز صورت بندی ذکر است یعنی به ذکر صورت می‌دهد، می‌گوییم این نیت است و این قیام. می‌توانید بگویید همه‌ی نماز ذکر است ولی صورت بندی ذکر داریم، یک شاکله ایجاد می‌کند و فرم می‌دهد یا بگوییم عرصه و بستر فراهم می‌کند. مثلاً رکوع، سجده و ....

هر نمازی عبارت است از یک شاکله و یک ذکر، این را از صلوات گرفتیم. صلوات به من یک هزینه‌ای داد و من صورت بندی را در نماز خرج می‌کنم، حالات نماز را در این شاکله می‌آورم. ذکر می‌شود حقیقت که این حقیقت دو رویکرد دارد: یکی از بالا به پایین است یعنی راجع به خود حقیقت، و دیگری رابطه‌ی ما با حقیقت.

شما وقتی قرائت می‌کنید الحمد لله رب العالمین راجع به حقیقت است و ایاک نعبد و ایاک نستعین رابطه‌ی خودمان با حقیقت را می‌گوییم. با بیان هر حقیقتی رابطه‌ای هم شکل می‌گیرد.

اینجا در واقع خاستگاه موضوعات مختلف می‌شود، و حقیقت و رابطه‌ی با آن در هر حالتی از نماز به شکلی جلوه‌گر می‌شود. تمامی این‌ها را می‌گوییم تا به روایات برسیم.

حالا یکی یکی براساس صورت بندی ذکر ارکان و حالات را تعریف می‌کنم؛

- طهارت اولین قسمت است که به معنای خروج از حدث (آنچه که به وضو و غسل نیازمند است) و خبث (نجاست‌های قابل شست و شو) است؛
- بعد نیت می‌شود خروج از حالت سهو، که باید در تمام حالات بعدی باشد، وقتی نماز می‌خوانید حالات روی هم سوار می‌شوند؛
- تکبیر یعنی خروج از ولایت غیر خدا؛
- قیام خروج از حالت قعود؛
- رکوع خروج از حالت غیر اطاعت؛
- سجده خروج از حالت غیر خشوع؛
- تشهد یعنی خروج از ناهشیاری بعد می‌توانید سهو را در اینجا بنشانید؛
- سلام خروج از عدم امنیت.

یعنی خروج از ظلمات به نور را در تک تک ارکان نماز ضرب می‌کنم یعنی تک تک ارکان خروج از .....  
 به ..... در نماز ترک وضعیت موجود مطرح است و فحشا و منکر می‌تواند مصداق و مرتبه‌ای از ظلمات  
 باشند.

روایات راجع به صلوات بسیار شیرین و جالب است. صلوات فرم خاص، در جهت خاص و با ادای خاص است.

حَدَّثَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالُوا أَخْبَرَنَا أَبُو عِيْسَى مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سِنَانَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ  
 عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ قَالَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ جَمَاعَةً مِنْ أَصْحَابِنَا فَقَالَ لَنَا ابْتِدَاءٌ كَيْفَ تُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ فَقُلْنَا نَقُولُ  
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ كَأَنَّكُمْ تَأْمُرُونَ لِلَّهِ عِزًّا وَجَلًّا أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِمْ فَقُلْنَا فَكَيْفَ نَقُولُ قَالَ عَ تَقُولُونَ  
 اللَّهُمَّ سَامِعُكَ الْمَسْمُوكَاتِ وَذَاحِي الْمَدْحُوحَاتِ خَالِقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ أَحَدْتَ عَلَيْنَا عَهْدَكَ وَاعْتَرَفْنَا بِبُؤَةِ مُحَمَّدٍ  
 صَ وَأَقْرَرْنَا بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ فَسَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَمَرْتَنَا بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ فَعَلِمْنَا أَنَّ ذَلِكَ حَقٌّ فَاتَّبَعْنَاهُ اللَّهُمَّ إِنِّي  
 أَشْهَدُكَ وَأَشْهَدُ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَالثَّمَانِيَةَ حَمَلَةَ الْعَرْشِ وَالْأَرْبَعَةَ الْأَمْلاَكِ خَزَنَةَ عِلْمِكَ أَنَّ فَرَضَ صَلَاتِي لَوْجِهَكَ وَ  
 نَوَافِلِي وَزَكَوَاتِي وَ مَا طَابَ لِي مِنْ قَوْلٍ وَعَمَلٍ عِنْدَكَ فَعَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ أَنْ تُوَصِّلَنِي بِهِمْ وَ  
 تُقَرِّبَنِي بِهِمْ لَدَيْكَ كَمَا أَمَرْتَنِي بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ وَ أَشْهَدُكَ أَنِّي مُسَلِّمٌ لَهُ وَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ غَيْرُ مُسْتَكْفٍ وَ لَا  
 مُسْتَكْبِرٍ فَزَكَّنَا بِصَلَوَاتِكَ وَ صَلَاةِ مَلَائِكَتِكَ إِنَّهُ فِي وَعْدِكَ وَ قَوْلِكَ هُوَ الَّذِي يُصَلِّيَ عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ  
 الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا فَأَزَلْفْنَا بِتَحِيَّتِكَ وَ سَلَامِكَ  
 وَ آمَنُ عَلَيْنَا بِأَجْرِ كَرِيمٍ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ اخْصُصْنَا مِنْ مُحَمَّدٍ صَ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ  
 وَ زَكَّنَا بِصَلَاتِهِ وَ صَلَوَاتِ أَهْلِ بَيْتِهِ فَاجْعَلْ مَا آتَيْنَا مِنْ عِلْمِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ مُسْتَقْرَأً عِنْدَكَ مَشْفُوعًا لَا مُسْتَوْدَعًا يَا أَرْحَمَ  
 الرَّاحِمِينَ<sup>٣٦</sup>

عبدالله سنان می‌گوید جماعتی بودیم نزد امام صادق که حضرت از ما پرسید که چگونه بر پیامبر صلوات می‌فرستید  
 و آن‌ها هم گفتند: نقول اللهم صل علی محمد و آل محمد، پس گفت که کانکم زرنک هستید که دارید به خدا امر  
 می‌کنید که به پیامبر صلوات بفرستد و من گفتم که شما چگونه صلوات می‌فرستید؟ پس آن‌ها گفتند که چطور

<sup>٣٦</sup> بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٩١، ص: ٦٧

بگویم و ایشان گفتند این گونه بگوید: اللَّهُمَّ سَامِكِ الْمَسْمُوكَاتِ وَ دَاحِيِ الْمَدْحُوتِ خَالِقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ أَخَذْتَ عَلَيْنَا عَهْدَكَ وَ اعْتَرَفْنَا بِبُؤَةِ مُحَمَّدٍ ص وَ أَقْرَرْنَا بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَسَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أَمَرْتَنَا بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ فَعَلِمْنَا أَنَّ ذَلِكَ حَقٌّ فَاتَّبَعْنَاهُ: خدایی که اینگونه بودی؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ وَ أَشْهَدُ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ الثَّمَانِيَةَ حَمَلَةَ الْعَرْشِ وَ الْأَرْبَعَةَ الْأَمْلَاقِ خَزَنَةَ عِلْمِكَ أَنْ فَرَضَ صَلَاتِي لَوَجْهِكَ وَ نَوَافِلِي وَ زَكَوَاتِي وَ مَا طَابَ لِي مِنْ قَوْلٍ وَ عَمَلٍ عِنْدَكَ فَعَلِي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ: خدا یا تو و رسول و امیرالمومنین و ۴ ملک مقرب را شاهد می گیرم و صلواتم و نوافلم و زکاتم و طیبات از قول و عملم به واسطه‌ی محمد و آل محمد برایم ممکن شد؛ وَ أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ أَنْ تُوَصِّلَنِي بِهِمْ وَ تُقَرِّبَنِي بِهِمْ لَدَيْكَ كَمَا أَمَرْتَنِي بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ وَ از تو می خواهم که به واسطه‌ی ایشان وصل و تقرب را (ویژگی های ذکر) .... پس نزدیک کن ما را به تحیت و سلامت..... پس ما را به نمازش نزدیک کن.....

نمودار اینطوری است، یک سری صلوات خدا و ملائکه داریم و یک سری صلوات مومنین است. یکی از شاخصه‌های صلوات داشتن صلوات لوجه است یعنی نوافل برای خدا و زکات و قول و فعل طیب است. صلوات خدا و ملائکه این است که امکان خروج انسان ها از ظلمات به نور را ایجاد می کند. صلوات ذکر خاص و رحیمیه است. پس تمامی هدایت آدمی به واسطه‌ی صلوات است.

من دارم از صلوات یک معنایی می گیرم که ذکر است و می خواهم با یک پلی به صلوات و نماز برسم.

روایت بعدی بسیار عجیب است و در کتاب ذکر توجه نفس به صورت کامل آمده است و نمودارش کشیده شده است و ترجمه کردن آن به این راحتی نیست، و باید برایش ده ها کتاب نوشته شود، برخی روایات برای سایرین جنبه‌ی تاج دارند و غرر هستند و ما می خواهیم تنها رونمایی از روایت کنیم:

سند صحیحی هم ندارد! ولی به هر حال به عنوان یک مطلب علمی که کسی گفته است نگاه کنید.

رُويَ عَنْ بَعْضِ الصَّادِقِينَ أَنَّهُ قَالَ الذِّكْرُ مَقْسُومٌ عَلَى سَبْعَةِ أَغْضَاءٍ - اللِّسَانِ وَ الرُّوحِ وَ النَّفْسِ وَ الْعَقْلِ وَ الْمَعْرِفَةِ وَ السِّرِّ وَ الْقَلْبِ وَ كُلُّ وَاحِدٍ يَحْتَاجُ إِلَى اسْتِقَامَةٍ فَاسْتِقَامَةُ اللِّسَانِ صِدْقُ الْإِقْرَارِ وَ اسْتِقَامَةُ الرُّوحِ صِدْقُ الْإِحْتِضَارِ وَ اسْتِقَامَةُ النَّفْسِ صِدْقُ الْإِسْتِعْفَارِ وَ اسْتِقَامَةُ الْقَلْبِ صِدْقُ الْإِعْتِدَارِ وَ اسْتِقَامَةُ الْعَقْلِ صِدْقُ الْإِعْتِبَارِ وَ اسْتِقَامَةُ الْمَعْرِفَةِ صِدْقُ الْإِفْتِحَارِ وَ اسْتِقَامَةُ السِّرِّ السُّرُورُ بِعَالَمِ الْأَسْرَارِ وَ ذِكْرُ اللِّسَانِ الْحَمْدُ وَ الثَّنَاءُ وَ ذِكْرُ النَّفْسِ الْجُهْدُ وَ الْعَنَاءُ وَ ذِكْرُ الرُّوحِ الْخَوْفُ وَ الرَّجَاءُ - وَ ذِكْرُ الْقَلْبِ الصِّدْقُ وَ الصَّفَاءُ وَ ذِكْرُ الْعَقْلِ التَّعْظِيمُ وَ الْحَيَاءُ وَ ذِكْرُ الْمَعْرِفَةِ التَّسْلِيمُ وَ الرِّضَا وَ ذِكْرُ السِّرِّ الرُّؤْيَةُ وَ اللَّقَاءُ

هر عضوی نشانی از ذکر دارند، نفس و روح و عقل را نمی‌دانیم که چه هستند و عضو نیستند، اگر کسی بخواهد به این روایت گیر بدهد خیلی جای گیر دارد. و تمامی این‌ها در حالتی ذکر است که استمرار و استقامت داشته باشد و استقامت هر کدام به گونه است. فَاسْتِقَامَةُ اللِّسَانِ صِدْقُ الْإِقْرَارِ: برای ترجمه‌ی این روایت فکر کنم ۱۰۰ ساعت وقت گذاشتم تا بتوانم اینجا ارائه دهم؛ یعنی اگر ذکر در ناحیه‌ی زبان مستقر شود بروزش این است که اقرارهایش صادقانه خواهد بود یعنی هیچ چیزی به زبانش جاری نیست مگر اینکه یا جاری هست یا جاری می‌شود مثلاً می‌گوید بیماری تو خوب می‌شود و خوب می‌شود که از عارفان نقل می‌کنند یعنی اقرارش به هدف اجابت می‌رسد و نفوذ دارد. البته امام حالت خودشان را می‌گفتند.

وَ اسْتِقَامَةُ الرُّوحِ صِدْقُ الْإِحْتِضَارِ یعنی همیشه در محضر خداست، خوب است آدم بداند که چنین آدم‌هایی هم وجود دارند؛ استقامت یعنی جریان دارد.

الْإِحْتِضَارِ وَ اسْتِقَامَةُ النَّفْسِ صِدْقُ الْإِسْتِغْفَارِ روح جریان حیات است و تعین ندارد ولی وقتی نفس می‌شود یعنی اینکه من با دستم کار می‌کنم و با پایم راه می‌روم و پیوسته در استغفارم زیرا که می‌تواند بهتر باشد.

امیرالمومنین (ع) وقتی می‌گوید ظلمت نفسی یعنی همیشه می‌خواهد برای دیدنش بهتر باشد و این جاری و دائمی است. استغفار کند یعنی بهتر شود و نه اینکه پشیمان شود.

وَ اسْتِقَامَةُ الْقَلْبِ صِدْقُ الْإِعْتِدَارِ قلب کارش ورود و خروج است، اعتدال یعنی حالت فقر داشتن. یعنی بگویند که من اینقدر می‌فهمم و ته آن یک عذر خواهی می‌کند هر چند که حرفی که می‌زند کل عالم را پوشش می‌دهد ولی همیشه عذر خواهی می‌کند.

وَ اسْتِقَامَةُ الْعُقْلِ صِدْقُ الْإِعْتِبَارِ عبرت‌گیری از هر چیزی دارد. صدق به معنای این است که اثر دارد. یعنی هر کدام از این‌ها ثمره‌ی وجودی دارند، وزن دارند.

وَ اسْتِقَامَةُ الْمَعْرِفَةِ صِدْقُ الْإِفْتِخَارِ، افتخار در لایه‌ی فضل معنا می‌شود یعنی اگر ادعایی می‌کند از پشش بر می‌آید.

اسْتِقَامَةُ السَّرِّ السَّرُّوْرُ بِعَالَمِ الْأَسْرَارِ: این روایت از جمله تنها روایاتی است که بین سرّ و سرور ارتباط ایجاد کرده است زیرا یکی پنهانی است و یکی به معنای خوشحالی. در اینجا یعنی خوشی واقعی انسان از سرّدونی او برمی‌خیزد، اگر سرّدونی انسان خوشحال نباشد کار دیگه‌ای نمی‌توان برایش کرد. وقتی می‌گویند کیف اصبح؟ می‌گویم برایم



کافی است که خدا هست. یعنی به اسرار عالم نگاه می کند به اینکه امام هست و صدای من را امام زمان (عج) می شنود و جواب سلامم را می دهد.

شما در این روایت ۷ لایه ی معرفت می بینید، هر جایی ذکرش یک نمودی دارد:

- ذکر زبانی حمد و زبان است. وَ ذِكْرُ اللِّسَانِ الْحَمْدُ وَ النَّشَاءُ وَ ذِكْرُ النَّفْسِ الْجُهْدُ وَ الْعَنَاءُ برای اینکه ببیند نفس یک انسان چقدر ذاکر است به تلاش و زمین خوردن و جهش نگاه کنید.
- وَ ذِكْرُ الرُّوحِ الْخَوْفُ وَ الرَّجَاءُ روح همیشه در حالت یک خوف و رجائی باشد و این ذکرش است.
- وَ ذِكْرُ الْقَلْبِ الصِّدْقُ وَ الصِّفَاءُ یعنی در قلب صفا و راستی باشد.
- وَ ذِكْرُ الْعَقْلِ التَّعْظِيمُ وَ الْحَيَاءُ عقل نسبت به عظمت و حیا فعال است.
- وَ ذِكْرُ الْمَعْرِفَةِ التَّسْلِيمُ وَ الرِّضَا معرفت در حالتی ذکر است که تسلیم و رضایت بیاورد، اگر یک تعقلی حیا بیاورد تعقل نیست.
- وَ ذِكْرُ السِّرِّ الرَّؤْيِيَّةِ وَ اللَّقَاءِ وَ ذِكْرُ سِرِّ رُؤْيِيَّةِ خُداست.<sup>۳۷</sup>

بقیه روایات را ببینید.

روایت جلد ۷۹ صفحه ۲۲۲ بحار که راجع به اسرار ارکان نماز است و باید به آن دل دهید.

۴۲- تَفْسِيرُ الْإِمَامِ، قَالَ ع إِذَا تَوَجَّهَ الْمُؤْمِنُ إِلَى مُصَلَّاهُ لِيُصَلِّيَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَلَائِكَتِهِ يَا مَلَائِكَتِي أَلَا تَرَوْنَ إِلَى عَبْدِي هَذَا قَدْ انْقَطَعَ عَنْ جَمِيعِ الْخَلَائِقِ إِلَيَّ وَ أَمَّلَ رَحْمَتِي وَ جُودِي وَ رَأْفَتِي أَشْهَدُكُمْ أَنِّي أَخَصُّهُ بِرَحْمَتِي وَ كَرَامَاتِي فَإِذَا رَفَعَ يَدَيْهِ وَ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ أَتَى عَلَى اللَّهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِمَلَائِكَتِهِ يَا عَبْدِي أَمَا تَرَوْنَهُ كَيْفَ كَبَّرَنِي وَ عَظَّمَنِي وَ نَزَّهَنِي عَنْ أَنْ يَكُونَ لِي شَرِيكٌ أَوْ شَبِيهٌ أَوْ نَظِيرٌ وَ رَفَعَ يَدَهُ وَ تَبَرَّأَ عَمَّا يَقُولُهُ أَغْدَائِي مِنَ الْإِشْرَاقِ بِي أَشْهَدُكُمْ أَنِّي سَأَكْبِرُهُ وَ أَعْظُمُهُ فِي دَارِ جَلَالِي وَ أَنْزَهُهُ فِي مُتَنَزَّهَاتِ دَارِ كَرَامَتِي وَ أُبْرِئُهُ مِنْ آثَامِهِ وَ مِنْ ذُنُوبِهِ وَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَ مِنْ نِيرَانِهَا وَ إِذَا قَالَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَقَرَأَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَ سُورَةَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِمَلَائِكَتِهِ أَمَا تَرَوْنَ عَبْدِي هَذَا كَيْفَ تَلَدَّدَ بِقِرَاءَةِ كَلَامِي أَشْهَدُكُمْ يَا مَلَائِكَتِي لَأَقُولَنَّ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَقْرَأَ فِي جَنَانِي وَ ارْتَقَى فِي دَرَجَاتٍ فَلَا يَزَالُ يَرْقَى وَ يَرْقَى بَعْدَ كُلِّ حَرْفٍ دَرَجَةً مِنْ ذَهَبٍ وَ دَرَجَةً مِنْ فِضَّةٍ وَ دَرَجَةً مِنْ لَوْلُؤٍ وَ دَرَجَةً مِنْ جَوْهَرٍ وَ دَرَجَةً مِنْ زَبَرْجَدٍ أَخْضَرَ وَ دَرَجَةً مِنْ زُمُرُدٍ أَخْضَرَ وَ دَرَجَةً مِنْ نُورِ رَبِّ الْعِزَّةِ فَإِذَا رَكَعَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِمَلَائِكَتِهِ يَا مَلَائِكَتِي أَمَا

<sup>۳۷</sup>مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، النص، ص: ۵۵.

تَرَوْنَ كَيْفَ تَوَاضَعَ لِحِجَالِ عَظَمَتِي أَشْهَدُكُمْ لَأَعْظَمَنَّهُ فِي دَارِ كِبَرِيَّائِي وَ جَلَالِي فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِمَلَائِكَتِهِ أَمَا تَرَوْنَ يَا مَلَائِكَتِي كَيْفَ يَقُولُ ارْتَفِعْ عَن أَعْدَائِكَ كَمَا اتَّوَضَعُ لِرُؤُوسِكَ وَ أَنْتَصِبُ لِخِدْمَتِكَ أَشْهَدُكُمْ يَا مَلَائِكَتِي لَأَجْعَلَنَّ جَمِيلَ الْعَاقِبَةِ لَهُ وَ لَأَصِيرَنَّ لَهُ إِلَى جَنَانِي فَإِذَا سَجَدَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِمَلَائِكَتِهِ يَا مَلَائِكَتِي أَمَا تَرَوْنَ كَيْفَ تَوَاضَعَ بَعْدَ ارْتِفَاعِهِ وَقَالَ لِي وَ إِن كُنْتُ جَلِيلًا مَكِينًا فِي دُنْيَاكَ فَأَنَا ذَلِيلٌ عِنْدَ الْحَقِّ إِذَا ظَهَرَ لِي سَوْفَ أَرْفَعُهُ بِالْحَقِّ وَ أَدْفَعُ بِهِ الْبَاطِلَ فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السَّجْدَةِ الْأُولَى قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا مَلَائِكَتِي أَمَا تَرَوْنَ كَيْفَ قَالَ وَ إِنِّي وَ إِن تَوَاضَعْتَ لَكَ فَسَوْفَ أَخْلَطُ الْإِنْتِصَابَ فِي طَاعَتِكَ بِالذُّلِّ بَيْنَ يَدَيْكَ فَإِذَا سَجَدَ ثَانِيَةً قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِمَلَائِكَتِهِ أَمَا تَرَوْنَ عَبْدِي هَذَا كَيْفَ عَادَ إِلَيَّ التَّوَضُّعَ لِي لَأُعِيدَنَّ إِلَيْهِ رَحْمَتِي فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ فَاتِمًّا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا مَلَائِكَتِي لَأَرْفَعَنَّ بِتَوَاضُعِهِ كَمَا ارْتَفَعَ إِلَى صَلَاتِهِ ثُمَّ لَا يَزَالُ يَقُولُ اللَّهُ لِمَلَائِكَتِهِ هَكَذَا فِي كُلِّ رَكْعَةٍ حَتَّى إِذَا قَعَدَ لِلتَّشَهُدِ الْأَوَّلِ وَ التَّشَهُدِ الثَّانِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا مَلَائِكَتِي قَدْ قَضَى خِدْمَتِي وَ عِبَادَتِي وَ قَعَدَ يُنْشِئُ عَلَيَّ وَ يُصَلِّي عَلَيَّ مُحَمَّدٌ نَبِيُّ لَأَثْبِينَ عَلَيْهِ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَأَصَلِّنَّ عَلَيَّ رُوحِهِ فِي الْأَرْوَاحِ فَإِذَا صَلَّى عَلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي صَلَاتِهِ قَالَ اللَّهُ لَهُ يَا عَبْدِي لَأَصَلِّنَّ عَلَيْكَ كَمَا صَلَّيْتُ عَلَيْهِ وَ لَأَجْعَلَنَّ شَفِيعَكَ كَمَا اسْتَشْفَعْتَ بِهِ فَإِذَا سَلَّمَ مِنْ صَلَاتِهِ سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتُهُ<sup>٣٨</sup>

اینجا اسرار نماز را گفته‌اند. آن جایی که درجه‌ای زمرّد است یا درجه‌ای از لولو است. و منافع رکوع و سجده‌اش متفاوت است. هر کدام از این‌ها کنایه و تمثیل است البته در روز قیامت همین هاست، و کسی که تعجب می‌کند هم به او نمی‌دهند.

جالب بودنش این است که این خروج از ظلمات به نور به صورت تفصیلی در روایات آمده است که در این روایت تفصیلی اشاره شده است. در روایتی هم انواع صلوات خوف و ... را معرفی می‌کند.

ان شاء الله خدا ما را از مصلّین حقیقی قرار دهد و صلوات ما را به صلوات بیشتر کند و حتی وقتی صلوات می‌فرستند انگار یک یک نماز به صورت مختصر اقامه می‌کنند.

ان شاء الله برای اینکه این سال جدید را با صلوات شروع کنیم، صلواتی بفرستید.

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم

<sup>٣٨</sup> بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٧٩، ص: ٢٢١.

برای سلامتی خودتون صلوات بفرستید.

ان شاء الله که میلاد حضرت زهرا (سلام الله) بر شما مبارک باشد. ان شاء الله که بتوانیم همه ی شئونات انسانی را رعایت کنیم صلوات بفرسید. سال جدید و عید نوروزتان هم به برکت صلوات مبارک باشد.

یک گزارش از بحث های قبلی می دهیم و بعد جلسه را ادامه می دهیم. بحث جلسات گذشته سوره مبارکه ماعون بود و به بهانه سوره مبارکه ماعون افراد مختلف کارهایی را انجام داده بودند.

رویت و فعال شدن رویت، دین و تصدیق و تکذیبش، نماز و سهو در نماز سه محوری که روی آن تمرکز داشته ایم. بحث معرفت، ذکر و ولایت، سه مقوله ای که می شود پیگیری کرد. پایه و اساس هر معرفتی رویت است. پایه و اساس ولایت دین است و پایه زندگی نماز است. وقتی بحث را روی شناخت ببریم، معرفت، ولایت و ذکر مهم می شود و وقتی عملیاتی اش کنیم رویت، تکذیب و تصدیق دین و نماز مهم می شود.

**مباحث شناختی سوره:** معرفت و ذکر و ولایت هستند.

**مباحث عملیاتی سوره:** رویت و فعال شدن رویت، دین و تصدیق و تکذیبش هستند.

سوره مبارکه ماعون می تواند نقشه ی عملیاتی به ما دهد. با نقشه ی عملیاتی در درجه اول خود فرد و در درجه دوم دیگران می تواند حرکت کنند.

هر مقدار رویت فعال شود، معرفت فعال می شود. سوره این دو موضوع را به اخلاق، تفکر و رفتارهای اجتماعی ارتباط داده است. اگر کسی بخواهد رویت و دین و نمازش را فعال کند باید رفتارهای اجتماعی اش درست شود و با تقویت رفتارهای اجتماعی، دین تقویت می شود. این الگویی است که سوره مبارکه ماعون به ما می دهد. شروع مسیر از رفتارهای اجتماعی است. این ایده ی فوق العاده ای است که نشان می دهد رفتار بیرونی در عمق وجود انسان موثر است.

اگر بخواهیم به صورت جزئی صحبت کنیم، بحث معرفت و معرفت افزایی، ولایت و ولایت مداری، ذکر و ساختار ذکر مطالب بسیاری دارند.

**سوال:** چگونه از دین و تصدیق به اخلاق و تفکر اجتماعی رسیدیم؟

**پاسخ:** تفکر اجتماعی یعنی نحوه تعاملات افراد با هم. اخلاق اجتماعی یعنی نحوه سلوک بهینه افراد با هم. ارتباط تفکر اجتماعی با دین از آیات سوره برداشت شد. این گونه سهو در نماز با دعای یتیم و... مرتبط شد.

هر قدر شناخت نسبت به عمل یا مقدمات عمل بیشتر باشد، عمق و تاثیر آن عمل بیشتر است. این موضوع منجر به این شد که بحث عملیاتی کردن نماز در جامعه مهم شود. که خانم افشار دارند این موضوع را پیگیری می کنند.

**سوال:** از عمل به شناخت می رسیم یا از شناخت به عمل می رسیم؟

**پاسخ:** انسان بین شناخت و عمل در رفت و برگشت است. گاهی عمل می کند به شناخت می رسد و گاهی شناخت پیدا می کند و بعد عمل می کند. بهترین حالت این که با هم صورت بگیرد. نوعاً در اصلاح فردی و اجتماعی باید از عمل شروع کرد و در مرحله بعد بوسیله معرفت عمق بخشید. نباید به بهانه‌ی کسب معرفت از عمل بازماند. مثل تیزاندازی است. اول باید تیر را پرتاب کنی تا در مراحل بعد نکات تیراندازی را متوجه شوی. اگر بخواهی با شناخت به باید و نبایدهای تیراندازی، به نتیجه برسی هیچ وقت تیرانداز ماهری نمی شوی. شناخت در فضای انتزاعی است. زندگی ما همین طور است. ما فکری تریم تا عملی تر. شرفهمیدن همین است. کسی که عادت دارد همه چیز را بفهمد و بعد عمل کند، عقب می افتد. راست گو بشوید تا بفهمید چرا باید راست گفت. باید عمل از شناخت اجمالی شروع بشود و بعد به تفصیل برسد. با همین شناخت اجمالی که از رسول داریم از ایشان تبعیت کنیم تا به تفصیل برسیم. عملیاتی کار کردن و زندگی کردن خیلی خوب است ولی نباید منفک از شناخت شود چون تبدیل به عادت و سطحی گرایی می شود. جوامع عربی امروزه همه همین طورند. سر ساعت نماز می خواند ولی راحت می شود استثمارش کرد. حکومت پادشاهی را بعنوان حکومت مطلقه الهی قبول می کند و اعتراضی نمی کند. یزید برایش می شود ولی خدا. خدا برای ساحت علم، عمل گذاشته است. از معجزات دین است که برای ذکر، که توجه محسوب می شود، عملیات تعریف کرده است.

بخش بعدی کار خانم خوش اخلاق و آقای چیت چیان بود؛ (نماز و ساختار نماز). ساختار نماز ارتباط بین شناخت و عمل را برقرار می کند. انطباق ساختار نماز با ساختار انسان.

بخش بعد ارتباط نماز و ذکر از نظر شاکله و فرم؛ شاکله یعنی این که ذکر چگونه تبدیل می شود. فلسفه‌ی رکعات نماز و صورت بندی نماز مهم می شود. چرا نمازها متفاوتند. ما ذکر نیتی، قیامی، تکبیره الاحرامی و... داریم. هر قدر

بیشتر شناخت در این مورد پیدا کنیم به رویت بیشتری می‌رسیم. شکل حضرت زهرا (سلام‌الله) این است که مثل نماز دو رکعتی است که ۱۰۰ سوره توحید و ۱۰۰ سوره قدر دارد. البته ایشان نمازهای متعدد دارند. پس شئونات متعدد دارند. شکل نماز را می‌توان تبدیل به نظام معرفتی کرد. این غیر ساختار نماز است.

یک بخش هم که عملیاتی کردن نماز بود.

**بحث صلاه در موجودات:** باید بررسی شود ذکر چیست، جریان ذکر چیست و بستر ذکر چیست. به جای واژه ذکر، واژه‌ی امر می‌گذاریم. «انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون». شکل یافتن جریان امر در موجودات را بررسی می‌کنیم. نشانه‌ی صحت این نظر این است که در یک مجموعه ذکر را قرار بدهی و تمام آن مجموعه را بازخوانی کنی و درست دربیاید.

ذکر از جانب خداست. ذکر تعلقی به مخلوق ندارد. این که من خدا را یاد کردم، کار من نیست. کار خداست. ذاکر ذکر را از خود نمی‌بیند که دچار عجب شود. ذاکر زبان ذکر خداست. اختیار، در اعراض و عدم اعراض است نه در خود ذکر.

ساختار ذکر و نماز یکی نیست. بحث ما شاکله‌شناسی، ساختارشناسی و عملیاتی کردن نماز است. وارد بحث ذکر نشده‌ایم. شاکله‌شناسی، ساختارشناسی و عملیاتی کردن ذکر بحثی جداست.

**کار آقای رجبعلی:** نمایی از بنای دین. (۵ موضوع نماز، زکات، روزه، حج و ولایت). نماز از بین این ۴ موضوع به عنوان پایه و عمود دین معرفی شده است.

کتاب نماز ۳ فصل دارد.

فصل اول: برپایی خیمه شامل عناوین طهارت، قبله، نیت، قیام، قنوت، تشهد و سلام

فصل دوم: بنای بیت شامل عناوین نماز صبح، ظهر، عصر، مغرب، عشا، میت، آیات، باران و نوافل

فصل سوم: امارت مسجد شامل عناوین نماز جماعت، جمعه و عید

این کتاب بیانی متفاوت است از همان شاکله نماز.

کار شاکله شناسی و ساختارشناسی نماز شناختی است و عملیاتی کردن نماز ناظر به خود جامعه است. در عملیاتی کردن نماز ۳ محور وجود دارد به نام های مقابله با سهو، تربیت توجه و تقویت روابط اجتماعی. دستورالعمل می دهد تا این سه موضوع اتفاق بیفتد. در عملیات جزئیات مهم می شوند.

هر قدر مباحث شناختی عمیق تر شود در حوزه عملیات موفق تر می شویم.

این جلسه درباره معرفت و ذکر صحبت می کنیم و اگر فرصت شد بحث ولایت. علم در ساحت انسان به انواع مختلفی جاری می شود. مثلاً ذکر خودش علم است. علم ذکری مسبوق به سابقه نیست. مثل نور است العلم نو یغضفه الله فی قلب ما یشاء. علم های ذکری، الهی، معنوی این طورند. سابقه ندارد و انسان ناگهان روشن می شود.

**سوال:** برای ما همانطور که علم هایی ذکری اتفاق افتاده گاهی ظلمت هایی هم اتفاق افتاده که مسبوق به سابقه نبوده و هیچ وقت فکرش را هم نمی کردیم که چنین کاری بکنیم. این ظلمت ها چگونه اتفاق می افتد؟

**پاسخ:** این سوء است نه شرّ. سوء جلوه و انعکاس است که براساس علمی اتفاق می افتد. یعنی علم موجود است ولی بروزش سوء است. سراب هم انعکاس آب است ولی آب نیست. «سوّلت نفسی» است. ۳۰ - ۴۰ واژه در قرآن هست که علم است. قرائت، فکر، فهم و ... است. علم مطلق در ساحت انسان همه ی این ها را شامل می شود. منتها ما راجع به علم خاص می خواهیم صحبت کنیم که با رویت فعال می شود. بحث ما مطلق علم نیست. بحث ما علمی است که با رویت فعال می شود. معرفت، علمی است که با رویت فعال می شود. هر جا علم وابسته به مشاهده شد، معرفت است.

فرآیند معرفت این طور است که حتماً مشاهده دارد که مشاهده هم با مواجهه و رویارویی اتفاق می افتد. مواجهه، لقاء است. این مواجهه و مشاهده مراتب دارند. هیچ علمی با حس اتفاق نمی افتد. علم از لایه ی خیال به بعد است. این که ما با حسّ سرما را احساس می کنیم علم نیست، اثر یا سیگنال است. علم پیچیده است و بخاطر همین درمورد علم کتابی نداریم. کتاب هایی درباره معرفت هست. ما هم اینجا درباره ی یک بخشی از علم به نام معرفت صحبت می - کنیم. اگر کسی در دایره ی بهیمیت باشد و رسول را ببیند می شود «فرت من قسوره»ی سوره مدثر. چون او در حد حیوانات است. می گوید بشری که مثل ما می خورد و می خوابد چگونه رسول خدا می شود. فکر می کند همه ی انسان ها مثل او فقط می خورند و می خوابند. درحالی که او در دایره ی بهیمیت است نه انسانیت.

بعد مواجهه و مشاهده، انطباق است با معلومات مسبوق. این معلومات در وجود انسان یا مکنون است و یا غیر مکنون. بعد از انطباق هم نوبت تصدیق و تکذیب است. من سوره نمی گویم. معرفت را تعریف می کنیم. وقتی سوره می - گوید که فرد دین را تکذیب می کند یعنی در وجود فرد چیزی بوده که قیامت را با آن انطباق می دهد و تکذیب می کند. در وجود او قیامت هست ولی تکذیبش می کند. در سوره مبارکه یوسف، برادران می گویند «أنتَ یوسف» یعنی این ها یک یوسفی می شناختند که حالا این تصویر را با آن منطبق می کنند. این معرفت است.

معرفت دارای ارکان است و عمود این ارکان، تصدیق است. اگر کسی به معلومات و مکونات وجودش اعتماد نکند این چرخه ی معرفت در او راه نمی افتد.

این که من کسی را بشناسم عرف و معروف است نه معرفت. می شود که معروف و منکر جابه جا شوند. این کار شیطان است. معرفت اشتباه می شود جهل، اغوا، سحر و ...

مشاهده ای که به تصدیق بیانجامد می شود شهادت یا تشهد. من کاری به نماز ندارم و براساس این چرخه ای که توضیح دادم به شهادت رسیدم. خدا شهادت به الوهیت خودش می دهد یعنی خدا شهادت می دهد به وحدانیت خودش. شهید کسی است که می تواند حق را در مراتب مختلف می بیند و تصدیق می کند. شهید همان صدیق است. خدا شهادت می دهد یعنی این که امکان معرفت را برای انسان فراهم می کند. أشهد ان لا اله الا الله: یعنی من این را که خدایی جز الله نیست به درونم منطبق می کنم و تصدیق می کنم. وقتی بحث أشهد و نشهد را می گوئیم داریم در نظام معرفتی علم سخن می گوئیم. یعنی حتما با رخداد و پدیده مواجه شده و حق را در آن به عینه دیده ایم و آن را منطبق با الوهیت تصدیق کرده ایم. این شهود است. هر کسی در درون خودش رجوع کند می بیند که اگر دو خدا باشد فساد اتفاق می افتد. این در وجود ما مکنون است.

اگر انسان الان در انطباق مشکل دارد بخاطر گزاره هایی اشتباهی است که در کودکی و نوجوانی با مکونات وجودی اش در هم آمیخته و باید این عرفیات اشتباه جدا شوند. این گزاره های اشتباه اغلال هستند. وقتی به کسی می گوئیم که این زندگی اشتباه است، می گوید مگر غیر این هم امکان دارد. اصلا تصویری به جز عرف ندارد.

اگر کسی دلش به حال خودش می سوزد اولین کاری که باید انجام دهد این است که باید برگردد و گزاره های شاهدش را که حکم های زندگی اش را می دهند بررسی کند و با قرآن و رسول منطبق کند. گزاره های اشتباهش را دور بیندازد و همه ی گزاره های منطبق با قرآن و رسول را تصدیق کند.

در زندگی ما مثلاً ۱۰ یا ۲۰ گزاره حاکم است که براساس این گزاره‌ها داریم زندگیمان را رقم می‌زنیم. باید این گزاره‌های مسبوق را تصحیح کنیم و گرنه همین گزاره‌ها می‌شوند محل نفوذ شیطان. این آدم می‌شود شرک الشیطان. یعنی شیطان در او شریک است. شیطان در گزاره‌های وهمی او شریک است. این جا طهارت لازم است. اگر معلومات مسبوق کسی طهارت نداشته باشد هر چه را که انطباق دهد تصدیق و تکذیبش اشتباه است. فطرت ما دچار غبار شده است. باید تکانده شود تا به حالت اول برگردد.

خدا همانطور که نجاست را قرار داد آب را هم برای طهارت قرار داد. کافی است آب را برداری و استفاده کنی. کار به سختی و راحتی‌اش نداشته باشید. همین که می‌شود که همه به طهارت برسند اتفاق بزرگی است. فکر کنید دانشگاهی را به شما معرفی کنند که بورسیه می‌کند، خانه و حقوق و مزایای عالی دارد و صدها امکانات. یک وقت به شما می‌گویند چنین چیزی هست و شما نمی‌توانید وارد شوید. یک وقت می‌گویند که می‌توانید وارد شوید ولی شرطش این است که ۵۰۰ ساعت مطالعه کنید. در این حالت شما سر این ۵۰۰ ساعت مطالعه چانه نمی‌زنید که کمترش کنید. چون همین اذن ورود خودش اتفاق بزرگی است. این حقیقت است که همه می‌توانند بعد از تکلیف به طهارت برسند حتی ولد زنا. حالا شما سر چگونگی‌اش با خدا چانه نزنید. تا فرصت هست گزاره‌های مسبوقتان را طاهر کنید. خدا را شکر کنید که انسان به جایی می‌رسد که هیچ‌کس نمی‌تواند بر او سیطره داشته باشد. همه چیز دست خودتان است بدون دخالت پدر و مادر و جامعه و... خدا را شکر که خدا انسان را آزاد آفرید. این مطلب را شهید مطهری در کتاب گفتارهای معنوی دارند. انسان آزاد است یعنی در بخش پذیرش معلومات مسبوقش چه مکنون و چه غیر مکنون تواند آزادانه انتخاب کند.

معرفت مرتبه دارد و معرفت هر چیزی ارزشش به آن چیز است. ارزش معرفت خدا و رسول، به خدا و رسول است. شیء را در یک کفه بگذارید و معرفتش را در کفه‌ی دیگر تا ببینید آن معرفت چه قدر ارزش دارد و چه قدر باید برایش وقت صرف کرد. تصدیق این که معارف دارای سطح هستند منجر می‌شود به این که انسان در رسیدن به این معارف اولویت‌بندی کند.

فکر کنید که یک ملکی هست که کارهای روزمره ما را استتساخ می‌کند. یعنی از ۲۴ ساعت روز ما برآیند می‌گیرد و می‌گوید این زندگی تو یعنی این که علم دانشگاهی به قرآن اولویت دارد. این کار تو یعنی خدا عادل نیست. این کار تو یعنی قیامت نیست. این مقدار خواب تو یعنی ... و همین‌طور همه‌ی زندگی ما را اسکن کند و یعنی هایش را



بگوید. این طور انسان می فهمد که چه زندگی مزخرفی داشته است. اگر ما نسخه های ملائکه را ببینیم می فهمیم که چطور زندگی کرده ایم.

**سوال:** چطور می توانیم این یعنی ها را خودمان بفهمیم؟

پاسخ: مثلا باید بنویسیم که من به میهمانی خانه ی عمه ام می روم. چرا می روم؟ چون دوستش دارم، چون مجبورم، چون کار دیگری ندارم و ... باید بدانم چرا این کار را انجام می دهم. من راجع به ذکر که صحبت کنم متوجه می شوی که چطور یعنی های زندگیتان را در بیاورید. سیستم زندگی یا متصل به ذکر است یا منقطع از ذکر است. ملائکه ظاهر عمل را نمی نویسند بلکه این یعنی ها را می نویسند. در نتیجه نه کسی که خوب رفتار می کند غره می شود و نه کسی که توانایی های کمتری دارد نا امید می شود. مهم فعل انسان است. مثلا یک نفر بلد نیست خوبی کند و هر کاری می کند بقیه خوششان نمی آید. خدا باطن عمل را ثبت می کند نه اثر ظاهری را. نوع نگارش ملائکه از اعمال ما مثل آیات بهشت و جهنم است. مثلا کسی به میهمانی با سفره های رنگین رفته است می نویسند «طعام من زقوم». ولی یک نفر در مجلسی دل مومنی را شاد می کند. ملائکه می نویسند «طعام من عسل».

برگردان زندگی انسان به سبک رویت ملائکه می شود؛ می شود صفات جهنم و بهشت. وقتی مرتبه ی انسان تغییر می کند ملائکه اش تغییر می کنند.

\*\*\*

## ساعت دوم

۲ تا سوال پرسیده بودند:

**سوال اول:** ارزش معرفت هر چیز به اندازه ی ارزش آن چیز است، چگونه هر چیزی را ارزش گذاری کنیم؟

پاسخ: ارزش هر چیزی به ارتباط و انتساب آن با خداست و هر قدر قرب آن به خدا نزدیک تر باشد ارزش آن هم بیشتر است، انسان معمولی که شما می بینید با انسان مومن، کدام ارزشش بیشتر است؟ انسان مومن. در روایات حدّ گذاری هایی برای نسبت اشیاء با خدا هم بیان شده است.

**سوال دوم:** مقداری راجع به مشاهده و مواجهه هم صحبت کنید؟

پاسخ: یک انسان است. مشاهده ها و مواجهه های او، انطباق با معلوماتش و تصدیق و تکذیبش.

شهادت دو تکه می‌شود که راجع به آن بعدا صحبت می‌کنیم. گاهی گفته‌ای را تصدیق می‌کنید و بعد مشاهده می‌کنید. شهادت دو طرفه است، گاهی می‌بیند و می‌گوید و گاهی می‌گوید و می‌بیند.

وقتی که سیر زندگی انسان اینطوری باشد: هرگاه معلومات در وجود انسان حکم و تثبیت شود (چون هر علمی به اینجا راه پیدا نمی‌کند) نامش قرائت است. چرخه وقتی شروع به حرکت می‌کند، معلومات بخشی از وجودش می‌شود. در واقع جزء شاکله‌ی وجودی می‌شود.

**قرائت:** علمی که در انسان به واسطه‌ی مشاهده و تصدیق به وجود آمده و تثبیت شده است. قرائت به هر علمی گفته نمی‌شود و باید این زنجیره کامل شده باشد.

در واقع اگر این قسمت معلومات کار کند بقیه‌ی چرخه به خوبی کار می‌کند، معلومات تعقل انسان است و اگر صحیح بشود چرخه درست کار می‌کند، این قسمت محل طهارت و نبض طهارت انسان است و جایگاه طهارت انسان انطباق با معلومات است.

در واقع ما گزاره‌ی صحیح را می‌دانیم ولی یک گزاره‌ی دیگری روی آن را می‌گیرد، یعنی می‌داند که غیبت بد است ولی می‌گوید که باید او بفهمد و من مجوز غیبت کردن را دارم؛ یا می‌گوید که می‌دانم درست است ولی دست خودم نبود و نمی‌دانم که چرا نمی‌توانم.  
نقص در معرفت منجر به نقص در عمل می‌شود.

کسی می‌گفت که ما مشکل فلان را داریم و به واسطه‌ی این مشکل با یک سری افراد درگیری داریم، و ما نمی‌توانیم مشکل را رفع کنیم، اگر این مشکل حل شود طبیعتا درگیری هم حل می‌شود ولی حل نمی‌شود و درگیری تمام نمی‌شود، جواب این است که شما که این مشکل را دارید برای حلش چه کارهایی می‌توانید انجام دهید؟ می‌گوید که هزار مانع در این مشکل است و من نهایتا ۲ تا را می‌توانم تغییر دهم ولی ۹۹۸ تای دیگر آن از دستم خارج است. به او می‌گوییم که همین مقدار هم تلاش کن و تغییر بده. کمترین میزان تغییر (دو هزارم)، باز هم بیشترین میزان تغییر در نسبت خودش است.

وقتی که این کار را کردید می‌فهمید که این کمترین مقدار مفتاح است، کلید نسبت به خانه یک ده هزارم خانه است و این تغییر کوچک مفتاح می‌شود و همه‌ی تغییرات مثل همین است.

انّ الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما به انفسهم یعنی خدا منتظر کوچک‌ترین تغییر است.

البته من به استقراء فهمیدم که تغییر کوچک حتما تغییرات بزرگتری را خواهد داشت.

و هر تغییری اگر تغییر باشد؛ تغییر است، حداقل به همان اندازه تغییر است. ولی با رحمت الهی اگر آن تغییر حسنه باشد، ۱۰ برابر تغییر است «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها...».

شما سهم خودت را انجام بده، خدا سهم خودش را انجام می‌دهد.

در نوع زندگی انسان اگر بگوییم ۱ میلیون پارامتر در زندگی وجود دارد و انسان ۱ پارامتر را می‌تواند تغییر دهد، باید شروع کند.

تغییر چیست؟

یک نفر می‌رود پیش پزشک که دلم درد می‌کند، می‌گوید غذا چه می‌خوری؟ می‌گوید سیر غذایم این است. می‌گوید لبنیات را حذف کن. در این مثال حذف لبنیات تغییر است.

تبدیل شدن یک کار به حسنه، فرایند خاص خودش را دارد که در کتاب فرآیندشناسی حُسن آمده است.

خیر با حسنه متفاوت است، اینکه لبنیات را حذف کنی خیر است و از شرّ در امان مانده‌ای ولی برای رسیدن به حسنه و ۱۰ حسنه‌ی آن نیازمند طیّ فرآیند است.

یکی از مهم‌ترین موضوعات در معرفت: تغییر وضعیت و انتقال است. چرا؟ به خاطر بحث مواجه و مشاهده. چون تعداد مشاهداتش باید زیاد شود.

مثلا فردی که مشکل اقتصادی دارد باید مشاهدات را بیشتر کند، شغل‌های مختلف و قشرهای مختلف را ببیند. خیلی مواقع سبک زندگی‌های دیگر را باید ببینید. خیلی وقت‌ها انسان فکر می‌کند بدبخت‌ترین آدم است چون بقیه‌ی افراد بدبخت را ندیده است.

مثلا در ذهنتان تصور کنید که در خانه‌ی کسی ۳ معلول باشد که دولت ۵۰ میلیون وام بلاعوض بدهد، شنیدن این اخبار جالب است، مثلا فلان تعداد در کشور مشکل فلان دارند... . مثلا بچه که بودیم باید یک هفته می‌رفتیم قسمت‌های فقیرنشین شهر، یک هفته می‌رفتیم خانه سالمندان و ... . برایمان جالب بود که محدودیت‌های خانه دیگر محدودیت نبود.

تغییر وضعیت و انتقال موجب مشاهده و مواجهه‌های مختلف است. این بحث را با نماز می‌خواهیم ارتباط دهیم، که ما اول در حالت تکبیر هستیم و بعد از آن رکوع و سجده و قیام و... نماز تغییر است. در نماز با رکوع و سجده مواجه پیدا می‌کنیم.

## بحث انطباق

انطباق حتما باید با یک حقیقتی صورت بگیرد که ما راجع به این حقیقت حرف داریم که در این انطباق، اصلش روی یک مدل مشاهده‌ی توجهی می‌نشیند.

مشکلات وقتی است که خود را در حوزه‌ی مشکلات می‌بینید و در آن فیکس می‌شوید و تغییر نمی‌کنید و مشاهدات و مواجهاتتان را برای حل مشکل گسترش نمی‌دهید. این‌ها را می‌توان کاملاً ریز برای تغییر وضعیت راهبره‌هایی بیان کرد. اگر انطباق با غیر حقیقت باشد، بقیه‌ی چرخه خراب می‌شود.

در حقیقت ما جلوه‌های مختلف داریم که باید با احسن منطبق باشد. حقیقت یکی بیشتر نیست ولی گاهی حقایق وجود دارد که باید احسن آن انتخاب شود مثلاً کسی که می‌خواست جبهه برود و رضایت پدر و مادر برای جبهه یک حکم بود و حکم ولیّ یک حقّ بود که بالادست رضایت پدر و مادر بود. در انطباق چنین است و یکی بالادست دیگری است. وقتی حقّ بالاتری باشد دیگر پایین دست آن حقّ نمی‌شود و البته از کسی که تمرد و اعراض می‌کند وضعیتش بهتر است.

**نکته:** کسی که در صدد تعلیم است باید مراتب افراد را در نظر بگیرد زیرا اگر کسی حقایقی را بالاتر از ظرفیت خود دریافت کند موجب اختلالش می‌شود.

اگر سرعت تحولات زیاد شود و انطباق با حقایق انجام نگیرد بسیار مشکل‌زا می‌شود.

کار رسانه این است که سرعت تحولات و تغییرات را زیاد می‌کند که در تطبیق با حقایق کم می‌آورد حتی آن‌هایی که به درجات بالایی از علم هم رسیده‌اند نمی‌توانند مراتب حقیقت را محرز کنند و بسیاری از علما و دانشمندان دچار مشکل می‌شوند.

اگر کسی می‌تواند سرعت تغییرات را مدیریت کند خوب است ولی عموماً به جای اینکه ترمز را بکشند خودشان هم پایشان را روی گاز می‌گذارند.

موضوع کتابخوانی، موضوع علم به حقایق، موضوع توجه به قوانین باید به شدت در حالت‌های مختلف متنوع و زیاد شود. تا انطباق با حقایق و فهم آن در جامعه بیشتر شود.

اگر سرعت تغییرات بیشتر از تبیین حقایق در جامعه باشد این مشکل آفرین می‌شود.

من اخیراً یک شعاری برای خودم دارم: از هر چیزی که تعجب کردی از برعکسش تعجب کن.

مثلاً من فکر می‌کنم که چرا مردم انقلاب و دین را رها کرده‌اند ولی بیایم فکر کنیم که چه شده که من دیندار مانده‌ام و این تعجب‌آورتر است.

شما می‌گویید با وضعیت جامعه چه کنیم؟ می‌گوییم که تغییر و انتقال لازمه‌ی حرکت جامعه است و انطباق با حقایق بسیار مهم می‌شود. شما باید بپذیرید که مواجهه و مشاهده‌ها باید متناسب با سن افراد باشد، برای مطالعه‌ی یک کتاب باید ببینی که متناسب با سنتان هست یا نه؟!

ما کف نفس نداریم؛ نپذیرفتیم که مواجهه و مشاهده به طبع انسان وابسته است و برخی کلاس‌ها و اخبار و حرف‌ها به درد من نمی‌خورد. به شدت و به صورت مفرط دچار خودآزاری هستیم. مثل این است که شما وارد یک بیمارستان سوانح و سوختگی شوید و حالتان بد می‌شود، خب چرا می‌روی؟

علت اینکه خیلی از احکام در اینجا آمده است منع مشاهده و مواجهه با چیزی است که برایش ضرر دارد. البته گاهی مجبور می‌شوی که بروی که مشکل ندارد.

خیلی از مشکلات ما به خاطر این است که آنچه که می‌بینیم با آن چه که می‌دانیم انطباق ندارد، و باید قسمت دانسته‌های ما سنگینی کند.

### چند حالت داریم:

(۱) مشاهده قبل از علم باشد: عملی می‌شود که صالح نیست.

(۲) مشاهده همزمان با علم باشد: نیاز به سرعت داریم که به عمل صالح برسیم.

(۳) علم بالاتر از مشاهده باشد: برخورد کردن با محیط و تغییرات راحت می‌شود.

یعنی نباید غافلگیر شد. مثل مادران شهید که قبل از شهادت فرزندشان علم به حقیقت را در خود را پرورش می‌دادند. ذخیره‌ی علم اگر قبل ابتلائات قوی نباشد، موقع ابتلا فرد، کم می‌آورد.

مثلا برای کسی مشکلی پیش می آید و پیش امام صادق (علیه السلام) می رود که ایشان می گویند اگر روزانه ۱۱ قل هو الله بخوانید از آفت در امان می مانید، پس من خواندم و اگر اتفاقی برایم افتاد دیگر آفت نیست. یا مثلا حرز داشته باشید که از سحر و چشم زخم در امان می مانید پس من اگر اتفاقی برایم افتاد دیگر سحر نیست و چیز دیگری است. وقتی که در این سیر، انطباق با حقیقت درست اتفاق می افتد از قرائت و قیام به سلام می رسد.

گفتند که هر کسی که زیر قبه‌ی امام حسین (علیه السلام) دعا کند دعایش مستجاب است، شما می گویند که من ندیدم؛ خب بالاخره روزی خواهید دید.

دعا مستجاب می شود: آن نیازی که خالص است، ممکن است که صورت مساله سرچایش باشد ولی بدانید که به ازای آن همه‌ی خیراتی که فوت شده بود به شما داده شد و این قسمت نیاز به یقین دارد.

وقتی می گوئیم تصدیق حقایق، این تصدیق واقعی است و صوری نیست. مثلا حقیقت این است که و من یتق الله يجعل له مخرجا..... باید نگران تقوایتان باشید و نه اینکه گیر خروج از مشکل. باید مراقب خودت باشی.

گاهی انسان باید بنشیند و برای خودش بنویسد که من تصدیق کردم که و من یتق الله يجعل له مخرجا... و این یعنی شهادت. من شهادت می دهم یعنی تصدیق می کنم و اگر خودم در این مساله باشم تقوا پیشه می کنم. مثلا کودک می داند و شهادت می دهد که اگر ابروی پدر به فلان شکل و حالت در آید خبری از پفک نخواهد بود. از شما تقوای معصوم را نخواستند بلکه تقوای در حدّ خودتان را خواسته اند.

سلام وقتی است که علم و تصدیق و مشاهده با هم هماهنگ باشد.

(۱) مواجهه و مشاهده و تغییر

(۲) تصدیق حقایق

(۳) تکرار

(۳) تکرار

مثلا شما مرتب در یک راه پله راه می روید. تکرار اگر نباشد مشاهدات و حقایق جریان پیدا نمی کند، اسمش تکرار است ولی مثل شب و روز در جریان است. مثلا وقتی نماز می خوانید ۴ رکعت می خوانید که تکرار یک رکعت است.

«این تخته سفید است». شما یک بار این را می خوانید و برداشت می کنید. «این تخته سفید نیست». یک برداشت دیگر می کنید.

در اثر تکرار، تمرکز و مرور بر این است که برایتان، علم حاصل می شود و این در همه جا صدق می کند حتی در موارد منفی. مثلاً این انسان با من بد است، یعنی با من خوب نیست، یعنی انسانی که با من خوب نیست یعنی این و از دوستش یک گول بی شاخ و دم درست می کند زیرا زیاد او را از جهت منفی مرور می کند.

در روان شناسی این تکرار را در جایی که نباید باشد نشخوار فکری یا وسواس فکری می گویند.

این تکرار منشاء علم است. حتی در تکرار با تغییر لحن هم می توان به علم رسید. مثلاً انسان، انسان است. با دو لحن خوانده شود یعنی یک بار انسان عظمت دارد و یک بار به گونه ای بگوید که انسان بدبخت است.

این ها حمل اولیه است. یعنی کارکرد این، این است.

ذلک یعنی این، این است که ای تو، نگاهش کن!!! ذلک خودش خیلی معنا دارد: ای تو! این، این است!

هر کلمه ای در عالم جمله است، به اعتبار حمل اولیه. همه ی اشیاء از طریق حمل هُوَ هُوَ با ما حرف می زنند و کارکردشان را به ما می گویند. مثلاً من گیاهم و چنین هستم. حمل هُوَ، هُوَ را حمل شایع می گویند. اما علم بالاخص وقتی که به سمت بدهت می رود به سمت حمل هُوَ، هُوَ می رود. خودش می شناسد.

انسان اگر خواست به صورت بدیهی حرف بزند کسی دور و برش نمی ماند زیرا همه بدیهیات را می فهمند ولی این را تمرین کنید که یک زمانی بدیهی حرف بزنید، دنیای بسیار جالبی است.

هر علمی که در انسان وجود دارد میزان ارزشش، به میزان اتصالش به بدیهیات است. علم های قطعی یقینی به صورت حمل اولیه هستند.

کتاب دکتر شریعتی که فاطمه فاطمه است، اینگونه است که فاطمه هیچکس دیگر نیست و این حمل اولیه است. و فاطمه، فاطمه است او در پس حمل های اولیه ی زیادی است. او با فاطمه، فاطمه است شروع کرد ولی بعد به فاطمه، فاطمه است دیگری رسید که با هم خیلی فرق دارند.

مثلاً عالمی می گوید که انسان می گوید: خدا خداست، آخر عمرش هم می گوید خدا خداست که این دو با هم بسیار متفاوت است. تکرار سبب تفصیلی شدن علم و معرفت است. اگر این تکرار بدون غایت و دلیل شد می شود

لغو و عبث و لهُو و... و می شود سهو. سهو یعنی نوعی تکرار بدون غایت..... سهو از همه‌ی این‌ها اعم تر است. یعنی بدون توجه بودن. ساهون یعنی اینکه کسی نماز می‌خواند و نمی‌فهمد که رکعت اول بود، یا رکعت دوم بود یا... و نمازش تمام می‌شود. ذکر رکوع و سجده‌اش تکرار می‌شود ولی غایت ندارد.

### تمرین:

هر حمل اولیه را به حمل شایع و به حمل اولیه برسانید.

۷ سال دوم سنّ عبودیت و اتفاقاً تفکر است. چگونه این دو صفت ظاهراً متضاد با هم است؟ ما به بچه‌هایمان باید یاد دهیم که هر چیزی، چیزی است و احکامی دارد که باید احکام آن را رعایت کند. هر چیزی، خودش است و باید احکامش را رعایت کند و تو فقط باید بدانی که چه چیز، چه چیز است که احکامش را رعایت کنی. مثلاً گل، گل است و متناسب با معده و روده‌ی انسان نیست و گل غذا نیست، گل است. این‌ها حمل اولیه است.

این هم دست است، دست، دست است، باید اینگونه غذا بخوری، بعد از حمل اولیه می‌آییم روی کار کرد. وقتی کسی دستش گلی شد و خواست غذا بخورد خودش می‌فهمد که چه کند. بعد شدن این نیست که گوشش را بگیرند. حالا باید بُرد این فهم را زیاد کرد.

آموزش دفعی نیست، تدریجی است. بعدش می‌فهمد که تبلی یعنی چه؟ بعدش نظم را می‌فهمد.

نظم یک مولفه‌ی تربیتی و مواجه‌ای و مشاهده‌ای است و باید ببیند و تبعاتش را حس کند و بعد بایدش را در خودش ایجاد کند، و بعد از اینکه کودکشان پزشک شد می‌آید به شما می‌گوید گل، گل است و گل ممکن است خوردنش سرطان‌زا باشد و....

در نتیجه این دو حمل کاملاً متفاوت است با اینکه ظاهر یکسان دارد. الان وقتی از معرفت سخن می‌گویید، از تغییر وضعیت انسان برای دریافت حقایق است. وقتی از ذکر سخن گفته شود از نزول حقیقت در انسان سخن می‌گوید. تصویری را از پایین به بالا نگاه کنید معرفت است و تصویری که از بالا به پایین دیده شود ذکر است.

در زیارت جامعه کبیره گاهی از بالا به پایین می‌آید و گاهی ائمه (علیهم‌السلام) را از پایین به بالا می‌بیند که می‌شود معدن علم و....

کار معرفت این است که تا زمانی که شما نتوانید موضوعی را از ابعاد مختلف بررسی کنید به معرفت آن موضوع نائل نمی‌شوید.



مثلا هو الله، که مرتب فضا تغییر می کند: الملك، القدوس، العزيز... . که ابعاد مختلفی از خدا را برای انسان باز می کند. همه ی علوم بدون هیچ کم و کسری از «لا اله الا هو» یا «لا اله الا انت» یا «لا اله الا انا» نشات گرفته است، منتها در جاهای مختلف بخش های مختلف گرفته شده است.

ممکن است که کسی به مرحله ی تصدیق برسد ولی تکرارش سهو باشد، مثلا وقتی در کشتی است خدا را با اخلاص می خواند ولی وقتی به خشکی رسید اعراض می کند. علت تکرار همین است که قرار گرفتن در فرآیند است. شما نمی توانید با یک بار تصدیق به تثبیت برسید.

شهادت به توحید اولین و آخرین سخن یک انسان موحد است و کلیه ی علوم از اسماء الهی ریزش یافته است.

روایتی از امیرالمومنین (علیه السلام) است که موذن اذان می گفت و امام (علیه السلام) گریه می کرد که از ایشان پرسیدند که چه چیز را می دانید و ایشان شروع کردند به اینکه الله اکبر اول چه می گوید، الله اکبر دوم چه و سوم و چهارم چگونه است؟! در توحید صدوق باب اذان و اقامه است. با اینکه چنین تفصیلی داشتند ولی در نهایت «لا اله الا هو» می گوید.

راوی می گوید که حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) در یک روز هزار رکعت نماز می خواند و در کارش به حضرت علی (علیه السلام) تاسی می کرد، و حضرت ۵۰۰ درخت خرما کاشت (درخت نخل هم کاشتنش سخت است زیرا باید بگذارند بچه زاشود. دانه زاش نیست) و پای هر نخلی دو رکعت نماز خواند.

این گزارش یک شب امیرالمومنین (علیه السلام) است. نخل زمین می خواهد، چاه می خواهد، عرصه می خواهد. این انسان اینقدر ورودی و خروجی اش زیاد است که باید هزار رکعت بخواند و تغییر و انتقال کند.

روایت در اصول کافی بود که فلانی اگر شب جمعه نبود علم ما تمام می شد. این نیاز است. انسان به وسیله ی یک تکرار غایتمند است که می تواند چنین کند.

ما خوب یاد گرفته ایم که مائه مره... .

اگر کسی می گوید سبحان الله و ۴ بار می گوید، این ها با هم متفاوت است. اگر رکعت هزارم با رکعت اول یکی باشد که سهو است. اگر می گویند دائم در نمازند یعنی یک نخل که می کاشته، یک نماز خوانده است، یعنی اگر

بگویند که اینجا امیرالمومنین (علیه السلام) نخل کاشته است بدانید که آنجا قدمگاه امیرالمومنین (علیه السلام) است. روزی همه‌ی این‌ها مشخص خواهد شد. این‌ها را نمی‌شود عمومی گفت.

روای می‌گوید این که هزار رکعت می‌خوانده پس چطور به بچه‌هایش می‌رسیده است؟ (شنونده باید عاقل باشد) راوی گفت که چرا این آقا کم بچه دارد؟ بعد به او می‌گویند که باید تعجب کنی که چرا اصلاً بچه داشته است؟ کم بچه داشتن هم در بستر خودشان است.

انقلاب هر یک از ائمه در زمان خودشان بی‌نظیر بود.

**نکته:** امام ما هر جایی که می‌رسیده است برای دستیابی به حقایق نماز می‌خوانده است، هر کسی که میل دستیابی به حقایق را دارد نماز بخواند، اگر نافلة را نرسید بخواند به خاطرش احساس کمبود کند و استغفار کند.

ما یک سری وظایف قطعی حتمی داریم مثل همسری و پدری و ... . وظیفه‌ی قطعی ما علم‌آموزی است که مشخص است. یک سری وظایف دیگری داریم که زیاد مهم نیست. پس بیاید ۱۷ رکعت نماز را به جای ۱۰۰۰ رکعت نماز بخواند و حسّ نیاز در انسان تقویت شود همان اثر را می‌بخشد.

ما الان صحبت‌مان انجام یک عمل نیست بلکه فعال شدن یک فعل در انسان است یعنی کار خیری به نیابت از نماز خواندن انجام دهیم.

اگر کسی در گزاره‌های عقلی‌ش تغییر باشد و بفهمد که صلوات اولش با آخرش باید متفاوت باشد این خوب است و اثر دارد ولی اگر این تعریف را در ذهنش نداشته باشد و به قصد تکرار صرف باشد این دیگر اثری ندارد. به ذهن فرد بر می‌گردد.

تکرار اگر در حوزه‌ی سطحی‌نگری بیفتد موجب فوت شدن وظایف می‌شود. تکرارهای لغو خودشان مانعی برای حقایق می‌شود.

سفر عتبات که رفته بودیم، یکی از اتفاقاتی که می‌افتد زمانی که زیاد مقدر می‌شود که برود حس تکراری به او دست می‌دهد و در صورتی هم که زیاد بماند تکرار می‌شود. مثلاً من از امام حسین (علیه السلام) یک سری حاجت می‌خواستم یا به ذکر مصائب‌شان پرداختم که دفعات بعد هم این حالات می‌شود.

باید در هر آمد و رفتی داد و ستدی اتفاق بیفتد، این تکرار می‌شود غایتمند شدن، از تکرار صرف خارج می‌شود. تکرار صرف ملال‌آور است و رضایت‌بخش نیست.

تکرار غایتمند احساس رضایت بخشی دارد، در آن داد و ستدی اتفاق می‌افتد، شما باید یک حرفی برای گفتن داشته باشید و یک نیازی داشته باشید که رفع نیاز کنند.

شما فکر کنید که کسی نزد امام (علیه السلام) برود و بگوید که من آمده‌ام که کلّ قرآن را در محضر شما بفهمم و شروع کند: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله یعنی چه و تا آخر قرآن برود و واقعا نیاز داشته باشد تا رفع نیاز شود.

ذکر مثل معصوم عمل می‌کند و شخصیت دارد، و رجوع شما به ذکر مثل رجوع شما به امام است. ببینید شما یک پایگاه رجوع دارید که ممکن است معصوم باشد، به میزان نیاز از آن پایگاه رفع نیاز دریافت می‌کند. اگر رجوع و نیاز نباشد اشکال ایجاد می‌شود. رجوع به ذکر یا به امام (علیه السلام) یا به نماز می‌تواند باشد.

شما یک نظام معرفتی ایجاد می‌کنید با رفت و برگشت که درش نوبت، نوبت است. باید همیشه داد و ستد باشد. شما ۴ تا زیارت رفتید با ۳ تا زیارت متفاوت می‌شود و حقایق را باید ذره ذره و تکه تکه دریافت کرد. اجابت دعا در امامزاده‌ها نوعا تدریجی است و دفعی نیست. ممکن است که مریضی دفعی شفا یابد ولی به طور کلی نه.

**نکته:** از نیازهایمان پاسداری کنیم. آن‌ها را به مأمّن درستی بسپاریم. نیازها خریدنی هستند، هر قدر بیشتر دارای قدری بیشتر... نگران رفع نیازتان نباشید، نگران مراقبت از نیازتان باشید.

## روایت:

\* از امام صادق: للصلاه اربعه آلاف باب ۳۹.

برای نماز ۴ هزار باب دارد. ۴ هزار جهت دارد. سرزمین‌های قدیم در داشت. یعنی ۴ هزار در داشته است.

\* الصلاة خیر موضوع؛ فمن شاء استقلّ و من شاء استکثر<sup>۴۰</sup>.

<sup>۳۹</sup> الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۳، ص: ۲۷۲

<sup>۴۰</sup> مناجات الهیات حضرت امیر علیه السلام و ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام، مقدمه، ص: ۳۶

نماز بهترین موضوعی است که خدا وضع کرده است و کمش زیاد است. هرکسی می‌خواهد به کمش رضایت دهد و اگر می‌خواهد ۱۰۰۰ رکعتش را انجام دهد.

حلول ماه مبارکه رجب و میلاد امام محمد باقر (علیه السلام) و اعیاد دیگر ماه رجب را به شما تبریک می گویم و برای اینکه ارتباطمان با اهل بیت (علیهم السلام) روز افزون شود صلواتی ختم بفرمایید.

ماه رجب ماه خداست و چون مقدمه ی ماه مبارک رمضان است بسیار ارزش دارد.

ان شاءالله در این جلسه سوره ی مبارکه ی ماعون را به اتمام می رسانیم و از هفته ی آینده سوره های دیگر را شروع می کنیم و با دور تندتری حرکت خواهیم کرد. دوستانی که کار پژوهشی انجام می دادند اگر مایل هستند گزارشی از کارشان ارائه دهند.

برای این که یک مروری در مباحث قبلی داشته باشیم:

باید از مطالبی برای بهتر متوجه شدن اطلاع داشته باشیم که شامل ذکر و ولایت و معرفت است. بحث معرفت سوره با «قرائت» همراه است. بحث ولایت روی کلمه ی «دین» می رود. بحث ذکر هم روی بحث «نماز» می رود.

هر چند که در خود معرفت، موضوع ولایت و ذکر هم هست و در دین، معرفت و ذکر و در نماز، دین و معرفت مطرح است. گویی این گونه است که اینها وجود مختلف حقیقت جاری شده ی در انسان اند که گاهی به شکل شناخت اند و گاهی به شکل یک ساختار و گاهی به شکل یک منسک و عبادت (ولایت). شکل ساختاری این گونه ست که ثواب و عقاب دارد و گاهی شناخت است و علم دارد و اسناد و حکم ایجاد می کند.

این کلیت بحث قبلی بود. ما فقط بسیار مختصر راجع به معرفت و وابستگی اش به شهود صحبت کردیم. در واقع معرفتی که در انسان مطرح می شود ارتباط زیادی با شهود و شهادت دارد. درباره ولایت و دین هم زیاد بحث نمی کنیم و روی ذکر صحبت می کنیم.

بحث ولایت و دین در ۵ سوره ی صافات، ذاریات، مرسلات، نازعات و عادیات مطالب مفصلی در آنها هست که بحث را جای دیگری مطرح خواهیم کرد ولی مجموعه ی این سوره ها اولاً با کلمه ی دین رابطه ی مستقیمی دارد و واژگان امر و القای ذکر و مسائلی که مربوط به بحث های مدیریت و تدبیر است در اینها بسیار مهم می شود و اساس تدبیر ربوبی روی تقدم و تاخر به واسطه ی نظام علییت است، یعنی به طور طبیعی نظام مراتب درست می شود و بحث

احکام و تفصیل ایجاد می‌شود. این‌ها مواردی است که در نظام ولایت بسیار مهم است و فهم حقایق نظام ولایت در راستای فهم نظام مراتب است و اینکه یک نفری باید تابع دیگری باشد یعنی نسبت به آن تاخر دارد. تابع و متبوع بودن به تقدّم و تاخر برمی‌گردد و هم چنین غایت و جهت نیز در تمام این سوره‌ها ذکر شده است و این موارد همه مولفه‌های دین و ولایت هستند.

در نظام ولایی تقدم و تاخرها براساس نظام علیّت است. علیّت و سببیت متفاوت است، علیّت سبب تام است. مثلاً من وقتی گرسنه‌ام و با غذا سیر می‌شوم، غذا سبب است و اراده‌ی خدا علت است؛ ما یک علت بیشتر نداریم و آن نیز امر خداست ولی اسباب زیاد داریم؛ بحث سببیت، بحث اقتضاء است. خیلی وقت‌ها علت و سبب را با هم خلط می‌کنیم و خیلی‌ها نیز سبب‌ها را نادیده می‌گیرند و افراط و تفریط‌هایی ایجاد می‌شود و این افراط و تفریط‌ها در حوزه‌ی سبب و علت موجب می‌شود که نظام مراتب را نادیده گرفته شود. مثلاً در سوره‌ی مبارکه‌ی یس آمده؛ خدا اگر می‌خواست او را روزی می‌داد و من به او چیزی نمی‌دهم که این مذموم است و ما باید در قبال دیگران مسئول باشیم و نسبت به آن‌ها دغدغه داشته باشیم زیرا که ما اسباب هستیم.

به نظرم عمده نقص اعتقادی ما در این موضوع است. اگر بگویند اولین و بیشترین موضوعی که مردم عالم در آن مشکل پیدا می‌کنند و تبدیل به هلاکت می‌شوند چیست؟ به نظرم دین و ولایت است.

در رابطه با بحث ولایت کسانی که مایل هستند کتاب ساحت جامعه و سوره‌هایی که گفته شد را بخوانند.

فعلاً سراغ ذکر می‌رویم. می‌ترسم از طولانی شدن بحث‌ها موجب فرسایشی شود و زمانیکه متکلم وحده ارائه دهنده باشد، شما می‌گویید خیلی چیزهای جالبی یاد گرفته‌اید ولی نمی‌دانید چه بوده است؟!

(ولایت و دین)، (معرفت و رویت) و (ذکر و صلوات) سه مولفه‌ای هستند که در سوره ذکر شده‌اند.

هر کدام یک ساختار دارند و یک محتوا. گاهی ساختاری بحث می‌کنیم و گاهی محتوایی. ما در بحث اخیر ساختاری بحث می‌کنیم و به خاطر همین در ساختار فرآیند داریم که این ساختار چگونه شکل می‌گیرد و ذکر چگونه جریان پیدا می‌کند و اینها بحث‌های تدبیری دارد یعنی چیستی و چرایی و چگونگی باید بررسی شود.

اگر در یک کتاب آداب نماز است و جریانات به این صورت نیامده است فضایش محتوایی است ولی در فضای ساختاری اطلاعات «سیر» دارد.

بحث ذکر از جهت محتوایی می‌شود «یاد کردن» ولی وقتی ساختاری بحث می‌شود چنین است: جریان حقیقت، جریانی از حقیقت، جریانی با اراده‌ی ربوبی (نمی‌تواند از جانب موجود باشد)

جریانی از حقیقت یعنی آن‌چه که شما می‌بینید منشا و مبداءش حقیقت است. جریان حقیقت در موجود که سبب فعال‌سازی توجه آن موجود نسبت به آن حقیقت می‌شود. در واقع یک سرش خود جریان حق است و یک سرش در موجود است که بستر ذکر است که انعکاس آن سبب توجه او نسبت به آن حقیقت می‌شود، به واسطه‌ی این انعکاس هر فعلی از افعال موجود به واسطه‌ی چنین انعکاسی است.

خدا نکند کسی دچار بیماری فراموشی شود که قاشق را بالا بیاورد و نداند که در دهانش ببرد یا در چشمش و وسط راه بماند. نه می‌داند که چه هست و نه می‌داند که کجا باید برود.

هر فعلی از افعال موجود وابسته به چنین انعکاسی است. ذکر روح جاری در هستی است که باعث جریان یافتن حیات در او می‌شود، یعنی اگر ذکر موجود را برداریم موجود، دیگر موجود نیست.

گاهی می‌شود که تعلیمی به انسان بدهند که به برکت انسان کامل است و وقتی که انسان‌ها نماز می‌خوانند صورت ذکر انسان کامل را تقلید می‌کنند.

ساختار نماز خاتم الانبیاء به واسطه‌ی ساختار ولایت به سایر انسان‌ها انتقال یافته است. خدا اجازه داده است و منت نهاده است که انسان‌ها از نماز خواندن رسول الگوبرداری کنند و نامش را صلوات گذاشته است.

انعکاس ذکر نبی در صلوات، صلوات است. چون صلوات است پس صلوات هست. در قوس نزول صلوات، صلوات برای مکلف تحقق پیدا می‌کند.

لذا اگر کسی خواست کار ساختاری درباره نماز بکند اول باید ساختار صلوات را تعیین کند و بعد به صلوات برسد. صلوات منشا و مبداء است. شما به واسطه‌ی اینکه صلوات هست، ذکر نبی شکلش به سایر انسان‌ها منتقل شده است.

اگر گفتیم (اللهم صل علی محمد و آل محمد) یعنی ای خدایی که اذن دادی به این انعکاس، عنایت و ذکر او را آنقدر کن که سرریز آن برای ما هدایت شود. خداوند و ملائکه صلوات می‌فرستند: یعنی منعکس می‌کنند ذکر محقق شده در نبی را.

صلوات دو بعد دارد: (۱) تقویت ذکر برای شخصیت نبی. (۲) تقویت انعکاس ذکر نبی در سایرین.

مثلا می‌گویید صلاه نامیه که صلاه موجب نمو و رشد می‌شود. صفاتی که برای صلوات ذکر می‌کنند در این دو بخش می‌نشینند مثلا صلاه تامه برای قسمت اول است که ذکر نبی تمام و کمال باشد ولی صلاه نامیه برای رشد و نمو من است.

وقتی که ما دعا می‌کنیم که ما را هدایت کن یعنی خدایا هدایتی که به دست انبیا هست را تقویت کن، و صورت ظاهر این است که ذکر رسول را تقویت کنی ولی به نفع خودم می‌شود. یک صلوات عملی پیدا می‌کنیم که آن می‌شود نقش صلوات در زندگی ما. این مهم است.

در حوزه‌ی غیر خدا همه سبب هستند؛ حتی نبی و نماز او هم سبب است. وقتی می‌گویید سَبِّح اسم رب...، اسم رب با اینکه سبب است خیلی به علت نزدیک است و تمامی اسماء هم سبب هستند. وجود نبی، سببی است که در مرتبه-ی علت می‌نشیند ولی در مرتبه‌ی سبب است. ما خدا را فقط علت می‌گیریم.

امام سجاد (علیه السلام) می‌فرماید: بکِ عرفتک، و انت دللتنی فیک (الیک)، و لو لا انت لم ادر: به این می‌گویند ذکر. با معرفت ارتباط پیدا می‌کند. پس حلقه‌ی بنیادین معرفت ذکر است و بنیادین‌ترین معرفت می‌شود بکِ عرفتک.

در قرآن جای این معرفت در سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف است، آن جایی که بحث اقرار گرفتن از موجودات در عالم ذر است که موطنی از موطن (نه اینکه در عالمی در قبل بلکه در موطنی در هم اکنون) است و همه‌ی معارف انسان از این حلقه‌ی بنیادین است.

چون فهم هر چیزی پیرو شناخت هست بودن است و هست بودن هستی را به پیروی از هست بودن خدا می‌فهمد و خدا اراده کرده است که انسان هست بودن خدا را ببیند و شهادت دهد.

ذکر خدا بنیادی‌ترین معرفت در انسان است و شهادت به وحدانیت خدا معرفت است که به واسطه‌ی این ذکر است. یعنی سبب و علتش ذکر است.

شهادت پایه‌ای‌ترین معرفتی است که در انسان شکل می‌گیرد و فهم وحدانیت خدا بالاترین ذکر است که در او شکل گرفته است. فهم وحدانیت خدا ذکر است. در اینجا یعنی حوزه‌ی خدا معرفت با ذکر یکی می‌شود.



اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ<sup>۴۱</sup>

شناخت نفس از طریق القای ذکر انجام می‌گیرد. در واقع لا اله الا هو.

از این به بعد داستان روی نبی و حجت و حقایق می‌آید.

هشیاری انسان به ذکر است و اگر ذکر نداشته باشد هشیار نیست و در واقع نسبت به حق گبیج است!

جریان مثل حیات است.

در روان شناسی می‌گویند هشیاری و ناهشیاری، خیلی از چیزهایی که شما می‌بینید و می‌شنوید در ناهشیارتان می‌رود و ثبت می‌شود، هر چقدر ذکر در شما فعال‌تر باشد هشیاری در شما بیشتر است. برعکس کسی است که کارهایی از او سر می‌زند که دست خودش نبوده و از ناهشیارش.

ذکر سبب اصلی فعال بودن تقوا در انسان است، اگر ذکر در کسی جاری نباشد تقوا در او وجود نخواهد داشت. هشیاری تقوا را ایجاد می‌کند مثلاً لیوانی اینجا می‌شکند و کسی می‌خواهد از اینجا رد شود (و چه بسا ما نیز در زندگی مان از لای شیشه شکسته‌های زیادی رد شده‌ایم و خدا حفظمان کرده است) شیشه را می‌بیند و خود آگاه از لای این‌ها رد می‌شود که پایش زخمی نشود. اگر کسی خود آگاه باشد با یک حرف راحت از کوره در نمی‌رود. اگر ذکر در کسی فعال نشود اغلب کارهایش ناهشیار می‌شود، برخی‌ها تا دم مرگ نمی‌فهمند که ناهشیارند و برخی هم در حال بردنشان به جهنم باز هم نمی‌فهمند و باید چند ملک آن‌ها را به گناهانشان آگاه کنند. برخی شب قدرشان می‌فهمند و برخی قبل مرگشان و ... ذکر حکایت حضور و حاضر بودن است.

روایت از رسول الله (صلی الله) است که می‌فرمایند: اگر تمریح در قلبتان (ناخالصی‌های قلبتان) و زیادی کلامتان را بردارید هر آنچه که من دیده‌ام می‌بینید و هر آنچه که می‌شنوم می‌شنوید.

و این یعنی هر کسی به نسبت خودش اتفاق می‌افتد. یعنی شما هیچ مانعی در رویت و شنیدن ندارید کما اینکه من هیچ مانعی ندارم، نه اینکه شما مثل من می‌بینید زیرا ورودی متفاوت است.

علمی که به عمل نیاچامد مسیر عمل را مسدود می‌کند، جریان داشتن است که جریان را ایجاد می‌کند.

<sup>۴۱</sup>. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۳۳۸

اگر کسی دارای عمل صالح شود شاخص در ذکرش را از میزان عملش می‌فهمد. ذکر برای ارزیابی نیاز به شاخصه-های کمی و کیفی دارد مثلاً امروز این عمل را انجام دادم به لحاظ کمی و به لحاظ کیفی.

شما بین دوستانتان برخی خیلی فکورند یعنی خیلی فکر می‌کنند، برخی خیلی اهل عمل‌اند (البته دیدن چنین انسانی که تولید و خروجی دارد کم است). حالا باید این‌ها تبدیل به جریان شوند؛ نه اینقدر فکور که تولید نداشته باشد و نه اینقدر اهل عمل که فکر نکند. خود این که علم و عمل مرتبط می‌شود، برخی ثابت‌اند و برخی مثل آسانسور بالا می‌روند، اگر معلم است ۶ ماه بعد با قبش متفاوت می‌شود که الان اینگونه نیست و بعد ۱۰ سال تدریس به مراتب بالاتر می‌رود و حوصله و خلاقیت ندارد. العلم و العمل کفّین. ذکر می‌آید در این سیکل، علم برمی‌دارد و تعزیه گردانی می‌کند. این چرخه بصیرت تولید می‌کند.

فعال شدن هر استعدادی منوط به جاری شدن ذکر است، برخی می‌گویند بهشت که می‌رویم چه معنایی دارد که هر روز غذا بخوریم. درحالی که شکوفاشدن یک استعداد شروع یک زندگی جدید است مثلاً از مواهب سمع می‌تواند استفاده کند و می‌تواند از مواهب بصر نیز استفاده کند و ازین به بعد بهره‌اش را می‌برد.

فعال شدن یک استعداد یعنی ثواب و اجر عمل، که چرخه می‌شود. علم و عمل سیبان. برای جریان ذکر در انسان. علم و عمل بهانه‌ی حضور ذکر در انسان است و ذکر علت غایی و فاعلی است. خود خدا گفت که هو الاول و الآخر. یعنی شروعش خداست و پایانش هم خداست.

در همه‌ی مراحل علم و عمل ذکر است و تازه زمانی هم که می‌خواهند پاداش دهند باز ذکر می‌دهند، ذکر یعنی فهم بیشتر انسان.

خلوص یک عمل که از چه منشا و باوری ناشی شده است چگونه است؟ چون یک عمل ممکن است که ناشی از چند باور باشد و خالصانه و غیر خالصانه بودنش مهم است. خلوص یعنی وابسته بودن یک عمل به صرفاً یک باور توحیدی. مثلاً عادت، حرف مردم و القا نباشد.

مثلاً ما بچه را به مدرسه می‌فرستیم. نکنند این کار ما، برای باور پدری ما باشد، مشکلی ندارد ولی اگر وسط کار، فرزند لگدی به ما زد دیگر حیثیت پدری زیر سوال می‌رود. یعنی این باور به نیت پدر بودن است و خالص نیست. گاهی یکی می‌آید این نیت را توحیدی می‌کند: قل هو الله احد.

اگر مثلاً شأن پیامبری را رعایت نکردند، پیامبر نمی‌گوید حیف من!

اخلاص کمش هم بار اعمال را سنگین می کند. فمن ثقلت موازینه...

دو تا «هست» نمی توانیم داشته باشیم، هست هست است و نیست نیست. اگر هم دو هست باشد یکی بیشتر از دیگری هست است. پس او هست است.

جاری شدن یک استعداد به معنای جاری شدن ذکر در آن مرتبه است و از منظر هر استعدادی ذکر مربوط به آن فعال می شود.

شکوفای شدن استعدادها و جاری شدن ذکر از منظر آن استعداد نتیجه‌ی بحث می شود. استعدادها مثل دومینو می مانند. خیلی از بلاها به خاطر فعال شدن استعدادهایمان است که ناراحت می شویم و هر بلایی موجب شکوفایی یک استعداد است و ذکر را در انسان فعال می کند. مثلاً استعداد پاشدن از روی زمین موجب می شود که انسان یاقائم را بفهمد.

فهم اسماء الهی به واسطه‌ی سیر تحولات و ابتلائات برای انسان فهمیده می شود، باید نیاز را بفهمد تا اسماء را بفهمد، انسان گم شده، هادی و مهدی را می فهمد. ابتلائات آنقدر که لذت دارد درد ندارد! انسان بعد تمام ابتلائات باید بفهمد که:

(دنیا از کھین و از مھین لعنه الله علیهم اجمعین)

مثلاً کسی که کتک می خورد علم حضوری پیدا می کند که وقتی که گفتند فرزندان امام حسین (علیه السلام) را کتک زدند یعنی چه؟! معمولاً ما از خدا می خواهیم که بدون اینکه ابتلائات اسماء الهی را بفهمیم.

کسی که رمان نویس است می نشیند و یک زندگی که زندگی خودش هم نبوده است و فراز و نشیب هایش را می بیند و درک می کند.

انسان مثل پیاز پوسته پوسته و ورقه ای است. ممکن است یک استعدادی بر استعداد دیگر غلبه پیدا کند، مثلاً کودکی احساساتی است، دیگری بیشتر عقلی است، یک بچه ای بیشتر خوراکی برایش مهم است که اگر این استعدادها به سمت آخرت برود باب هدایت از همین مسیرها ایجاد می شود.

یک استعدادی جلوتر یک استعدادی عقب تر می رود، اگر انسان در عمرش سرعت عملش را بالا ببرد می تواند قبل از مرگ، استعداد هایش، همگی شکوفا شوند. البته این استعدادها قرار نیست با تجربه شکوفا شود، ظرف استعدادها

انسان به مراتب از تجربه‌اش بیشتر است، لذا از خدا بلا نخواهید، زیرا مثلاً ظرف شما ۹۸٪ استعداد و ۲٪ تجربه است. شما در ادعیه دارید که عدم درد را بخواهید، عدم فقر را بخواهید.

انسان معرفتی دارد می‌تواند به واسطه‌ی معرفتش به اندازه‌ی کل بشریت تجربه داشته باشد، حضرت آقا هم به شدت توصیه به مطالعه‌ی تاریخ دارند و از همان نامه‌ی ۳۱ نهج البلاغه گرفته شده است.

انسان معرفت را برای خودش به عنوان یک تجربه بازسازی می‌کند مثلاً تا کنون گم نشده است ولی از یک صحنه خودش را به صورت گمشده تصور کند.

من اغلب لذت در زندگی مشاهده‌ی تجربه‌ی دیگران است. مثلاً وقتی می‌بینم که کسی روی ویلچر حمل می‌شود، خودم را جای او متصور می‌کنم و مقداری جای او زندگی می‌کنم و خوبی و سختی‌هایش را بینم و اسم این تصویرها «عبرت» است یعنی بین و بگیر و عبور کن.

لذت تصویری که می‌سازید به واسطه‌ی علمی است که حاصل شده است. در یک زمان کوتاه درک بسیاری خواهید گرفت.

در سیستم قرآنی مشاور کسی که بیشترین حضرا را از تجارب دیگران داشته باشد، بیشترین عبرت را داشته باشد، مشاوره بسیار شأن بالایی است.

**نکته:** هر تکراری عادت نیست و هر عادت بد نیست، زیرا عادتکم الاحسان و سجتکم الکرم. اگر عادت احسان است، در صورت مصیبت هم احسان می‌کند و این بد نیست. هر عملی به نیتش است. اگر قبل عادت نیت بگذارم و بگویم که خدایا نیت من در تمام عاداتی که نسبت به دیگران انجام می‌دهم برای دیگران خیر و رحمت قرار بده. ما نمی‌دانیم که در برخوردهای فیزیکی به ظاهر ساده مثل سلام کردن بسیار گره گشا خواهد بود مثلاً سلام به یک نفر جلوی طلاقتش را بگیرد. دعای شما قبل عمل ولو به صورت تکرار و عادت، آن عمل را تبدیل به هشیار می‌کند.

کارکرد دعا در زندگی موجب هشیاری در تمام عرصه‌های زندگی ولو در ناهشیاری‌هاست. «خدایا همه‌ی خواب‌های مرا محل علم برای خودت قرار بده».

دعاها به شدت خودسازی می‌کند، و مهم است که چگونه دعا را در صحنه‌های زندگی خود وارد کند. یکی از مولفه‌های اصلی پرورش فرزند دعای پدر و مادر قبل تولد و بارداری و... است و هر چقدر کودک مذکورتر نیست و پنهان تر است دعا بیشتر در او تاثیر خواهد گذاشت. مثلاً خدایا هوش کودک من ۱۸۰ باشد!

می گویند که من دعا می کنم ولی یا جواب نمی بینم یا برعکس می شود، می گویم پس دعا کن که خدا یا دعاهایی که برایم مستجاب می کنی را ببینم، و کفهی دعایت را سنگین تر کن، مثلاً ملاقات با پیامبر (صلی الله). حسن ظنّ به خدا خیلی مهم است. چگونگی دعا کردن را هم از معصومین (علیهم السلام) باید یاد بگیریم، دعا باید وارد سبب غذایی ما شود. صلواتی عنایت بفرماید.

\*\*\*

## ساعت دوم

ان شاء الله که ماه رجب بر همه مبارک باشد و مقدمه‌ی درک شب قدر باشد **صلوات**.

برای این که مطالبی که می شنویم حق و حقیقت باشد و تبدیل به معرفت شود و از ناحیه معرفت به عمل صالح ختم بشود **صلوات**.

بحث ذکر مثل بحث معرفت و ولایت مفصل است. کاربردهای مختلفی دارد. از جمله در بحث روانشناسی و درمان اختلالات کاربرد ویژه‌ای دارد. در حوزه خودشناسی و خودسازی و هر حوزه‌ای که مربوط به انسان شود راه پیدا می کند.

معرفت به ذکر مثل موضوع معرفت به ولایت و معرفت به معرفت، اگر اتفاق بیفتد موجب می شود که بسیاری از کارها برای انسان سهل و ساده شود. از گیرهایی که خودش ایجاد کرده و رهن اعمال و افکار خارج می شود.

وارد بحث ذکر مطلق و ذکر خاص (بحث توجه درمانی، شخصیت شناسی) نمی شویم چون مفصل است. ذکر جایگاه استراتژیکی دارد و اگر کسی به این چهار راه استراتژیک تسلط داشته باشد می تواند درباره‌ی بسیاری از علوم اظهار نظر کند.

در این جلسه برای ما ارتباط ذکر و نماز مهم است. تعریف ذکر مطرح شد و البته فرصت نیست که بیشتر توضیح دهیم. خداوند نماز را ذکر الله الاکبر معرفی کرده است. یعنی خاصیت ذکر بودن نماز به بقیه‌ی خواص نماز غلبه دارد.

أَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (آیه ۴۵ سوره مبارکه عنکبوت)

تفسیر المیزان ذیل آیه‌ی ۴۵ عنکبوت بعد از آنکه اجمال داستان‌های امم سابق را بیان کرد، که شرک و گناهان و منکراتشان، کارشان را به چه شقاوتی کشانید، شقاوتی ابدی، و خسروانی دائم، اینک در این آیه از آن مطالب منتقل شده به اینکه رسول گرامی (صلی الله) خود را دستور می‌دهد به تلاوت آنچه به وی وحی شده، -البته در عین حال کلام را استینافی گرفت یعنی به ما قبل عطف نکرد- چون تلاوت قرآن بهترین رادع است از شرک و ارتکاب فحشاء و منکرات، زیرا در آن آیات روشنی است که متضمن حجت‌هایی نورانی است، که حق را آن طور که باید روشن می‌سازد، و هم مشتمل است بر داستانهای عبرت‌آور، و مواعظ و بشارت‌ها و انذار و وعده و وعیدها که شنونده و خواننده را از گناهان باز می‌دارد.

و سپس آن امر را ضمیمه کرد به امر به نماز که بهترین اعمال است، چون که نماز از فحشاء و منکر بازمی‌دارد. و سیاق آیات شاهد بر این است که: مراد از این بازداری، بازداری طبیعت نماز از فحشاء و منکر است، البته بازداری آن به نحو اقتضاء است نه علیت تامه، که هر کس نماز خواند، دیگر نتواند گناه کند. خواهی گفت چطور نماز از فحشاء و منکرات نهی می‌کند؟ در جواب می‌گوییم این عمل مخصوصا که بنده خدا آن را در هر روز پنج بار به جا بیاورد، و همه عمر ادامه دهد، و مخصوصا اگر آن را همه روزه در جامعه‌ای صالح به جا بیاورد، و افراد آن جامعه نیز مانند او همه روزه به جا بیاورند، و مثل او نسبت به آن اهتمام بورزند، طبعاً با گناهان کبیره سازش ندارد.

آری توجه به خدا از در بندگی، آنهم در چنین محیط و از چنین افراد، طبیعتاً باید انسان را از هر معصیتی کبیره و هر عملی که ذوق دینی آن را شنیع می‌داند، از قبیل قتل نفس، تجاوز به جانها و به مال ایتام، زنا و لواط باز بدارد، بلکه نه تنها از ارتکاب آنها، بلکه حتی از تلقین آن نیز جلوگیری کند.

برای اینکه نماز مشتمل است بر ذکر خدا، و این ذکر، اولاً ایمان به وحدانیت خدای تعالی، و رسالت و جزای روز قیامت را به نماز گزار تلقین می‌کند، و به او می‌گوید که خدای خود را با اخلاص در عبادت مخاطب قرار داده و از او استعانت بنما، و درخواست کن که تو را به سوی صراط مستقیم هدایت نموده، و از ضلالت و غضبش به او پناه بپر.

و ثانیاً او را وادار می‌کند بر اینکه با روح و بدن خود متوجه ساحت عظمت و کبریایی خدا شده، پروردگار خود را با حمد و ثنا و تسبیح و تکبیر یاد آورد، و در آخر بر خود و هم مسلکان خود و بر همه بندگان صالح سلام بفرستد.

علاوه بر این او را وادار می‌کند به اینکه از حدث (که نوعی آلودگی روحی است) و از خبث یعنی آلودگی بدن و جامه، خود را پاک کند، و نیز از اینکه لباس و مکان نمازش غصبی باشد، پرهیزد، و رو به سوی خانه پروردگارش بایستد.

پس اگر انسان مدتی کوتاه بر نماز خود پایداری کند، و در انجام آن تا حدی نیت صادق داشته باشد، این ادامه در مدت کوتاه به طور مسلم باعث می‌شود که ملکه پرهیز از فحشاء و منکر در او پیدا شود، به طوری که اگر فرضاً آدمی شخصی را موکل بر خود کند، که دائماً ناظر بر احوالش باشد، و او را آن چنان تربیت کند که این ملکه در او پیدا شود و به زیور ادب عبودیت آراسته گردد، قطعاً تربیت او مؤثرتر از تربیت نماز نیست، و به بیش از آنچه که نماز او را دستور می‌دهد دستور نخواهد داد، و به بیش از آن مقدار که نماز به ریاضت وادارش می‌کند وادار نخواهد کرد.

«وَلَدِكُرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» راغب در مفردات می‌گوید: کلمه «ذکر» گاهی در معنای «یاد، خاطر» به کار برده می‌شود، مثلاً می‌گویند «ا فی ذکرک؛ آیا به یاد داری و آیا به خاطر داری». و این یاد و خاطر هیبتی است در نفس، که با داشتن آن انسان می‌تواند آنچه از معلومات کسب کرده حفظ کند، و از دست ندهد، مانند حافظه، با این تفاوت که حفظ را در جایی به کار می‌برند که مطلبی را در حافظه خود داشته باشد، هر چند که الآن حاضر و پیش رویش نباشد، به خلاف ذکر که در جایی به کار می‌رود که علاوه بر اینکه مطلب در صندوق حافظه‌اش هست، در نظرش حاضر هم باشد.

و گاهی کلمه ذکر را در حضور قلب و یا حضور در زبان استعمال می‌کنند، مثلاً می‌گویند: ذکر خدا دو نوع است، یکی ذکر به زبان، و یکی هم ذکر به قلب، یعنی حضور در قلب، و به همین جهت است که گفته‌اند: ذکر دو نوع است، ذکر از نسیان، - یعنی ذکر به معنای اول-، و ذکر بدون نسیان، - یعنی ذکر به معنای دوم- که به معنای ادامه حفظ است، معنای سوم ذکر هم عبارت است از سخن، چون هر سخنی را ذکر هم می‌گویند

و ظاهراً اصل در معنای این کلمه همان معنای اول است، و اگر معنای دوم را (نام خدا را بردن) هم ذکر نامیده از این بابت است که ذکر لفظی مشتمل بر معنای قلبی نیز هست، و ذکر قلبی نسبت به ذکر لفظی اثری را می‌ماند که بر سبب مترتب می‌شود، یا نتیجه‌ای است که از عمل عاید می‌گردد.

و اگر نماز را ذکر نامیده‌اند، برای این است که: نماز هم مشتمل است بر ذکر زبانی از تهلیل، و حمد، و تسبیح، و هم به اعتباری دیگر مصداقی است از مصادیق ذکر، چون مجموعه آن عبودیت بنده خدا را مجسم می‌سازد، و لذا خدای تعالی نماز را ذکر الله نامیده و فرموده: «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ» و هم به اعتباری

دیگر امری است که ذکر بر آن مترتب می‌شود، ترتب غایت بر صاحب غایت، یعنی نتیجه نماز یاد خدا است، هم چنان که آیه «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» به آن اشاره می‌کند.

ذکری که گفتیم، غایت و نتیجه نماز است، ذکر قلبی است، البته آن ذکری که گفتیم به معنای استحضار است، یعنی استحضار یاد خدا در ظرف ادراک، بعد از آنکه به خاطر فراموشی از ذهن غایب شده بود، و یا به معنای ادامه استحضار است، و این دو قسم از ذکر بهترین عملی است که صدورش از انسان تصور می‌شود، و از همه اعمال خیر قدر و قیمت بیشتری دارد، و نیز از همه انحای عبادتها اثر بیشتری در سرنوشت انسان دارد، چون یاد خدا به این دو نوع که گفته شد، آخرین مرحله سعادت است که برای انسانها در نظر گرفته شده، و نیز کلید همه خیرات است.

و به هر حال از ظاهر سیاق آیه «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» برمی‌آید که جمله «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» متصل به آن است، و اثر دیگری از نماز را بیان می‌کند، و اینکه آن اثر، بزرگتر از اثر قلبی است، در نتیجه جمله «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» به منزله ترقی دادن مطلب است، و البته منظور از ذکر در آن جمله نیز همان ذکر قلبی است، که گفتیم از نماز حاصل می‌شود.

پس گویا فرموده: نماز بگزار تا تو را از فحشاء و منکر باز بدارد، بلکه آنچه عاید تو می‌کند بیش از این حرفها است، چون مهم‌تر از نهی از فحشاء و منکر این است که: تو را به یاد خدا می‌اندازد، و این مهم‌تر است، برای اینکه ذکر خدا بزرگترین خیری است که ممکن است به یک انسان برسد، چون ذکر خدا کلید همه خیرات است، و نهی از فحشاء و منکرات نسبت به آن فایده‌ای جزئی است.

پس صلاه دو ویژگی دارد. یکی این که تنهی عن الفحشاء است و دیگری این که ذکر الله الاکبر است. جالب است که ذکر هم می‌شود: مقدمه، هم نتیجه و هم غایت. در کلام علامه ذکر با حفظ و حضور ارتباط پیدا می‌کند. علامه می‌فرماید ذکر از بین اعمال بیشترین تأثیر را در سرنوشت انسان دارد.

وقتی در و لذكر الله اکبر، «افعل تفضیل» آمده باید در ادامه «من» بیاید که مشخص شود از چه چیز بزرگتر است. پس در این جمله چیزی حذف شده است. پس صلاه «اکبر من تنهی عن الفحشاء و المنکر» است. بعضی جاها تجزیه و ترکیبها ممکن طور دیگری آمده باشد.

**سوال:** می‌شود که او در «و لذكر الله اکبر» می‌تواند را او استثنا بگیرییم و با آیهی قبل (۴۴) که با خلق شروع شده مقایسه کنیم. به این صورت معنا کنیم که ذکر خدا بالاتر از خلق خداست. ذکر را به خدا نسبت دهیم نه انسان؟  
**پاسخ:** از نظر قواعد عربی می‌توان این طور نتیجه گرفت ولی چون این نکته به حوزه تفسیر ورود می‌کند ما باید به روایات رجوع کنیم. غالب روایات این طور گفته‌اند که ذکر به انسان برمی‌گردد و آیه به همان صورتی که علامه



گفتند معنا می‌شود نماز از فحشاء و منکر بازمی‌دارد و این که نماز، ذکر خداوند است از نهی از فحشاء و منکر بودنش بالاتر است. در سیاق ظاهر آیه هم همین است. باید در آیات قرآن شما بنا را بر ظاهر آیه بگیرید یعنی آنچه که ۹۰ درصد مخاطبین متوجه می‌شوند. براساس همان فهم پیش بروید و نتیجه بگیرید. اگر فهم درست باشد و شما طبق این روند پیش بروید آن ۱۰ درصد هم با فهم شما هماهنگ می‌شود. این برداشتی که ۱۰ درصد انسان‌ها از آیه می‌کنند، اشتباه نیست ولی شما باید صحبتتان را براساس فهم ۹۰ درصدی پیش ببرید. در آیه‌ی «والنازعات غرقا» هم همین مطلب است. در اکثر موارد «مفعول مطلق» گرفته‌اند. شما هم «مفعول مطلق» بگیرید اگرچه که نظرتان این است که اگر «حال» بگیرید مطلب زیباتر می‌شود. وقتی «مفعول مطلق» گرفتید و بر همین اساس ۵ گزاره پیش رفتید می‌بینید که همان نتیجه‌ی دلخواه شما حاصل شد. در این مرحله می‌توانید بگویید که در سیاق ادبی می‌توان «حال» گرفت و همه هم صحبتتان را قبول می‌کنند. در قرآن هر جا که ادبیات قرآن اجازه‌ی فهم دیگری هم داد، آن فهم دیگر هم می‌تواند درست باشد. ولی شما باید براساس فهم ۹۰ درصدی مخاطب صحبت کنید نه آن فهمی که بعیدتر است. خاصیت نماز، ذکر است و این خاصیت اصالت دارد و از غایات زندگی بشری است. مگر می‌شود چیزی غایت باشد و اصل نباشد. پس ذکر غایت است و اصل است. این همان صحبت شماست که ذکر را به خدا نسبت دادید. ولی با این تفاوت که از ظاهر آیه به این نتیجه رسیدید. درک لقاء الله اساس زندگی انسان است. لقاء الله یعنی موجود شدن موجودی بواسطه‌ی در معرض وجود قرار گرفتن. این یک سبک است. در عبارات عربی شما وجوه متعدد برداشت می‌کنید. باید وجوه طبقه‌بندی شوند و پایه‌ی استدلال را براساس وجهی پیش می‌برید که ظاهرتر باشد.

اگر انسان بخواهد ذکر خدا را رویت کند تا بدان معرفت پیدا کند، لازم است ذکر را در قالب و شکل و ساختار مشخصی رویت کند. این ساختار یا شکل در نماز به نمایش گذاشته شده است. ساختار و شکل نماز را ببینید تا ذکر را بفهمید. ساختار نماز نماینده (نمایان کننده) ذکر خداست. نماز ذکر را قابل رویت می‌کند تا انسان بتواند براساس معرفتی که نسبت به ذکر پیدا می‌کند در همه‌ی حالات و شئون ذکر خدا را در زندگی جاری کند. تا انسان «الذین هم فی صلاتهم دائمون» بشود.

اول ساختار ذکر را می‌گوییم که انتزاعی است، در نماز ساختار انتزاعی ذکر به عمل تبدیل می‌شود. نماز اعجاز خداست که یک امر کاملاً مجرد را، شکل‌دار یا عینی کند. در اعتکاف عمده‌ی کار معتکف ذکرالله است نه مسائل سیاسی و اجتماعی و غیره.

یکسری از شکل‌های نماز در مقدمات نماز است. زمان و مکان، قبله، لباس، طهارت. شرط علمی نماز شرط‌هایی که اگر بعد از نماز فهمید نمازش صحیح است و شرط واقعی این است که هر زمان فهمید نمازش باطل است.

شروع نماز؛ نیت، تکبیره الحرام تا انتهای نماز که تشهد و سلام است. شروطی دارد از جمله توالی، ترتیب و موالات (پی در پی بودن). در غسل توالی لازم نیست. در نماز و وضو توالی لازم است. این‌ها شده‌اند یک ساختار که فرآیند دارند. از جهتی هم شاکله دارد. رکعات نمازها و استحباب و وجوبش فرق دارند. ساختار ذکر را از ساختار نماز بدست می‌آوریم و تنوع ذکر را از شاکله نماز استخراج می‌کنیم. مثلاً می‌توان از تنوع شاکله نمازها، شاکله مومنین را متوجه شد. کسی شاکله‌اش مثل نافله نماز عشا نشسته است. هر مومنی شکل نمازی است. وقتی ساختار نماز را می‌کشیم می‌بینیم که در ساختار ذکر یک نقطه‌ی آغاز وجود دارد بعد سیر ادامه دارد و نتیجه و اتمام دارد. هر ساختار مثل حالت احکام به تفصیل است. در نقطه‌ی آغاز اصل بر طهارت است. در سیر ادامه، اصل بر اطاعت است. و در نتیجه و اتمام هر ذکر ایمنی و سلامت است. سلام نماز ایمنی از هر شری است. یعنی فرد به غایتی می‌رسد به نام سلام. سیر ادامه‌ی ذکر به تبعیت از ولی می‌انجامد.

(نماز بی‌ولای او، عبادتی است بی‌وضو به منکر علی بگو، نماز خود قضا کند)

البته باید گفت نماز بی‌ولای علی، اصلاً اطاعتی ندارد که عبادت باشد. طهارت، بدل تکبیر است. اصل طهارت نماز، با تکبیر شروع می‌شود. الله اکبر یعنی اظهار برائت از غیر خداست که تا اظهار برائت نکنی نمی‌توانی وارد نماز بشوی و در هر قسمت باید برائت را تکرار کنی یعنی نشان می‌دهی که من در هر جزیی از نماز برائت را فراموش نکرده‌ام. اگر کسی بخواهد بداند نماز چیست، نماز همان الله اکبر واقعی است. طهارت، تبعیت از ولی و سلام که سه جز نماز هستند همه تکبیرند. شروع، ادامه و پایان تکبیر است. اصل طهارت انسان در برائت از غیر است.

رکوع یعنی اطاعت و پذیرش و سر نهادن. سجده هم به معنی اطاعت است ولی سطحش بالاتر است. در ادامه فلسفه رکوع و سجده و ... را از روایات بیان می‌کنیم. ولی روح کلی نماز در اطاعت است. اصل نماز، جماعت است مگر این که عسر و حرج وجود داشته باشد و در جماعت اطاعت مهم‌ترین چیز است. اگر نمازهای فردای نافله داریم برای جنبه‌ی خودسازی است و نمازها باید به جماعت خوانده شوند. ما الان ساختار کلی نماز را مطرح کردیم و این ساختار سه بخش اصلی طهارت، تبعیت و سلام دارد. اگر بخواهیم جزئیات را هم الان بگوییم نمی‌توان بحث را جمع کرد. تمام اتفاقاتی که در حوزه زیست‌شناسی داریم به سه حوزه شروع، ادامه و پایان مربوط است. در گیاه-

شناسی هم این سه مرحله حیات و سلامت را در بردارد. پس ساختار سه بخشی ذکر در همه موجودات هست و این سه مرحله اگر دچار آسیب نشوند، موجودات به کمال می‌رسند.

فکر کنید که نماز را نمی‌شناسیم و می‌خواهیم اول ذکر را بشناسیم. ساختار ذکر سه مرحله دارد. نقطه شروع، بستر و محل استمرار می‌خواهد. در ذکر، ذاکر داریم و مذکور. مذکور همان بستر ذکر است. در سوره مرسلات پیوستگی و استمرار را می‌خوانیم.

مذکور یک جریان «از ... تا» دارد «از» دریافت «تا» به فعلیت رسیدن. در سوره انسان شرایط مذکور بودن آمده است. «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً (۱) إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً (۲) إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً (۳)» امشاج به معنی استعدادهای بالقوه و به فعلیت نرسیده است. نطفه به معنی خود استعداد است. نبتلیه یعنی انسان را در جریان و بستری انداختیم. سمیع بصیر شد یعنی ابزار دریافت را به او دادیم. هدایت هم سوره اعلی است. پایان هم یا شکر است و یا کفر. ذکر سه قسمت پیدا می‌کند. ارتباط ذکر و شکر هم مشخص شد. در دستگاه ذکر شما در پایان، شکر دارید و در دستگاه نماز در پایان، سلام دارید. این جمله خیلی حرف دارد و شکر را در سوره نمل و ابراهیم و سلام را در سوره یونس با این دستگاه ببینید خیلی متفاوت است. از اول سوره یونس یک نمودار می‌کشیم. و نمودار سه بخش دارد: طهارت، برائت از غیر و سلام. در سور الر همه همین حالت است.

ذکر در انسان تبدیل می‌شود به توجه نفس. شناخت ذکر به مذکور است. در «ن هو الا ذکر للعالمین» منظور ذکر، رسول است. ذاکر بودن خدا در قرآن با واژه‌ی «تَوَّاب» است. این دلایل زیادی دارد که فعلاً بحث نمی‌کنیم. ذکر که ضرب در رحمانیت بشود همان تَوَّاب بودن است.

ذکر ساختاری دارد و شکلی. وقتی مذکور توان انتقال از دریافت تا پرداخت (فعلیت و بروز) داشته باشد، ورود ذکر در او به شکل‌های مختلفی قابل مشاهده است. مثلاً من مذکور شدم و فهمیدم که باید به زیارت بروم. از زمانی که می‌فهمم بلافاصله در من فعل و انفعالاتی در رابطه با آن ذکر بوجود می‌آید. خودتان را تست می‌کنید و مقدار رغبتتان به زیارت را می‌سنجید و دوست داشتن یا نداشتن و رغبت یا عدم رغبت در شما شکل می‌گیرد. ذکرتان به رغبت می‌رسد. ذکرهای من شکل پیدا می‌کنند. ذکر من تبدیل به رغبت، دوست داشتن، بغض و ... می‌شود. ذکر دو حالت پیدا می‌کند. یا به شکل رغبت و طوع است یا به شکل کراهت و ناخوشی. وقتی رغبت من بخواهد به فعلیت برسد تبدیل به مقصد می‌شود. من به زیارت رغبت پیدا کردم پس مقصد می‌شود زیارت. خوف و رجا معنا

پیدا می‌کند. این که زیارت چقدر پول می‌خواهد؟ من چقدر پول دارم؟ میشود پول قرض گرفت؟ می‌توانم به زیارت بروم یا نه؟ این‌ها همه خوف و رجا هستند. رغبت من تبدیل به خوف و رجا شد. مراحل بعد طلب، خواست، دعا، اراده و عمل است. وقتی کاری را باید انجام دهم ولی می‌گویم نمی‌دانم چرا نمی‌توانم انجام دهم در این روند یک مشکل ایجاد شده که باید نقطه‌یابی شود تا ذکر به عمل برسد. ذکر در ساختار وجودی از علم تا عمل همه‌ی مراحل را فعال می‌کند. هر مقدار سمع و بصر شخص فعال شود، ذکرش فعال می‌شود. هر مقدار قوای خوف و رجا، رهبت و رغبت فعال شود، فعلیت فعال می‌شود.

اگر مقصدی که انتخاب می‌کنیم از واقعیت و رسیدن دور بود می‌شود «امنیه و امل». وقتی تو سوره‌ی نبا را هر روز می‌خوانی تا به حج بروی و راه حج را بسته است. این آرزو عمل است. و خدا می‌تواند این امل‌ها را به نتیجه برساند. «حقوق املی» در دعای ابوحمزه امام سجاد (علیه السلام) است.

خشوع عبارت است از شاکله‌ای که بنده برای اخذ ذکر به خور می‌پذیرد نه شاکله‌ای که پس از ذکر می‌پذیرد.

خشوع در زیارتنامه‌ها هست. در زیارتنامه‌ها هست که بایست تا اشکت جاری شود و داخل شو. همین که انسان بایستد که اشکش جاری شود خشوع است. خشوع ابزار ورود ذکر است.

در آیات حضرت ابراهیم (علیه السلام) در سوره ابراهیم (علیه السلام)، دریافت ذکر تابع فعلیت رسیدن امت واحده و بروز حیات طیبه در عالم دعای حضرت است. ایشان خیر مذکور شدند. مذکوریت به صنع می‌انجامد.

در نماز چه چیز مابازاء خوف و رجا، رغبت، طلب، اراده و ... است. اراده همان رکنی است که محل اراده بنده است. هر جایی که تنها اراده‌ی خدا حاکم است می‌شود جریان اراده در زندگی. انسان هر قدر که منیت ندارد اراده دارد. اراده یعنی سجده، یعنی مزاحم خدا شدن. اگر کسی ضعف اراده دارد با سجده زیاد درمان می‌شود. شکل اراده، سجده است. باید هم اراده را فهمید و هم سجده را. ساختار و شاکله‌ی ذکر و صلاه را باید با هم بدانیم. ما خیلی وقت‌ها یاد خدا هستیم. ولی چون شکلش را نمی‌دانیم فکر می‌کنیم غفلت داریم. آنقدر تلقین غفلت می‌کنیم که غافل می‌شویم. ما در مواقع غیر گناه ذاکریم و خودمان نمی‌دانیم. خودمان را بد نکنیم. انسان اگر بگوید من ذاکرم، ذاکر می‌شود. در یاد خدا عجب و ریا و فخر نیست. تنها چیزی که نمی‌شود با آن فخر کرد، ذکر خداست.

صلوات می‌شود «اللهم صل علی محمد و آل محمد». توجه به خدا، تبعیت مستمر.

اللهم یعنی این که انسان خودش را مذکور و وابسته به ذاکر بداند. اگر وصل به پیامبر (صلی الله) نباشد یعنی پیامبر (صلی الله) نباشد، تبعیت و احکام وجود ندارند. «محمد» است که تابعیت محض دارد. «آل محمد» هم یعنی استمرار این حالت برای همیشه. صلوات خیلی مهم است در زندگی. وقتی که سراغ امام معصوم (علیه السلام) می‌رویم آدابی داریم. سلام، اذن، سوال و جواب از امام (علیه السلام)، شکایت از امام (علیه السلام) و ... . صلوات یعنی ذکری که خدا برای همه ائمه قرار داده است. وقتی صلوات می‌فرستیم باید حس اذن دخول داشته باشیم. باید زمان صلوات فرستادن همه‌ی آداب زیارت را در نظر داشته باشیم. ما برای صلوات شأن رجوع قائل نیستیم. برای امام معصوم شأن رجوع قائلیم. در حالیکه ذکر مقدم بر امام است. هر موقع صلوات می‌فرستید، در نظر داشته باشید که صلوات، امام معصوم (علیه السلام) است. و ذکرش اذن دخول می‌خواهد. ذکر، شخصیت و شاکله دارد و باید همان آدابی که در زیارت رعایت می‌کنیم؛ در ذکر هم رعایت کنیم. ذکر، موجود و مخلوق است. از صلوات می‌خواهیم که سلام ما را بشنود. سوال ما را جواب بدهد. شکایتمان را بشنود و به ما جواب دهد. باید به صلوات رجوع کنیم که ما را بپذیرد. نزدیکترین ذکر به ما برای ارتباط‌گیری و شأن دادن و تعامل، صلوات است. چطور به مضجع و ضریح وارد می‌شویم و غبارش را برمی‌داریم. صلوات هم قابل رجوع است. باید از صلوات بخواهیم که دعایمان بشنود. میزان رجوع ما به ذکر هر چه بیشتر شود ما به ذکر نزدیکتر می‌شویم. تکرار اذکار خشوعی است برای جاری شدن حقیقت آن ذکر. قالب صلوات نورانیت دارد. این صحبت من در مورد ذکر خیلی مجرد است. خیلی خلاصه گفتم باید بروید در موردش فکر کنید. بعد تکرارش کنید و حس کنید تا متوجه شوید. حس شهودی است. می‌شود کسی شبی صلوات را خواب ببیند، و بگوید شکلش مثل امام زمان (عج الله) بود. شکل صلوات، شکل امام عصر هر زمان است. صلوات یک نماز کوچک است. نماز مسافرتی است. مثل چفیه است که در سفر در جاهای مختلف استفاده می‌کنی. بزرگترین ذکر دنیا صلوات است. چون بقیه اذکار مثل صلوات شکل بردار نیستند. ممکن است کسی شکل بقیه اذکار را ببیند ولی خیلی کم اتفاق می‌افتد.

اگر در این بحث وقوف شود، بهترین بحث برای تعلیم و تزکیه است. معلم با ساختار ذکر می‌تواند متعلم را تحت تاثیر قرار دهد. القای ذکر بزرگترین متد آموزشی است. بحث مجرد است ولی اگر کار بشود نتایج فوق العاده‌ای دارد. ساختار وجودی انسان از منظر ذکر را بخوانید. کتاب‌هایی که دوستان دارند کار می‌کنند در حوزه نماز فوق-العاده کاربرد دارند.

سلام بر کسانی که امامان (علیهم السلام) تزکیه و تعلیم و هدایتند که سلام بر آنها به این معناست که ما خود را در معرض فیوضاتشان قرار می دهیم تا آنها به منویاتشان که حاکمیت حکومت اسلامی است برسند.

برای اینکه انبیا و اولیا در جلسه‌ی ما حاضر باشند صلوات بفرستید.

جلسه‌ی امروز قرار شد دوستانی که کار پژوهشی انجام می‌دهند گزارش بدهند. بحث مختصری درباره صلوات داریم و سوره مبارکه فیل و قریش را شروع می‌کنیم. فکر می‌کنم سه ماه برای کارهای پژوهشی زمان لازم است.

**گزارش خانم خوش اخلاق:** در مراحل قبل ما معنای لغوی صلاه را درآوردیم و بعد سراغ آیات رفتیم. آیات به ۶ دسته براساس مشتقات تقسیم شدند. از هر دسته آیه، تعریفی استخراج شد. در مرحله‌ی بعد هر ۶ تعریف ادغام شدند.

**سوال:** تفاوت عبادت و دعا در چیست؟

**استاد:** عبادت حتما ظهور بیرونی دارد. ولی دعا اینگونه نیست. دعا طلب تحقق است و عبادت تحقق آن رفتار است. هر عبادتی دعا هست و هر دعایی عبادت است. پس فصل اول و دوم پژوهش خانم اخلاق ارتباط تنگاتنگ دارند. تفاوت این دو فصل در این است که یکی ساختارش دعایی و دیگری عبادی است.

خانم افشار گزارش کار دادند.

**جمع‌بندی استاد از کار خانم افشار:** براساس سوره ماعون به این نتیجه رسیدیم که انسان سه بعد ادراکی، توجهی، بروزات دارد. هر انسانی در ابتدای تولدش بُعد رفتاری قوی‌تری دارد. کم‌کم توجهش فعال می‌شود. بعد از آن هم ادراک فعال می‌شود. که این هم باید اثبات شود. حرف این است که در هر دوره‌ای انسان به یکی از این سه مورد نزدیکتر است. دوره‌ی اول که فقط رفتار ظاهری دیگران می‌بیند و الگو می‌پذیرد. دوره دوم فقط کافی است. که توجه شخص فعال شود. دوره سوم، دوره‌ی چرایی است و برای هر کار دنبال دلیل است. در دوره‌ی اول، رفتار قوی‌تر است. رفتار درجه دارد. بعضی رفتارها توجهی‌تر، ادراکی‌تر یا رفتاری‌تر هستند. در هر اقلیم فضاها متفاوت هستند. در اردوهای جهادی چنین چیزی مشخص است. روز اول را باید به شناسایی اختصاص داد. پس هم دوره‌ها تفاوت دارند و هم فضاها و محیط‌ها. باید مناطق ادراکی، توجهی و رفتاری شناسایی شوند. در هر دوره‌ای غیب و شهادتی وجود دارد. شهادت در دوره‌ی اول، رفتار است و غیب، ادراک است. دوره‌ی دوم غیب، رفتار است و توجه، شهادت است. در دوره‌ی دوم که توجه قوی‌تر است اگر در دبستانی بخواهند نماز را تقویت کنند باید تمام ظواهر را درست کنند. از پرده، موکت و وسائل نمازخانه تا مربی‌ای که مسئول برگزاری نماز است باید درست شود.

مربی نماز باید لباس شیک بپوشد و خوش اخلاق باشد. المان‌های توجهی باید فعال شوند. باید این المان‌های توجهی را با توجه به محیط انتخاب کنیم. خود توجه رنگ و لعاب دارد. بعضی توجه‌ها ادراکی‌تر، بعضی توجه‌ها، رفتاری‌تر و بعضی توجه‌ها، توجهی‌ترند. این نکته‌ی مهمی است که در دوره‌ی دوم باید فقط روی توجه کار کرد. در دوره‌ی سوم هم بنا بر ادراک است. اساس کار در هر دوره مشخص می‌شود. در دوره‌ی دبیرستان باید منطق و استدلال را جدی گرفت.

دروهِی چهارم دوره‌ی فدا شدن برای ولی است. (من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه...)

نماز دوره‌ی آخر، صلوات است. صلوات یعنی باز کردن رحمت برای مردم و باز کردن راه برای آحاد مردم. صلوات، وساطت در نزول رحمت و فضل الهی است.

دستگاه‌هایی که ساخته می‌شود، لزومی ندارد که همه بفهمند. لزومی هم ندارد که همه، دستگاه داشته باشند. کسانی که می‌خواهند مرجع باشند باید اصول داشته باشند. اصول استنباط داشته باشند.

در این صورت انسان جرأت می‌کند حتی با «ولی» مباحثه کند. زراره با امام صادق (علیه السلام) مباحثه می‌کردند. امام (علیه السلام) چنین شیعه‌ای را می‌خواهند. در زمان امام صادق (علیه السلام) شاگردانشان اجتهاد می‌کردند.

خدا توفیق دهد که بفهمیم و عمل کنیم.

\*\*\*

## ساعت دوم

برخی از تاکیداتی که در روایات آمده است ممکن است در یک زمانی برای ما تاکیدش خیلی سخت باشد یا نتوانیم آن را درک کنیم مثل همان تاکیداتی که راجع به ذکر صلوات آمده است در حد تواتر است و اینقدر زیاد و متنوع است. نمی‌توانیم به درستی علت این تواتر و افزونی را تحلیل کنیم و اگر هم به آن اعتماد می‌کنیم شرط عقل است که چون خوب است قبول کنیم و انجامش دهیم.

در همین سری قبل، که مشهد نائب الزیاره بودیم یکی از این حاج آقاها موضوع بحث منبرش را روی صلوات گذاشته بودند و روایتشان این بود که هر کسی هر روز صبح ۱۰۰ صلوات بفرستد از آتش دوزخ حفظ می‌شود و بیشتر صحبتش این بود که آتش دوزخ بد است و برای رهایی از آن ۱۰۰ صلوات بفرست.



ما هم از عذاب شدن به طور طبیعی می ترسیم و برای اینکه در آتش نیفتیم صلوات می فرستیم. ولی باید گفت صلوات چگونه است که انسان را از فساد و فحشا دور می کند که به تبع آن انسان، از آتش دوزخ دور می شود و این موضوع باید به خوبی تحلیل شود.

روایاتی که راجع به منافع ذکر صلوات آمده است ۴۰-۳۰ تا بوده است و بد نیست که لیست روایات را نگاهی بیندازید از این جهت که حس کنید موضوع مهمی است و راجع به چرایی ماجرا بحث کنیم. در واقع به تیرها نگاه کنید و انبوه خاصیت‌ها را ببینید که ذیل هر کدام روایاتی آمده است:

### ثواب صلوات:

- صلوات نازل کننده‌ی ملائکه است.
- سنگین کننده‌ی میزان و کتاب
- ملائک و معیار ذکر است
- سبب دستیابی به مقام خلیل الهی (مقام حضرت ابراهیم علیه السلام)
- سبب مغفرت و غفران است.
- منهدم کننده‌ی گناهان است.
- معادل تسیح و تکبیر و تهلیل است.
- نازل کننده‌ی رحمت است.
- ثبت کننده‌ی حسنه است. (روایات زیادی دارد)
- مصونیت دهنده از نار جهنم.

و عن أبي المغيرة قال: سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: من قال في دبر صلاة الصبح و صلاة المغرب قبل أن يثنى رجليه أو يكلم أحدا: إن الله و ملائكته يصلون على النبي يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه و سلموا تسليما اللهم صل على محمد و ذريته قضى الله له مائة حجة سبعين «سبعون» في الدنيا و ثلاثين «ثلاثون» في الآخرة، قال: قلت: ما معني

صلوات الله و صلوات ملائکته و صلوات المؤمن؟ قال: صلوات الله رحمة من الله و صلوات الملائكة تزكية منهم له، و صلوات المؤمنين دعاء منهم له.<sup>۴۲</sup>

یعنی قبل از اینکه تکانی بخورد یا حالت نمازش را از دست دهد این ذکر را بگوید: إن الله و ملائکته...

بعد پرسیدند که معنای صلوات خدا و ملائکه و مومنین چیست که جواب می گویند: صلوات الله رحمة من الله و...

انواع صلوات که خدا و ملائکه و مومنین می گویند در این روایت ذکر می شود. یکی از دعاهاى خاصى که بین اهل بیت (علیهم السلام) راجع بوده همین بوده است.

➤ از بین برنده‌ی خطاها است.

کسی که می گوید هرچه گل می زخم اوت می رود، می گوئیم صلوات بفرست که برایت دروازه را بزرگتر کنند. اوت هایت را هم گل حساب می کنند.

➤ برآورده کننده‌ی حاجت هاست.

من صَلَّى على يوم الجمعة مائة مرة، قضی الله له ستین حاجة: ثلاثون منها للدنيا<sup>۴۳</sup>.

روایت: کسیکه روز جمعه ۱۰۰ صلوات بفرستد...

➤ صلوات تعیین کننده‌ی درجه‌ی آدم است.

آدم می ترسد که گاهی این روایات را می گوید شبیه اغراق شود. پیاز داغش را زیاد می کنیم، آتشش را تند می کنیم ولی روایات چنین فکری نکردند. صلوات مبنایی بر برتری است و کسی که به مقام صلوات برسد برتر است.

➤ موجب رسیدن به شفاعت.

➤ اجر ۷۲ شهید است.

➤ در ثبت گناه به او مهلت می دهند.

<sup>۴۲</sup> . منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ۵، ص: ۲۱۴

<sup>۴۳</sup> . ثواب الأعمال و عقاب الأعمال / ترجمه حسن زاده، ص: ۷۲۰

➤ سبب بخشایش گناهان ۸ سال است.

➤ باعث نورانی شدن.

➤ جواز دعا است (شروع و راه انداز یک دعا است)

➤ خدا را راضی می کند و عمل را پاک می کند.

➤ دستیابی به وسیله ای برای رسیدن به بهشت است.

➤ غفران گناهان است.

➤ دریافت نور.

➤ استغفار ملائکه.

➤ سبب رفع نفاق (این بسیار مهم است که به وسیله ی صلوات، نفاق های جمعیتی رفع می شود)

دعا را وقتی احکام و عبادی می کنید از حالت مبهم بودن خارج می کنیم و ملموسش می کنیم و برای هر بخش از آن اسرارش را استخراج می کنیم. خیلی وقت ها ما صلوات هایی که می فرستیم چون تبدیل نمی خورد آنقدر که باید تاثیر داشته باشد (هر چند که عالم چون خدا بخشنده گی اش را دریغ نمی کند) کمتر تاثیر می گذارد ولی بهره اش مثلا به جای آن زمانی که می دانست خیلی کمتر خواهد بود. صحبت های ما تیر است و در جهت روزنه هایی برای برقراری ارتباط صلوات و صلوات است.

ما براساس روایات از صلوات حکم پیدا کردیم.

## احکام صلوات:

(۱) صلوات با پیامبر (صلی الله) حتما باید با صلوات با آل او همراه باشد (یکی از اختلافات ما با اهل تسنن بر سر همین «آل» است).

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ شَاذَوَيْهِ الْمُؤَدَّبُ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ جَامِعٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ صَلَّى عَلَيَّ وَ لَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ أَلِي لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ وَإِنْ رِيحَهَا لَتُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ.<sup>۴۴</sup>

نه تنها این صلوات ثوابی ندارد بلکه بوی بهشت را هم نمی شنود. بوی بهشت را نمی شنود در حالی است که از ۵۰۰ سال آن طرف تر بوی بهشت را می توان شنید و فهمید. (اینکه فاصله را به سال گفته به خاطر این است که فاصله های عددی در آن دنیا به این شکل است.)

(۲) هرگاه اسم نبی (علیه السلام) از انبیای الهی برده می شود برای تعظیم ایشان باید اول صلوات بر پیامبر اسلام (صلی الله) ذکر شود.

مثلا: صلی الله علی محمد آل محمد و علی جمیع انبیاء.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ رُشَيْدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: ذَكَرْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ع بَعْضَ الْأَنْبِيَاءِ فَصَلَّيْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ إِذَا ذُكِرَ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَأَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ ثُمَّ عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ عَلَيَّ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ.<sup>۴۵</sup>

<sup>۴۴</sup>. الأُمَالِي (لِلصَّدُوقِ)، النَّص، ص: ۲۰۰

<sup>۴۵</sup>. الأُمَالِي (لِلصَّدُوقِ)، النَّص، ص: ۳۸۰

این آداب است و احکامش می‌شود.

(۳) باید از صلوات‌های توصیه شده استفاده شود و صلوات خلق نشود.

یکی از بحث‌های احکامی است که البته ما مرجع نیستیم که حکم دهیم ولی توصیه شده است در روایات که منطبق با روایات صلوات بفرستیم.

(۴) برای اینکه نماز به بهشت ختم شود باید با صلوات همراه شود.

(۵) برخی از زمان‌ها خاص شده برای صلوات مثلاً روز جمعه و همه‌ی اعیاد. مثل اینکه یک روزی را اختصاص داده‌اند برای صلوات.

(۶) در برخی از روایات صلوات در هر موطن و موقفی را واجب دانسته است (واجب شرعی نیست). یعنی هر جایی که محل وقوف است محل تولد یک صلوات است. هر کاری و هر مکانی می‌تواند صلوات‌آفرین باشد، عطسه می‌کند یک صلوات؛ دلش درد می‌گیرد یک صلوات. روی زمین می‌خورد یک صلوات.

وَالصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ ص فِي كُلِّ الْمَوَاطِنِ عِنْدَ الرِّيحِ وَالْعُطَاسِ وَغَيْرِ ذَلِكَ وَحُبُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَأَوْلِيَائِهِمْ وَبُغْضُ أَعْدَائِهِ  
وَالْبَرَاءَةُ مِنْهُمْ وَمِنْ أَنْمَتِهِمْ<sup>۴۶</sup>

موطن چیزهای عجیب قریب نیست.

یکی از خصوصیات ذکر صلوات انعطافش و کرامتش است. مثل وقتی می‌گویید یرحمکم الله یعنی همان صلواتی که رحمت خدا را نازل می‌کند ولی دانستنش و ذکر مخصوص آن موقف را بداند و صلوات را بفرستد خیلی خوب است. مهم دانستن ذکر آن موقف است که باید روایت معصوم (علیه‌السلام) را دانسته باشد.

**نکته:** بسیاری از اذکار تبدیل صلوات است ولی ما نمیدانیم که چگونه است و طیف وسیعی را می‌گیرد، صلوات مثل یک منشا و سرچشمه است که بقیه‌ی اذکار از آن خارج می‌شوند. گاهی به خود آن ذکر اشاره می‌کنند و گاهی به شعبه‌هایش. همینکه وقتی معنای صلوات را واکاوی کنید حتماً به حمد خواهید رسید و در دل معنای صلوات، تسبیح و تهلیل و تکبیر هست.

<sup>۴۶</sup> . تحف العقول، النص، ص: ۴۲۰

صلوات در یک چهار راهی است که وقتی تحمید می‌شود معنا می‌شود خوشگل، ثناء علی الجمیل. از طرفی وارد تسبیح می‌شود که به معنای منزّه بودن و بی‌نقص بودن است (لأنقص له مطلقاً) و از طرفی وارد تهلیل و تکبیر می‌شود.

ذکر صلوات عجیب است و عمق دارد با اینکه ظاهرش تسبیح (سبحان الله) و تحمید نیست ولی بسیار عمیق است و به تسبیح و تحمید می‌رسد. شاید عجیب‌ترین ذکر از نظر ساختاری صلوات است.

نقطه‌ی ثقل عالم اینقدر تعبیه‌اش عمیق بوده است که همه‌ی اذکار را پوشش می‌دهد. که گاهی به جای همه‌ی اذکار می‌توان صلوات فرستاد. قاعده‌اش رفت و برگشت است که هم چنین می‌توان متوجه شد که الله اکبر به میزانی که به صلوات متصل است الله اکبر است.

الله اکبری الله اکبر است که به میزان صلوات الله اکبر باشد.

(۷) برای قبولی هر دعایی غنی کردن آن دعا به صلوات توصیه می‌شود.

صحیفه‌ی سجاده‌ی معرکه‌ی صلوات است. بند بندش صلوات است و عجیب است. یک‌بار بنشینید صلوات‌های صحیفه را رنگ کنید. صلوات در صحیفه‌ی سجاده‌ی حکم فصل را دارد که هر جایی که می‌خواهد تغییر سیاق دهد از صلوات استفاده می‌کند. اگر کسی بخواند ذکر صلوات را کار کند صحیفه را بخواند. البته دعایی هم خاص صلوات دارند که جای تامل دارد.

صلوات امیرالمومنین (علیه‌السلام) خیلی پیچیده است و خیلی عارفانه، عاشقانه است. امیرالمومنین (علیه‌السلام) وقتی شروع به دعا کردن می‌کنند و به پیامبر (صلی‌الله) می‌رسند کانّ هوش از سرشان می‌رود. دعایی است که برای رفع حاجت که حضرت سجاد (علیه‌السلام) هم چنین دعایی دارند. ایشان خودشان را وسط جهنم تصور می‌کنند و می‌گویند با جهنم کنار می‌آیم با دوری از محمد (صلی‌الله) چه کار کنم.

نوعی سوز و گداخته‌شدن در متن دعاست. در آن وسط عشق عجیبی به پیامبر (صلی‌الله) موج می‌زند. شکل عاشقانه‌ی متفاوتی از سایرین در آن دیده می‌شود.

کسی که می‌خواهد عشقش به پیامبر (صلی‌الله) بیشتر شود صلوات‌های صحیفه و چگونگی یاد کردن‌های از او را، در صحیفه را تعیین کنید.

خیلی صحیفه‌ی علوی عجیب است. اگر کسی به دید این بخواند که مفهوم صلوات را در بیاورد شاهد انسانی خواهد بود که محو در یک وجود است.

۸) از آن جایی که صلوات دعای مقبول است برای مقبولیت دعا شروع و پایان دعا صلوات کنید و این توصیه‌ی ائمه (علیهم السلام) است و خود امام سجاد (علیه السلام) نیز چنین کردند.

۹) صلوات بسیار مهم در همه‌ی عرصه‌های زندگی است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ جَمِيعاً عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كُلُّ دُعَاءٍ يُدْعَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مَحْجُوبٌ عَنِ السَّمَاءِ حَتَّى يُصَلَّى عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.<sup>۴۷</sup>

یعنی هر دعایی، آسمان با او بیگانه (محجوب) است مگر آنکه صلوات بفرستید که آن زمان، آسمان با دعا انس می‌گیرد و به آن گوش می‌دهد.

۱۰) صلوات دسته جمعی موجب رفع نفاق است.

۱۱) محرومیت از صلوات برابر با محرومیت از خیرات و برکات زیادی. کسی که صلوات در سبب غذایی اش نباشد خیرات و برکات از زندگی اش خارج می‌شود.

کسی که صلوات در زندگی اش جاری شود تقریباً هیچ بلای قابل توجهی در واقع او را تهدید نمی‌کند. به طور طبیعی او را از سحر و جن و القائنات محافظت می‌کند و حصارى از حصن و سور اطرافش خواهد بود و کسی که صلوات نمی‌فرستد یا لایه‌ی ازن ندارد یا سوراخ است که بهتر است صلوات بفرستد.

## آداب صلوات

یک سری احکام صلوات داریم و یک سری آداب. احکام قوانین کلی بود که ذکر شد. آداب یعنی خواستی این کار را بکنی ادبش این است.

یک روایت بسیار جالب که شبیه مباحثه‌ی اهل بیت (علیهم السلام) با اطرافیانشان است.

<sup>۴۷</sup>. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۴۹۳

جم، جمال الأسبوع جماعه من أصحابنا عن محمد بن أحمد بن محمد بن سنان عن أبيه عن جدّه محمد بن سنان عن عبد الله بن سنان قال: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ جَمَاعَةً مِنْ أَصْحَابِنَا فَقَالَ لَنَا ابْتِدَاءٌ كَيْفَ تُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ ص فَقُلْنَا نَقُولُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ كَأَنَّكُمْ تَأْمُرُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِمْ فَقُلْنَا فَكَيْفَ نَقُولُ قَالَ تَقُولُونَ اللَّهُمَّ سَامِكِ الْمَسْمُوكَاتِ وَدَاحِيِ الْمَدْحُوتَاتِ وَخَالِقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ أَخَذْتَ عَلَيْنَا عَهْدَكَ وَاعْتَرَفْنَا بِبُؤَةِ مُحَمَّدٍ ص وَ أَقْرَرْنَا بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَسَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَ أَمَرْتَنَا بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ فَعَلِمْنَا أَنَّ ذَلِكَ حَقٌّ فَاتَّبَعْنَاهُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ وَأَشْهَدُ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَالثَّمَانِيَةَ حَمَلَةَ الْعَرْشِ وَالْأَرْبَعَةَ الْأَمْلَاكَ خَزَنَةَ عِلْمِكَ أَنَّ فَرَضَ صَلَاتِي لَوْجَهَكَ وَ نَوَافِلِي وَ زَكَوَاتِي وَ مَا طَابَ لِي مِنْ قَوْلٍ وَ عَمَلٍ عِنْدَكَ فَعَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ أَنْ تُصَلِّبَنِيهِمْ وَ تُقَرِّبَنِي بِهِمْ لَدَيْكَ كَمَا أَمَرْتَنِي بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ وَ أَشْهَدُكَ أَنِّي مُسَلِّمٌ لَهُ وَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ عَ غَيْرِ مُسْتَكْبِفٍ وَ لَا مُسْتَكْبِرٍ فَزَكَّنَا بِصَلَوَاتِكَ وَ صَلَوَاتِ مَلَائِكَتِكَ إِنَّهُ فِي وَعْدِكَ وَ قَوْلِكَ هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا<sup>٤٨</sup> فَارْزُقْنَا بِتَحِيَّتِكَ وَ سَلَامِكَ وَ آمْنِ عَلَيْنَا بِأَجْرٍ كَرِيمٍ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ اخْصُصْنَا مِنْ مُحَمَّدٍ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ زَكَّنَا بِصَلَوَاتِهِ وَ صَلَوَاتِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ اجْعَلْ مَا آتَيْنَا مِنْ عِلْمِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ مُسْتَفْرَأً عِنْدَكَ مَشْفُوعًا لَا مُسْتَوْدَعًا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ<sup>٤٩</sup>.

يك عدهای حلقه‌ی معرفت گرفته بودیم و دور آقا نشسته بودیم. اول جلسه بود (کم روایتی است که روات آن صحنه را ترسیم کنند و این صحنه‌ی جالب و بدیعی بوده است) امام فرمودند که چگونه شما صلوات به پیامبر (صلی الله) می فرستید و اطرافیان گفتند «اللهم صل على محمد و آل محمد» و امام فرمود که شما به خدا دستور دادید در حالی که من گفتم شما چگونه صلوات می فرستید: و شروع کردند به گفتن! یک خدایی است که همه کاره است و همه‌ی اجزای خلقت از زمین و آسمان در دست اوست. ما شنیدیم و اطاعت کردیم و صلوات یعنی اینکه تو از ما خواستی و ما را امر کردی و ما اطاعت کردیم، خدایا پس تو شاهد باش (این یعنی جرات یک شیعه نسبت به باورها و اعمالش؛ ازدواج کردم یا نکردم، بچه دار شدم یا نشدم و ... همه به تبعیت از اهل بیت و ائمه (علیهم السلام) بود. همه براساس همین اقرار به عهدم نسبت به امیرالمومنین (علیه السلام) و پیامبر (صلی الله) بود و خدایا تو همه چیز را می دانی.) و همه‌ی قول و فعل و نوافل و زکات و ... (جزء، جزء اعمالم) همه به واسطه‌ی محمد و آل محمد است و این چنین از تو می خواهم که این‌ها را وسیله‌ی تقرّبم به آن‌ها کنی و بعد می آیم سراغ اهل بیت

<sup>٤٨</sup> (٤) الأحزاب: ٤٣-٤٤.

<sup>٤٩</sup> . بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ٩١، ص: ٦٧



رسول الله و ولایت (مگر می شود کسی صلوات بفرستد و ولایت فقیه را نفهمد؟ مگر می شود کسی صلوات بفرستد و مرجع تقلید را قبول نداشته باشد؟ در صلوات این تبعیت وجود دارد.) حالا که این چنین شد و گفتیم ما را به تحیت خود نزدیک کن و ما را به سمت های خاص و به کارهای خاصی توفیق بده که اختصاصی این جریان رحمت در ما شکوفا شود (ظاهر روایت این است که من به صورت مخصوص صلوات بفرستم یعنی به صورت مخصوص برای محمد و آل محمد خاص باشم.) پس تو دستور دادی به پیامبر (صلی الله) که صلاتک سکن لهم..... آن ها یک معرفت و علمی دارند و معرفت و علم آن ها را درون ما به صورت مستقر بده.

اللهم صل علی محمد و آل محمد که امر ما به خداست و ما باید توجه به عهد و اقرار متفاوت که خاص شیعه است داشته باشیم.

➤ غایت صلوات رسیدن به سلام است.

ما آمدیم صلوات را عبادی کردیم و ساختار عبادی به آن دادیم. مثلا صلوات نیاز به طهارتی دارد که باید چنین باشد: انسان اگر مستکبر و مستنکف باشد نمی تواند صلوات بفرستد یعنی می گوید نمی روم حکم مرجع را بپرسم خودم تشخیص می دهم. برخی جاها باید خودمان تشخیص دهیم و برخی جاها نیاز به رجوع دارد. که دو سر طیف مستکبر و مستنکف جای می گیرد.

### ابعاد و مراتب صلوات

من سعی کردم هیچ چیزی از این کار را رونمایی نکنم و این کتاب، جلد ۱۳م دعاست و فقط از دعا استفاده کردم و حتی سعی کردم که در تحلیل ها هم حتی روایت نیاورم. و در ساختارشناسی هم قرآن و روایت نیاورم. قرار است مفهوم صلوات به نماز نزدیک شود. به هر حال باید بین این دو ارتباطش کشف شود، اگر قرار است دائم در نماز باشیم باید صلوات را یاد بگیریم، چون نمی توان همه جا نماز خواند ولی می توان ذکر صلوات را فرستاد. ذکر صلوات انسان ها را دائما به سمت دائم الذکر بودن سوق می دهد.

در هر صلواتی ۳ قسمت دارد و در صلوات های تفصیلی مشخص می شود:

۱) نقش محمد و آل محمد در هدایت و ارتقا توان هدایتی ما: ما باید در نظام معرفتی به این مسائل پاسخ دهیم، آیا قلمرو هدایت ائمه (علیهم السلام) گسترش دادنی است؟ بله انقلاب اسلامی صلوات است، منافع نماز در این قسمت است. این اقدام برای هدایت و گسترش را صلوات می گوئیم، صلوات یعنی طلب

توسعه‌ی هدایتی که خداوند در عالم قرار داده است و یک نفر مالک می‌شود و یک نفر سلمان و ... که این صلوات عملی می‌شود و منجر می‌شود که صلوات‌ها و نمازهای لفظی به عمل می‌نشینند. ما بایستی زمانی بفهمیم که صلوات اقدام و عمل است. من اگر کاری کردم که مردم محله‌ام بیشتر نماز بخوانند در اصل داشتم صلوات می‌فرستادم. صلوات فرستادن روح می‌خواهد و روح یعنی عمل. انسانی صاحب عمل است که اگر حذف شود جریان رحمت قطع می‌شود و سوراخی مشخص می‌شود که کاملاً واضح است. در شهر اصفهان ۷ پیر بودند که می‌گویند ما وقتی مردم ما را در ۷ نقطه‌ی شهر به خاک بسپرید که بلا و زلزله از این شهر دور شود، این پیر یعنی صلوات. یعنی حتی مردن و جسد او هم رحمت‌آفرین است. یعنی جریان رحمت که توسط یک سری انسان بر بقیه نازل می‌شود. حرکت حضرت امام (ره) واقعا عجیب بود و درس بزرگی به ما داد (کاش ما که سرمان در کتاب است بیشتر بفهمیم) علمی که نتواند مصونیت به آن شهر بدهد این علم نیست، شما می‌توانید براساس صلوات بگویید که این علم نافع است یا نه. به هر حال مومن باید در صحنه و جنگ باشد. خط مقدم باشد. یعنی بچه‌ی من دست امام زمان (عج‌الله) را باید از دستان من بفهمد، نباید انتظار آن دست مبارک را داشته باشد، ما همه را به آن دست دلالت می‌دهیم و خودمان خوش اخلاق نیستیم، مثل اینکه موسی (علیه‌السلام) تو و خدایت با هم بروید جنگ کنید، این نگاه به امام زمان که بیاد و با خدایش جهان را فتح کند دقیقا چنین نگاهی است.

(۲) ارتقا توان برای هدایت: (جایگاه مومنین در دریافت این هدایت) آیا هر مومنی صلوات بفرستد این هدایت را دریافت می‌کند؟ تلاش برای یادگیری روایات داشته باشید (فلان عالم تمام روایات بحارالانوار را به صفحه حفظ می‌کرد). قبلا که اردو می‌بردیم ما بیشتر از ۵۰ نفر اردو نمی‌بردیم، یک دفعه به خودم گفتم که منفعت ۵۰ تا بیشتر است یا ۴۰۰ تا ۱۰۰۰ تا و خلاصه شروع به پژوهش کردم و در یک اردوی ۱۰۰۰ نفری شرکت کردم و به عنوان یک انسان عادی و ناظر بودیم دیدم که برخی از مناسک فقط با ۱۰۰۰ نفر امکان پذیر است، یک دعا کمیل و زیارت متفاوت. وقتی جمعیت اردو چنین شد ماهیت اردو متفاوت است. جمعیت خودش کارایی خاص خودش را دارد. ما یک موقعی باید متوجه این شویم که اگر به حد نصاب عددی نرسیم خیلی از فیوضات الهی نازل نمی‌شود. این موضوعی که می‌گوییم دقت کنید: مثلا اعتکاف ۲۰۰۰ نفره جوش متفاوت است. بعد دیدم که این فکر در علمای قبل بوده است و مسجد به گونه‌ای ساخته می‌شده است که اگر کل محله یا شهر جمع می‌شدند در آن مسجد جای می‌گرفتند و محله را تحت تاثیر قرار می‌داده است و اهل تسنن از چنین شگردهایی در حال حاضر انجام می‌دهند. یک سری

ابداعات ظریف و جالب و دقیق انجام می‌دهند که ایمانی راسخ درشان نشان می‌دهند هر چند که یک سوتی‌هایی دارند و خدا و اهل بیت (علیهم‌السلام) بی‌کار نشسته‌اند ولی خب به چشم نمی‌آید و باید از غیب خبردار شویم. ولی مهم این است که او کار خودش را خوب انجام داده است و اگر کسی بخواهد تشیع را در سیستان و بلوچستان ترویج کند با دو دو تا چارتا غیر ممکن است. به میزان مراجعه به امام فیوضات و رحمتش بیشتر می‌شود. امام جای خالی علمی ندارد که بخواهد پر شود، میزان جریان علم در جامعه در امام بهجت و شادی ایجاد می‌کند. به خاطر همین اگر شما دست یک کافر را گرفتید و مومن کردید امام خوشحال می‌شود یعنی این طور نیست که برای امام بالسویه باشد. این خرسندی از باب این نیست که نقصی در آن‌ها به کمال تبدیل شود بلکه جنسش فوق الرضا است. این منفعتی است با رویکر به آن مومن. مورد اول رویکردش به دستگاه هدایتی امام است و مورد دوم رویکردش به ارتقا مردم در فهم هدایت است و یکی از مقاصد ما در انجام خیر خشنودی اهل بیت (علیهم‌السلام) است بالاخص آن‌ها که فضایشان عاطفی می‌شود و برایشان مهم است که پدرشان از آن‌ها راضی باشد و لبخند پدر برایشان از کار مهم‌تر است و بعضا لبخند ملاک است. اینکه حضرت آقا در درس خارجشان حدیثی فرمودند که کار سخت‌تر را انجام می‌دهند برای برخی مهم است که کاری که انجام می‌دهند سخت است یا نه؟

۳) **قسمت مهمی که در صلوات است و در صلوات‌های تفصیلی آمده است:** جایگاه غیر مومنین به نسبت هدایت محمد و آل محمد، انواع انحراف‌ها به نسبت محمد و آل محمد و ضررهای فقدان صلوات بر محمد و آل محمد.

بخش لعن‌ها همه در این قسمت جای می‌گیرد، اگر در ذهن شما صلواتی است که در آن لعن نیست، صلوات نیست. در روایاتی آمده است. عمل لعن این است که هر کاری که سنخیتی با ایشان ندارد از صحنه‌ی زندگی خارج شود و خیلی با این دید صحنه‌ی زندگی ما طهارت پیدا می‌کند. دشمن اهل بیت (علیهم‌السلام) یعنی غیبت و دشنام و طعنه و ...

اگر کسی در حال صلوات فرستادن دشنام داد، یعنی ذکر و عادت بوده است و فایده نداشته است.

مثال: خیلی پایین این است که رهبری ۴ فرماندهی قابل داشته باشد که در عرصه‌های مختلف فرهنگ و اقتصاد و ... ، فکر کنید ۱۰ فرمانده داشته باشد، فکر کنید هیچ چیزی نداشته باشد. در شأن ولایت ایشان هیچ تاثیری نخواهد داشت ولی در کارکرد ولایت بسیار تاثیر می‌گذارد. اگر فرماندهی فرهنگی مثل سردار سلیمانی داشتیم خیلی

کارکرد ولایت بهتر انجام می گرفت. چند تا از چنین سرداری وجود دارد. کارکرد هدایتی ولایت فقیه را چه کسی باید بالا ببرد؟ خودش ببرد بالا یعنی چه؟ من و شما باید علم و عملمان را بالا ببریم و الحاقمان توسط نیروهای غیبی انجام خواهد گرفت. مثلا کار امروز ما مانور پژوهشی بود. شما سطحان را بالا بیاورید و سطوح بالا همدیگر را پیدا خواهند کرد. نگران نباش که کسی ما را نمی بیند. تو بیا بالا. کار نقشه کشی برای حوزه های فرهنگی بسیار قابل توجه است. یک نصفه ای این نقشه ها کارهای فرهنگی را تا چند ماه جلو می برد. برای اجرای برنامه نیاز به دستگاہ و شبکه داریم. نگویید که چرا صدا و سیما این گونه است وقتی واردش می شوید می بینید که این گونه هم نیست. برنامه ی کودک هم به این راحتی امکان پذیر نیست، این که فیلمنامه به سناریو و تدوین برسد راحت نیست. ما از عمل بسیار فاصله داریم.

## انواع صلوات

انشاءالله در صلوات هایتان توجه کنید:

➤ **صلوات حاجت:** صلواتی که می فرستید جلو، تا حاجتان برآورده شود، صلوات های کار راه اندازند. قفل

باز کن هستند. در روایات است که همه ی صلوات هایی که با حاجت بیان شود صلوات حاجت است.

➤ **صلوات توسل:** ما کاری به حاجت نداریم و دلمان می خواهد که به سعادت و عاقبت بخیری برسیم،

حاجت تفصیلی نداریم مثل دعای توسل که نمی گوییم چه کار کن و می گوییم یا وجیها عندالله اشفع لنا

عندالله. صلوات را با توسل ممزوج می کنیم.

➤ **صلوات تقرب:** هدف و موضوع تقرب به خداست و صرف شفاعت و حاجت نیست، دستیابی به عنایت

خاص برای قرب بیشتر است. قرب این جا با قربی که در ذهن ماست مقداری فرق دارد. قرب اینگونه است

که من کاری انجام می دهم که به خدا نزدیک تر شوم. تقرب و توسل در ادعیه متفاوت است. مثلا ما

می دانیم که اهل بیتی (علیهم السلام) داریم که شفا دهنده اند پس من بچه ام را به آنها می سپارم که می شود

صلوات حاجت، گاهی می گوییم آقا جان شما به خدا بگو که ما ایمانمان بهتر شود و به سعادت برسیم و مطلق علم

را به ما بده که می شود صلوات توسل، در تقرب تنها نزدیک شدن به او مهم است، باز هم منی هست که می خواهد

نزدیک شود.

➤ **صلوات خلوص:** دیگر من هم نیست.

➤ **صلوات خاص:** صلوات خدا بر آن‌هاست. برخی صلوات‌ها را ما می‌فرستادیم و برخی صلوات‌ها را خدا می‌فرستد که در دعای آل یاسین است که سلام خدا بر ایشان.

البته همه‌ی این‌ها یکی است ولی یک تمایزاتی دارد.

من هم نتوانستم تعریف متمایز بدهم ولی ملائک برای هر کدام گذاشتم. وقتی از این جهت که خدا امر به صلوات کرده و مومنین صلوات می‌فرستند (ان الله و ملائکة...) که امر خداست صلوات توسل است. زمانی که قرار شد برای صلوات حالت بدهم مثل صلاه نامیه که می‌شود صلوات تقرب.

صلوات تامّ تمام این‌ها را دارد و این از جذابیت‌های ادعیه و اذکار تام است.

تقرب زمانی است که صلوات امکان جولان پیدا می‌کند، انعطاف‌های مختلف پیدا می‌کند مثلاً میلش به بی‌نهایت معلوم می‌شود و نظام معرفتی‌اش فعال می‌شود. اگر به خودش و معرفت خودش دقت کرد تقرب است. نوع چهارم این است که از خودش فراتر می‌رود و صلوات را از ناحیه‌ی عباد و ائمه می‌گوید.

نکته: یک روایتی به ذهنم رسید که برخی قول داده بودند.

### **بحث زیارت:**

صلوات به وسیله‌ی زیارت به صورت رسمی تبدیل منسک می‌شود. نماز عبادت است و شبیه به منسک می‌شود ولی خود منسک نیست.

صلوات با انواع صلوات و احکامش شبیه عبادت می‌شود.

صلوات با زیارت منسک می‌شود (زیارت یعنی رفتن سر قبور)

یک مرتبه از نماز هم از جهت ساختاری پیشی می‌گیرد (کاری به ثوابشان ندارم و تنها از جهت ساختاری گفتم) زیرا یک امر مجرد دعایی است که تبدیل به منسک می‌شود.

این روایت را به مطالب قبل وصل کنید و جدا و متصل شنیدن آن منافع مختلفی دارد.

أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَ الْحَدِيثَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: دَخَلَ حَنَانُ بْنُ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيُّ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ يَا حَنَانُ بْنُ سَدِيرٍ تَزُورُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فِي كُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً قَالَ لَا قَالَ فِي كُلِّ شَهْرَيْنِ مَرَّةً قَالَ لَا قَالَ فِي كُلِّ سَنَةٍ مَرَّةً قَالَ لَا - قَالَ مَا أَجْفَأَكُمْ لِسَيِّدِكُمْ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَلْبُكَ الزَّادُ وَ بَعْدُ الْمَسَافَةُ - قَالَ لَا أَدُلُّكُمْ عَلَى زِيَارَةِ مَقْبُولِهِ وَ إِنِ بَعْدَ النَّائِي قَالَ فَكَيْفَ أَزُورُهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ اغْتَسِلْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَوْ أَيَّ يَوْمٍ شِئْتَ وَ الْبَسْ أَطْهَرَ ثِيَابِكَ وَ اصْعَدْ إِلَى أَعْلَى مَوْضِعٍ فِي دَارِكَ أَوْ الصَّخْرَاءِ وَ اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ بِوَجْهِكَ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ أَنَّ الْقَبْرَ هُنَاكَ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ ثُمَّ تَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ وَ ابْنَ مَوْلَايَ وَ سَيِّدِي وَ ابْنَ سَيِّدِي السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ الشَّهِيدَ بْنَ الشَّهِيدِ وَ الْقَتِيلَ بْنَ الْقَتِيلِ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَنَا زَائِرُكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بِقَلْبِي وَ لِسَانِي وَ جَوَارِحِي وَ إِن لَمْ أَزُرْكَ بِنَفْسِي مُشَاهِدَةً لِقَبْرِكَ فَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا وَارِثَ آدَمَ صِفْوَةَ اللَّهِ وَ وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ وَ وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ - وَ وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ وَ وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ وَ وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ وَ نَبِيِّهِ وَ رَسُولِهِ وَ وَارِثَ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثَ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَلِيفَتِهِ وَ وَارِثَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ وَارِثَ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَيْكَ وَ جَدَّدَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ - أَنَا يَا سَيِّدِي مُتَقَرِّبٌ إِلَى اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ إِلَى جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ وَ إِلَى أَبِيكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى أَخِيكَ الْحَسَنِ وَ إِلَيْكَ يَا مَوْلَايَ فَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ بِزِيَارَتِي لَكَ بِقَلْبِي وَ لِسَانِي وَ جَمِيعِ جَوَارِحِي فَكُنْ لِي يَا سَيِّدِي شَفِيعِي لِقَبُولِ ذَلِكَ مِنِّي وَ أَنَا بِالْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكَ وَ اللَّعْنَةِ لَهُمْ وَ عَلَيْهِمْ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكُمْ أَجْمَعِينَ فَعَلَيْكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ رِضْوَانُهُ وَ رَحْمَتُهُ ثُمَّ تَحَوَّلَ عَلَى يَسَارِكٍ قَلِيلًا وَ تَتَحَوَّلُ [تَحَوَّلُ] وَجْهَكَ إِلَى قَبْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ هُوَ عِنْدَ رَجُلٍ أَبِيهِ وَ تُسَلِّمُ عَلَيْهِ مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ ادْعُ اللَّهَ بِمَا أَحْبَبْتَ مِنْ أَمْرِ دِينِكَ وَ دُنْيَاكَ ثُمَّ تُصَلِّيْ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ فَإِنَّ صَلَاةَ الزِّيَارَةِ تَمَانُّ أَوْ سِتُّ أَوْ أَرْبَعٌ أَوْ رَكَعَتَانِ وَ أَفْضَلُهَا تَمَانُّ ثُمَّ تَسْتَقْبِلُ نَحْوَ قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ تَقُولُ أَنَا مُودِّعُكَ يَا مَوْلَايَ وَ ابْنَ مَوْلَايَ وَ يَا سَيِّدِي وَ ابْنَ سَيِّدِي وَ مُودِّعُكَ يَا سَيِّدِي وَ ابْنَ سَيِّدِي يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُودِّعُكُمْ يَا سَادَاتِي يَا مَعَاشِرَ الشُّهَدَاءِ - فَعَلَيْكُمْ سَلَامُ اللَّهِ وَ رَحْمَتُهُ وَ رِضْوَانُهُ وَ بَرَكَاتُهُ.<sup>٥٠</sup>

<sup>٥٠</sup>. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٩٨، ص: ٣٦٨.

آیا تو ایی عبدالله(علیه السلام) را در هر ماه زیارت می کنی؟ آیا دوماه یک بار زیارت می کنی؟ (این درحالی است که او مدینه بود) گفت: نه. گفتند: چقدر شما به سیدتان جفا می کنید. گفت: آقا جان حساب هزینه و طول مسافت را چه کار کنیم؟ امام(علیه السلام): می خواهی یک منسکی به شما یاد دهم؟ (این ها کار منسک است. اشکالی ندارد که در دلتان بگویی ولی منسک یعنی باید آداب داشته باشید و مثلا غسل جمعه کنید). غسل کن در روز جمعه یا هر روزی که دلت خواست (مثلا ترکیه است و جمعه اش سرکار است و این یعنی ۱۴۰۰ سال بعدش را دیده است)، لباس مناسب زیارت بپوش، طهارت داشته باش. (منسک مثل عمره می شود). در یک موضع بلند برو و احساس کن که قبر همان جاست (اینقدر باید سیستم خیالت را بیروانی که همان کاری که در زیارت انجام می دهی اینجا قرار بده مثل کلیپی که ۳ بعدی حرم امام رضا(علیه السلام) را می دید و چگونه آشفته شده بود). و قول خدا تبارک و تعالی چنین است که فاینما تولوا فثم وجه الله و سپس بگو... . منسک نمود بیرونی دارد. مراسم داشته باشد. نماز جمعه منسک است و می گویند حج فقرا است.

ادامه ی روایت: کمی آن طرف تر برو. سمت چپ و راست و... و نماز زیارت بخوان یا ۸ رکعت و یا ۶ رکعت. برگرد به سمت قبله و الی آخر.

برخی روایات را نمی دانم که چرا بالا نیامده که آیا به خاطر ظرفیت جامعه بوده یا نه؟! ولی روایت می آید و با تقویت خیال چنین عملکردی انجام می دهد. به خاطر همین چون این روایت از معصوم(علیه السلام) و سید بن طاووس نقل شده است اتکای فردی کافی است و نمی توانیم بگوئیم اردو می بریم و این منسک را انجام می دهیم. منسک عبادتی است که برای انجام آن شما به مراسم اتکا می کنید.

اعتکاف یک منسک است، روزه و نماز و وقوف در مسجد را که عبادت است در یک جا می ریزد و آن ها را تبدیل به یک مراسم می کند و برایش احکام می گذارد مثلا خرید و فروش حرام است، خروج از وقوف مجاز نیست و .... نماز منسک هست به خاطر اینکه انواع اذکار و طهارت را مثل آشپزی تلفیق می کند و می توان به آن منسک گفت.

روزه را نمی توان منسک گفت، مناسک حالت مراسم دارد و به سمت اجتماعی بودن می رود. روزه می گیرید عبادت است ولی نماز عید فطر منسک است، شما فطریه می دهید، خطبه می شنوید، با پای پیاده می روید و ... و در مناسک نوعا حرکت ها اجتماعی است. مثلا کسی می گوید که چه مشهد خوبی بود که خلوت بود و این چه حرفی است که می گوید مشهد باید شلوغ باشد. ماه رجب ماه زیارتی مشهد است و باید همه جمع کنید و بیاید مشهد یعنی

باید در منسک شلوغی و هیمنه و هم‌گرایی و همدلی ببینید. اربعین باید بروید کربلا که منسک را ببینید. کسی می‌گوید که من همیشه مواقع خلوت می‌روم زیارت می‌گویم خوب است چون موقع خلوت هم باید شلوغ شود. یکی از ثواب‌های نمازهای فریضه حج است. می‌خواهد بگوید معامله‌ای که با نماز می‌کنید باید معامله با حج باشد و به اندازه‌ی یک حج برایش برنامه‌ریزی کن و احساس کن که بعد هر نمازی باید برای دیگران سوغات بیاوری. چون حج رفتی. باید با نمازها معامله‌ی حج کرد. مثلاً بعد نمازش شکلاتی به اطرافیانش بدهد به عنوان سوغات نمازش.



برای اینکه ان شاء الله ما هم در ثواب معتکفین سهیم باشیم و از فیوضاتشان بهره مند شویم **صلوات**

برای اینکه معتکفین هم از ثواب جلسه‌ی ما بهره مند شوند **صلوات**

برای اینکه همه‌ی ما از ثواب عبادات امام زمان (عج الله) بهره ببریم **صلوات**

قبل از اینکه شروع کنیم، خوب است نکته‌ای راجع به دوربین مطرح بشود. دوربین برای مدرسه‌ی تبلیغ است و غرض از خریداری آن استفاده‌ی بچه‌هایی است که بتوانند کلیپ و فیلم بگیرند و این دوربین دارای امکانات خوبی است.

کتاب‌های قبلی مدرسه خیلی مهم نبودند ولی کتاب‌هایی که از این به بعد توسط دوستان نوشته می‌شود خوب است که به صورت مهارتی فیلم‌هایی هم نشان دهند مثلاً بازی خلاق با کودک را کنار کتاب و تدوین کتاب با فیلم هم نشان دهند و این خلاقیت مردم را راغب به کتاب خواندن می‌کند. شاید کسی ایده‌ی خاصی برای کتاب خاصی یا کتاب خودش دارد بداند که چنین طرح و برنامه‌ای هم هست.

برای اینکه به نحو احسن بتوانیم از تکنولوژی استفاده کنیم **صلوات**

\*\*\*

موضوع ولایت موضوع بسیار مهمی است و ما در جلسات متنوع به صورت‌های مختلف مباحثی را گفتیم مثلاً سوره‌ی مبارکه‌ی نساء که خوانده شد. ارتباط ولایت با دین و صلوات و صلوات به نظر ما باید حتماً نیم‌نگاهی به آن شود و از آن سرسری نباید رد شد.

پاسخ اجمالی به این بحث چنین است و باقی به کسانی که دوست دارند کار کنند واگذار می‌شود.

اگر سوره‌هایی که به شما نشان می‌دهم را ابتدایشان را نگاه کنید و پیگیری کنید خوب است:

سوره‌ی صافات درباره بحث صفاً است و چینی در آن وجود دارد همچنین افرادی که براساس آن چینی ماموریتی به عهده دارند. زاجرات و تالیات دو کار صافات است؛ یکی کار بازدارندگی و زجر است و دیگری تلاوت ذکر.

اگر سوره‌هایی که با او قسم آمده است را بخوانید می‌توانید یک نظام ولایی را ترسیم کنید.

**سوره‌ی ذاریات:** جواب قسم «الهکم اله واحد» است. بحث وعده‌ی صدق است.

در هر سوره قسم‌ها و جواب قسم‌ها متفاوت و باهم سنخیت دارد.

متقابلاً ذاریات و حاملات و جاریات و مقسمات امر. در اینجا به جای تلاوت ذکر تقسیم امر آمد است و همه‌ی این‌ها مراتب و مراحل دارند و همین‌طور یک نتیجه‌ای دارند. وقتی با دقت نگاه می‌کنید می‌بینید که موضوع ولایت همین موضوع است یعنی ولی و پشت یک دیگر درآمدن. هم بحث تابع و هم بحث متبوع است. در هر یک از این‌ها (ذاریات و حاملات و جاریات)، تقسیم امر و تلاوت ذکر این‌ها به صورت مجزا مراحل را برای رسیدن به مقصد ذکر کرده است. مجموع این موارد می‌شوند «منظومه‌ی ولایت» که سمت و سوی آن هدایت است و با کارکرد هدایت است.

اگر کسی حوصله‌اش را داشته باشد می‌تواند مطالب زیادی را از آن‌ها استخراج کند.

ذاریات و حاملات و جاریات مقدمه‌ی مقسمات امر است.

در نظام ولایت روابط و مقاصد و نتایج و مراحل و وعده‌ها مهم می‌شود. وعده یعنی قابل پیش‌بینی بودن اتفاقات. وعده کلمه‌ی مهمی در نظام ولایت می‌شود. بحث دین هم به خاطر اینکه همه‌ی این‌ها چارچوب پیدا می‌کنند و به شکل برنامه و ظهور نتیجه است با ولایت مرتبط است. دو روی یک سکه‌اند. یک طرف تالی و مقسم است و یک طرف دیگر برنامه و چارچوب و خضوع است. دین بیشتر نگاه آشکار شدن و ظاهر شدنی است ولی در ولایت به مراحل واقع شدن هم نگاه می‌شود.

در سوره‌ی مرسلات که سوره‌ی بعدی است و این‌ها سوره‌های بی‌نظیری است که باید خوانده شود. در این سوره القای ذکر داریم، تلاوت ذکر نداریم. بحث «توعدون لواقع» مهم می‌شود. در جواب قسم‌ها وعده مهم می‌شود و همان بحث قیامت است و اگر کسی بخواهد مفهوم ولایت را بررسی کند یک رکنش توحید و یک رکنش نبوت و یک رکنش معاد می‌شود. البته توحیدش یک توحید تفصیلی است. نبوتش تفصیلی و با تلاوت و القای ذکر است.

وقتی شما این ماژیک را در گرانیگاهش بگذارید و یک مقداری به سمتی مایل شود قطعا می افتد. وعده جایگاهش تبیین قوانین است مثلا شما می گوید که آب در ۱۰۰ به جوش می آید پس بنابراین شما سماور اختراع می کنید.

وعده در نزد ما یعنی نسیه. یعنی کاری که بعد اتفاق می افتد. وعده در نزد خدا یعنی قطعی التحقق عند طی مراتب و مراحل. یعنی هر کسی آدم شود، آدم می شود و تا آدم نشود آدم نمی شود. هر کسی راست بگوید، راست می گوید. البته برخی وعده‌ها این گونه است که از حمل اولیه شروع می شوند و هر چیزی وعده‌اش بودن خودش است یعنی اگر بودی بودی و اگر نبودی نبودی. اثبات نظام علیت و اسباب و اقتضائات چنین حمله را شامل می شود.

اگر کسی دوست داشته باشد می تواند وعده را از سوره‌ی مبارکه‌ی روم کار کند. ساختار وعده همان ساختار دین است و ساختار دین همان ساختار ولایت است. وعده جزء مولفه‌های اصلی قرآن است و جزء ۱۰ مولفه‌ی اصلی قرآن است.

یک مانعی وجود دارد که نمی وانم این مطالب را تفصیلی بگویم و بحث ولایت حداقل باید ۳۰-۴۰ جلسه گفته شود و مولفه‌هایش باز شود. به صورت اجمالی مراحل و مراتب و مقاصد و نتایج است.

آیا شیطان هم نظام ولایی دارد؟ بله. البته نظام ولایی شیطان تحت اراده‌ی خداست و استقلال ندارد و آن هم مراتب و مراحل و مقاصد و نتایج دارد و یک نفر یکپویی بد نمی شود و رتبه رتبه بد می شود. اول می گویند یک تخم مرغ بدزدد و کم کم بیشتر می شود. انسان‌ها گام گام در مسیر شیطان پیش می روند.

در مورد هدایت نیز چنین است و انسان‌ها خرد خرد باید پیش بروند. اسباب دارد. دعا کنید که موضوع ولایت برای همه‌ی ما باز شود.

موضوع ولایت برای ما یک کلمه‌ی متشابه شده است مثل کتاب است. ولایت پدر، همسر، خدا، امام جماعت مسجد و غیره همه ولایت هستند ولی رقیق و غلیظ دارند. ولایت پدر بر فرزند هم مراتب و مراحل و مقاصد و نتایج دارد. مثلا هیچ پدری نمی تواند کاری خارج از حدّ کودکش به او بسپارد.

در سیاق و قالب ظاهری سوره‌ها، یک نظم مفهومی وجود دارد. حضرت علامه برای حروف مقطعه و ارتباطشان با فواتح سور در ذیل آیات سوره شوری مطالبی بیان کرده است.

اگر سوره‌ای، فاتحه‌اش با سوره‌ای دیگر یکی باشد و موضوع یکی از آن‌ها ولایت باشد فرض می کنیم که این سوره‌ها همه موضوعشان ولایت است و می رود به دنبال بررسی واژه‌های مشترک سوره‌ها و هر چند ممکن است که

بگوید سوره‌ی عادیات زیاد با مفاهیم سایر سوره‌ها باز نمی‌شود می‌گوییم مشکلی نیست و واژه‌های مشترک را بررسی کنید و به انطباق سوره‌ها پردازید.

در همه‌ی این سوره‌ها مولفه‌ی جریان است و با «واو» و «فاء» آمده‌اند و این نشان از مرتبه و مرحله دارد.

حضرت علامه غیر از واژه‌ی عادیات تمامی مفاهیم را در این سور بدون استثنا به ملائکه نسبت می‌دهند و ملائکه را علمدار تحقق هر امری می‌داند.

سوره‌ی مرسلات، ارسال پیاپی و نشر و القا است. ارسال پیاپی و شدت سرعت و نشر و جداسازی و القای ذکر است. جداسازی و فرق یعنی مرتبه‌بندی است.

ترتیب سوره‌ها هم مهم است اول صافات و بعد ذاریات.

ذاریات، راجع به برانگیزاندن، حمل یک پیام قابل اتکا و جریان به سهولت و تقسیم امر. اینجا برانگیزاندن و یک عامل برانگیختگی مهم می‌شود.

هر کدام که دسته‌اش را بررسی کنید، می‌بینید که هیچ امری در نظام عالم اتفاق نمی‌افتد مگر اینکه مردم را برانگیزانید و این در نظام ولایی شیطان هم هست.

سوره‌ی مرسلات؛ هم چنین شد. اصلاً جاریات یسر یعنی این که هزینه کردن برای رسیدن به یک مقصدی را، آسان می‌کند و دشمن هم اگر بخواهد دشمن‌سازی کند هزینه را به سود نزدیک می‌کند.

یعنی هر کدام از سوره‌ها ولایت را کامل توصیف می‌کنند ولی از منظرهای مختلف. ولی هر کدام کامل هستند.

سوره‌ی نازعات؛ هم نزع و نشط و ... است و ارتباطات واو و فاء بسیار مهم می‌شود. نزع کردن به سختی است. نشط به راحتی. از نظام ادبی همین قسم‌ها می‌توان جدا بودن و یا پیوستگی را فهمید. النازعات و الناشطات و السابحات می‌توانند جدا باشند ولی والسابقات نمی‌توانند جدا باشند و باید به یکی از قسمت‌های قبلی وصل شود. یک مسیر نزع داریم و یک مسیر نشط و یک مسیر سبح (یک مسیر مستقیم بدون هیچ کجی) و بعد سبق می‌آید که می‌توانید بگویید هر کدام از موارد قبل می‌توانند مجرای سبق و تدبیر امر شوند.

منظورمان این است که:

➤ انواع نظامات ولایی را در سوره‌ی نازعات می‌خوانید.

- در سوره‌ی مرسلات ساختار جریان‌سازی ولایت را می‌خوانید.
- ساختار به منفعت رسیدن ولایت را در سوره‌ی صافات می‌خوانید.
- ساختار انگیزشی و برانگیختن و تهیه‌ی مقدمات تا رسیدن به مقصد (شرح فرایند) را در سوره‌ی ذاریات می‌خوانید.

➤ نظام اجرایی ولایت را در سوره‌ی عادیات می‌خوانید، یعنی برای اینکه ولیّ خدا فوسطن جمعا باشد باید عادیه باشد. نظام اجرایی روی ولیّ خداست و انقلاب‌کننده است که می‌تواند همه را به هم بریزد. موریه یعنی تحریک‌کننده است. عادیه هم یعنی سرعت زیاد دارد و سبقت‌گیرنده است. کلمات سوره‌ی عادیات وصف واژه‌های سابق بالخیرات را با نگاه ولایی مطرح می‌کند.

در هر کدام از سوره‌ها شرایط تبعیت از ولیّ آمده است و در عادیات نباید کنود باشد.

در عادیات مراحل را می‌رساند، و فوسطن به جمعا می‌تواند مرتبه را بگوید.

بروز هر مرحله وابسته به مرتبه است. نوعا آن‌هایی که مقاصد و نتایج دارند حالت مرتبه‌ای دارند.

در واقع در نظام ولایی شیطان هم انسان‌های نترس و بی‌باک هم داریم.

در قرآن وقتی وعده‌ها گفته شود سیر تحقق وعده هم گفته می‌شود. بیان قانون است و نه اینکه همین الان محقق شده است. می‌گوییم که اگر با این شرایط اجرا شود قطعا محقق می‌شود. در زندگی روزمره بسیار داریم مثلا یک دانشجوی پزشکی که به دانشگاه راه پیدا می‌کند به او می‌گوییم خانم دکتر. حسّ وعده و تحقق وعده‌ها موجب دست‌زدن به کارهای متعدد است و اگر حسّ وعده را نداشته باشید به هیچ‌کاری دست نخواهید زد مثلا اگر کسی که غذا نخورد و انتظار سیر شدن داشته باشد حتما گیر خواهد کرد.

مثلا می‌گویند اگر کسی ۱۱ قل هو الله در صبح بخواند دچار مکر و کید و گناهان مختلف نمی‌شود و انسان این کار را انجام می‌دهد و باور می‌کند. البته بستگی دارد که از چه کسی شنیده باشد. یکی از موضوعات ایمان، ایمان به وعده‌هاست مثل ایمان به رسل و ایمان به معاد. ایمان به وعده‌ها را از ۷ سال اول می‌توانید به کودکان آموزش دهید و این آموزش همان آموزش آخرت‌گرایی است. شما چگونه می‌توانید یک کودک ۴ ساله را آخرت‌گرا کنید؟ او مفهوم قبل و بعد را می‌فهمد، نظام‌مند توصیف کردن قبل به بعد موجب فهم آخرت می‌شود. البته قبل و بعد دنیا‌گرایی هم داریم که مورد تایید نیست.

بشارت برای انتهای وعده است و انذار برای ابتدای وعده است و برخی انذار و بشارت را به معنای ترس و خوشحال کردن می‌دانند ولی انذار به معنای تهییج کردن برای یک وعده است، وقتی حرکت کرد و به مقصد نزدیک شده بود بشارت می‌شود. انذار و بشارت گاهی یکی است در دو زمان، مثلاً انذار به کسی که درس نمی‌خواند این است که اگر درس بخوانی قبول می‌شوی، تا زمانی که حرکت هم می‌کند انذار شده است ولی وقتی نزدیک موفقیت می‌شود صبر و بشارت برای هدف است.

در واقع انذار و بشارت دو چیز نیست. بشارت خبر از ارزیابی خوبی است که رسیدن به مقصد را پیش‌بینی می‌کند یعنی اگر چنین بروی حتما خواهی رسید.

طبق روایت است که اگر روایتی به شما رسید و «من بلغ» بود که راجع به ثواب قرائت است به آن عمل کنید و در آن کند و کاو نکنید. مثلاً ۲۰۰۰ روایت داریم که سند هم ندارند ولی ثواب دارند. پس اگر رسید اعتماد کنید.

تجربه‌ی شخصی خودم در مواجهه‌ی با این سوال این است که به هر حال خدا هوای اهل بیت (علیهم‌السلام) را دارد. گفتند کسی که نماز غفیله را بخواند گناهانش بخشیده می‌شود؛ اگر در سپاه مقابل امام حسین (علیه‌السلام) کسی می‌گوید که من نماز غفیله خواهم خواند ولی توفیق آن را تا آخر عمر نداشت و اگر شخصی در جایی بگوید سوره‌ی قل هو الله را خواهم خواند هر چند که زیاد آن را نفهمم آنگاه است که دریافت توفیق مهم می‌شود. جهان بدجور صاحب دارد و اینطور نیست که کسی ۱۱ قل هو الله بخواند و در کید شیطان باشد مگر اینکه تعمد در ظاهرسازی داشته باشد و یا اینکه مکانیکی شده باشد و ایمان نداشته باشد. در غیر این صورت من ندیدم که کسی بتواند بدون توفیق بخواند.

وقتی می‌گوید که «ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا» محذوفات دارد که کسانی بودند که استقامت کردند و ملائکه برایشان نازل می‌شود ولی نمتوجه نمی‌شوند. خب متوجه نشوند.

مثلاً کسی کنار من ندر اتوبوس شسته و در راه رسیدن به مشهد هستیم و او می‌گوید که کی می‌رسیم؟ نمی‌رسیم؟ ولی من می‌دانم که می‌رسیم، تفاوت ما در این خوش‌بودن است.

هر کسی می‌خواهد خوش باشد صلواتی بفرستد.

بحث ولایت در کجای سوره‌ی ماعون قرار می‌گیرد؟

ولایت مراتب و نظامات و جریان و مراحل دارد. همه‌ی سوره‌های قرآن یک بیانی از اجرایی شدن ولایت الله و البته تبیین ولایت مقابلش است. منتها هر کدام یک قسمتی از این شئون را فعال می‌کنند. اینکه هر سوره کدام صحنه و عرصه را نشان می‌دهد و بستر ولایی چگونه است و در این بستر می‌آید خروج از بستر ولایت الهی را نشان می‌دهد. سوره‌ی ماعون می‌گوید هستند کسانی که به ظاهر در ولایت خدا هستند ولی در باطن در ولایت نیستند، یعنی به نوعی کشف و آشکارسازی می‌کند.

چگونه می‌توان این کار را فهمید؟

(۱) از بحث دین روی تکذیب می‌برد.

(۲) بحث نماز و بحث سهو

(۳) بحث روابط اجتماعی و عدم توجه و اهتمام به ایتمام و مساکین.

و ما گفتیم که یک بحث معرفت و یک بحث ذکر و یک بحث ولایت است.

روایات مختلفی را می‌توان سرچ کرد که این روایت را می‌توانید ببینید که از ولایت ما خارج است. «لیس منا...».

پس می‌آید خارج شدن از ولایت الهی را نشان می‌دهد و می‌توانید آسیب‌شناسی کنید و یا جزئی‌تر هر کدام را آسیب‌شناسی‌تر کنید و بگویید که هر قسمت روی کدام قسمت ولایت دست می‌گذارد، صافاتی یا ذاریاتی و یا عادیاتی و غیره است که به نظر می‌رسد ذاریاتی است و نماز و روابط هر کدام ابزار دستیابی به حقیقت است و خودشان اسباب هدایت‌اند و ممکن است که کسی فقط از این ناحیه بالا برود.

از هر کدام که بتواند پله‌ی ترقی پیدا کند به حقیقت ولایت الهی رسیده است.

طبق این مورد برای هدایت و قرار گرفتن در ولایت الله دیگران نقش اساسی پیدا می‌کنند. این که می‌گوییم معنای ولایت است و از ولی می‌آید یعنی تو تنها نیستی، تو با دیگرانی و دیگران نقش اساسی پیدا می‌کنند و در این بین یتیم و مسکین برای فرد فرستاده‌ی خداست تا او را به ولایت الهی ملحق کند.

در ولایت روابط و رابطه‌ها مهم می‌شود و هر کسی هم فرستاده‌ی خداست.

این حرف بزرگی است که انسان منتظر رسول و فرستاده‌ی خدا باشد یعنی مسکین و یتیم را رسول الله بگوید. آدم تشنه برای وصل یتیم و مسکین هم برایش رسول الله می‌شود.

خیلی این‌ها از منت و فضل الهی است. شاهکار الهی است که ساختاری موجود است که، آن‌هایی که پایین‌تر از شما در جامعه‌اند برای شما رسول خدا شوند و این درس کرامت است و شما بایستی به دید رسول به آن‌ها نگاه کنید.

شرایط تربیتی اجازه نمی‌دهد که دست و پای رسول خدا را ببوسیم. ولی باید نهایت تواضع را داشته باشیم. دیده‌ایم برخی نمی‌توانند فقیر را به خانه‌ی خود دعوت کنند و نمی‌توانند که هم سفره‌ی با او شوند.

یکی از خصوصیات که سلمان را سلمان کرد این بود که دوست داشت با فقرا نشست و برخاست کند نه اینکه آرزو کند فقیری فقیر باشد ولی عاشق رسول خدا (صلی الله) بود.

نظام ولایی در سوره‌ی ماعون ۱۸۰ برعکس می‌شود. نه تنها منع ماعون نمی‌کند بلکه آن‌ها را به عنوان سبب اتصال خود به ولایت الله می‌پذیرد.

خدا کند این روحیه را پیدا کنیم. در همه‌ی ما روحیه‌ی کبر است که تنها با این راه شکسته می‌شود. کبر و حسد و بخل را تنها با این سیستم می‌شود شکست و به هیچ‌وجه نمی‌توان از این ۳ صفت در امان بود.

مصادیق منع ماعون را پیدا کنید. باید رفتن به مناطق محروم از آرزوهایتان باشد. همان‌طور که رفتن به اعتکاف آرزویشان است. باید با اشتیاق و با نیاز به مناطق محروم بروید.

مصادیق فقرا و مسکین و یتیم را بشناسید.

(۱) مصادیق مسکین و یتیم و ماعون بر ایمان به دلیل زیاد شدنشان گم شده است.

(۲) عدم ارتباط منطقی با این مقوله است. من نمی‌گویم که زندگی معمولی‌تان را از دست بدهید. از دست دادن اعتدال بد است. باید حقوق همه را با هم میزان کرد. شما نمی‌توانید پول بچه را بدون اجازه‌ی خودش به فقرا بدهید.

قرار گرفتن در موقعیت‌های خاص، خودش خیلی از صفات را مطرح می‌کند.

می‌خواستم امروز نکته‌ای بگویم که باید گفته می‌شود ولی در سوره‌ی فیل و قریش نبود که اینجا فرصتش شد. گاهی یک تغییر کوچک در زندگی موجب تغییرات بسیار زیاد از جانب خدا خواهد شد. مثل اینکه همه‌ی عالم در انتظار این یک میزان و یک ذره تغییر است. این تغییر را خدا ببیند به انسان رو می‌کند.



من خودم را به عنوان یک مصداقی توجیه می‌کنم که وقت ندارم و می‌توان گفت که انسان‌هایی هستند که دوست دارند ولی وقت ندارند ولی اگر وقت دارید حتما ارتباط‌گیری موثری با یتیمان و مسکینان داشته باشید و از آن مهم‌تر اینکه مصداق‌شناسی کنید و شاید در کنار دست شما یک یتیم است که او را نمی‌بینید و این موضوع مصداق‌یابی بسیار مهم است. اگر که احیانا زیاده‌روی کردم به بزرگواری خودتان ببخشید و صلواتی عنایت بفرمایید.

\*\*\*

### «ساعت دوم»

از خدا می‌خواهیم تغییراتی که تقدیرهای ما را عوض می‌کند به ما بشناساند و به ما جسارت تغییر بدهد، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

عمده‌ی مشکل این است که انسان از تغییر می‌ترسد. از خدا می‌خواهیم که این ترس را از دل ما بیرون کند. چون مؤمن به قوانین الهی اطمینان دارد و از تغییر شغل، محل زندگی، صفات و غیره هراسی ندارد.

در تغییر، انتقال وضعیت هست و این انتقال هول و واهمه دارد. مدت‌ها با یک نفر ارتباط نداشته‌اید. وقتی بخواهید ارتباط دوباره برقرار کنید می‌ترسید. مثلاً می‌خواهید در شهری دیگر ساکن شوید. آشنایی ندارید و تنها هستید و این موجب ترس می‌شود. هر کسی از یک تغییری می‌ترسد. ان الله لا یغیروا ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم. مثلاً به شما می‌گوییم که کلاس شبانه‌ها از این به بعد سیستان و بلوچستان برگزار می‌شود. این در دل شما هول ایجاد می‌کند.

توان هر انسان به اندازه‌ی افق دیدی است که دارد. اگر انسان توفیق پیدا کرد که موضوعی در افق دیدش قرار بگیرد یعنی این که فرد توان رسیدن به آن را دارد.

این هول را در قرآن «خوف» نامیده‌اند. این خوف برای پیامبران هم بوده است مثل حضرت موسی (علیه‌السلام). وقتی می‌خواهی وارد کار بشوی قرآن می‌گوید «لاتخف». «لاتخف» یعنی هول در وجود انسان هست ولی باید بر این خوف غلبه کند. مثلاً در توزیع صحیفه فاطمیه بعضی‌ها مشکیشان این بود که روی فروش کتاب را بصورت دستفروشی نداشتند. به این هول غلبه کردند و بعد از مدتی دیدند چقدر کار خوبی بود. یا کسانی که روی کلاس قرآن برگزار کردن را ندارند و بر این ترس غلبه می‌کنند. بهترین مربی‌های قرآن همین اشخاص هستند. یک عده‌ای به خاطر این ترس، خودشان را از رحمت‌ها محروم می‌کنند و کنار می‌کشند. هر تغییری هول دارد ولی باید بر این

هول غلبه کرد. این یعنی «لاتخف». این هول برای کسانی که می‌خواهند معمم شوند ملموس است. همیشه شنیده‌های دنیا بزرگتر از دیدنشان است. عکس هر چیز باشکوه‌تر از خود آن چیز است. مبنای ما برای تغییر نباید میزان هول باشد بلکه باید مبنای انتخاب، رضایت و پسند خدا باشد هر چند که این انتخاب‌ها هول داشته باشند.

مصادیق یتیم و مسکین که سوال چند نفر بود را توضیح می‌دهیم. این موضوع نیاز به یک پژوهش جدی دارد. خودم را در زمینه‌ی عمل به این موضوع دست خالی می‌بینم و بخاطر همین از ابتدای سوره ماعون وارد این موضوع نشدم. ولی الان باید بر این هول خودم غلبه کنم و وارد بحث یتیم و مسکین بشوم. ورود به این بحث سخت است چون سبک زندگی ما را زیر سوال می‌برد. ولی «انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال». هول من از این است که شما بخواهید این مبحث را با گوینده بسنجید، که تطابق وجود ندارد.

طیف بحث و متشابهاتش زیاد است و بنده تاکنون ندیدم که کسی به این موضوع پرداخته باشد.

یتیم یعنی کسی که سرپرست ندارد. مسکین کسی است که توان عمل ندارد. فقدان سرپرستی در یتیم موجب می‌شود که مراحل بلوغ مشکل ایجاد شود و یتیم به بلوغ عقلی، عاطفی، لیبی و غیره نرسد. بنابراین هر کس در مرحله‌ای از بلوغ به دلیل نداشتن سرپرست گرفتار شود یتیم است. فقدان سرپرست با قبول نکردن سرپرستی کسی متفاوت است. یتیم دچار فقدان سرپرست است. این مرحله‌ی اول تعریف است. اختلال در بلوغ دارد.

مسکین کسی است که توان تامین رزق ندارد. اختلال در رزق دارد. این اختلال روزانه و ماهانه و سالانه است ولی اختلال در بلوغ یک اختلال دوره‌ای است. رزق مربوط به حال فرد است.

ممکن است که کسی هم یتیم باشد هم مسکین. برآیند هر دو عدم رشد است. رشد یعنی برخورداری از هدایت. خارج نشدن از ظلمات به دو دلیل است. یا شخص در تامین رزق مشکل دارد یا در تامین مرحله.

پس اکرام یتیم، اصلاح مراحل بلوغ فرد است. و برای مسکین باید فراهم‌سازی رزق کرد. یعنی جریانی تولید کرد که رزق مسکین را تامین کند. بین اکرام و اطعام خیلی تفاوت وجود دارد. اکرام و اطعام دو شأن مادی و معنوی دارد. تقریباً یا به تحقیق تمام نارسایی‌های اطراف ما حاصل این دو آسیب است و هر کسی را که می‌بینیم که نقصی در هدایت و رشد دارد ناشی از یک یا هر دوی این آسیب‌هاست. روایت داریم که هر کس امام ندارد، یتیم است و به همین منوال هر که از رزق امامش بی‌بهره است مسکین است.

یتیم و مسکین بار مثبت هم دارد. این بار مثبت در سوره ضحی آمده است. در بعضی روایات که محروم بودن از امام (علیه السلام) در زمان غیبت را آورده اند هم بار مثبت دارد. البته نه همه ی روایات. این جاست که می گوئیم یتیم واژه ی مشابهی است. بار مثبتش این است که یتیم را «در» معنا می کنیم. نتیجه ی این روایات این است که یتیمی باید منتهی بشود به درپروری. یعنی هر کسی را می بینید که اختلال در بلوغ دارد در او حقیقتی هست که اگر شکوفا شود، بی نظیر می شود. از یتیم بودن استفاده می کنی تا آدم های بی نظیر در عالم پرورش دهی. دشمن از این موضوع در جنبه های منفی استفاده می کند. چه بسا اگر نظامی به ایتم توجه کند مبتکرترین افراد را پرورش دهد، می شود مطرودین جامعه به بی نظیرترین افراد تبدیل شوند.

هر کسی که یتیم و مسکین است می تواند خودش را به سفینه النجاتی برساند. این فضل خداست که چنین امکانی وجود دارد. عبد اگر امیر باشد و اسیر نباشد به اهل بیت (علیهم السلام) می رسد. همه ی محرومیت و مسکنت برطرف می شود. اگر کسی بداند که یتیم و مسکین است و به اهل بیت (علیهم السلام) ملحق شود، بی نظیر می شود. اگر کسی یتیم و مسکین بود و به اهل بیت (علیهم السلام) متصل نشد، مستضعف است. پدر و مادر مادی انسان نمی توانند انسان را از یتیمی و مسکینی نجات دهند. پیامبر (صلی الله) و امام علی (علیه السلام) پدرهای واقعی انسان ها هستند. این موضوع در سوره نسا آمده است. یک یتیم و مسکین مادی هم داریم که پدر و مادر ندارند و مسلمین و جامعه در قبال آن ها موظفند. اجتماع مومنین هم اگر تبدیل به حکومت نشود استضعاف رخ داده است. استضعاف یعنی این که سازوکار حکومت اسلامی وجود نداشته باشد. استضعاف زمانی است که جامعه اسلامی باشد ولی حکومت اسلامی نباشد. استکبار زمانی است حکومت طاغوت باشد. ما اگر به کلام الهی مؤدب شویم نواقص حکومت اسلامی را استکبار نمی گوئیم. این که جامعه اسلامی نقص دارد استکبار نیست بلکه استضعاف است. همین که حاکمیت دینی باشد اصطلاحات خدا متفاوت می شود. برادران یوسف هر کاری بکنند باز هم برادران یوسف هستند. خاصیت سوره نسا دعوت کردن حکومت های دیگر به دین اسلام است. با تمام سختی و مشکلاتی که به بار می آید. مدافعین حرم وقتی زیاد می شوند تعداد یتیم هم زیاد می شود. ولی با این وجود از بین بردن استضعاف دیگر ملت ها لازم است. هر استضعافی در اثر استکباری بوجود می آید.

ازدواج یک رزق است. کسانی که امکان ازدواج برایشان فراهم نمی شود. یعنی سازوکاری برای خواستگاری و ازدواج یک طیفی وجود ندارد در حالیکه فرد توانایی ازدواج دارد. این افراد مسکین هستند. الان در بخش هایی از کشور چنین است که دختر و پسر امکان صحبت قبل از عقد را ندارند. اگر کسی در این مناطق بخواهد درست انتخاب کند شرایط ازدواج برایش بوجود نمی آید. چنین کسی هر چه قیام کند مسکین تر می شود. الان دخترها

می‌خواهند با یک مرد ازدواج کنند. ولی جامعه مردپرور نیست. پرسی ۳۰ ساله شده و هنوز بی‌کار است. آداب اجتماعی را رعایت نمی‌کند. اگر کسی با چنین شخصی ازدواج کند تازه باید آداب اجتماعی را به او یاد دهد. ۳۰ ساله شده ولی باید از مادرش اجازه بگیرد. وقتی دختری به بلوغ کامل رسیده نمی‌تواند با چنین کسی زندگی کند. سطح فکری محدود افراد به نحوی که کارآیی و توان اندیشه و کارآفرینی را نداشته باشند از مصادیق مادی مسکین هستند. اصلاً ما هنوز وارد مصادیق معنوی نشده‌ایم. این که حکومت نمی‌تواند افراد را کارآفرین و آماده‌ی ازدواج کند از مصادیق استضعاف حکومت است. استضعاف حکومت را چه کسی می‌تواند برطرف کند مسلماً خود مردم. تاسیس NGOها و حرکت‌های جمعی و استغفار حکومتی یا استغفار جمعی. بار روی دوش مردم است و نمی‌شود به حکومت خرده گرفت. این موضوع در سوره‌ی نسا بیان شده است. مردم، حق شکایت از حکومت را ندارند. مردم باید اطاعت از خدا و رسول(صلی‌الله) داشته باشند و نقطه ضعف‌های جامعه را پیدا و برطرف کنند. اگر شما برای ازدواج و کارآفرینی جوانان طرح و برنامه دادید و عملیاتی کردید در واقع آیات قرآن را خوانده‌اید. اگر چنین کاری نکردید قرآن نخوانده‌اید. قرآن زمانی خوانده می‌شود که به کار بسته شود. سوره فجر سوره‌ی امام حسین(علیه‌السلام) است. اگر کسی طبق سوره فجر اکرام یتیم و اطعام مسکین نکرد، همان اتفاقی که برای امام حسین(علیه‌السلام) افتاد دوباره اتفاق می‌افتد. چرخه‌ی معیوبی که استکبار در آن جاری می‌شود روز به روز جلوتر می‌رود، در چنین شرایطی شخص مؤمن ذبح می‌شود و نفس‌های مطمئنه‌ی دیگر را ذبح می‌کنند.

با توان محدود خودتان جلوی این مسکنت‌ها را بگیرید.

یک مثال مادی از یتیم؛ یتیم کسی است که بد سرپرست است. پدر و مادری که مشوق بی‌دینی فرزندانشان هستند. مثلاً در یک مدرسه دانش‌آموزی هست که پدر ندارد و دانش‌آموزی هست که پدر معتاد دارد. گاهی پدر معتاد داشتن به مراتب بدتر از پدر نداشتن است. یک دانش‌آموز پدری دارد که فرزندش را بشدت از دین نهی می‌کند. در فقه حکومتی می‌توان سرپرستی چنین پدری را لغو کرد. الان در بهزیستی انواع یتیم وجود دارد. بچه‌هایی که پدر و مادر ندارند. یا بچه‌هایی که پدر و مادرشان طلاق گرفته‌اند ولی چون دوباره می‌خواستند ازدواج کنند فرزندانشان را به بهزیستی سپرده‌اند و فقط گاهی اوقات به فرزندانشان سر می‌زنند. خیلی خوب است که در این زمینه کار شود و روش برخورد درست با این افراد تبیین شود. پژوهشی در این زمینه نشده و برخورد نادرست با این افراد موجب بروز ناهنجاری می‌شود. بنده هم اعلام می‌کنم هر کسی که بخواهد در زمینه‌ی یتیم پژوهشی داشته باشد، بخش ارتباط پژوهشگر با مراکز بهزیستی را ما فراهم می‌کنیم. کسی این کار را نمی‌کند. پژوهش‌ها یا بنیادی هستند یا راهبردی.

این نوع پژوهش که بنیادی به راهبردی باشد را حداقل من تا بحال ندیده‌ام. این که کسی پژوهشی را به عمل برساند سخت است.

از این صحبت‌ها باید دعای و لاتحاضون را تشخیص دهیم. مثلا اگر کسی بیاید مدرسه قرآن و بگوید که می‌خواهد در این باره پژوهش کند و ما بگوییم که فعلا اولویت‌های دیگری برای پیگیری داریم به معنی دعای و لاتحاضون است. این دعای یتیم، ظاهر بدی برایمان ندارد.

جالب این است که در این موضوعات اگر میل جمعی نباشد چنین کاری ممکن نیست. چون یک نفر نمی‌تواند تمام بخش‌های عملیاتی و غیر عملیاتی را به تنهایی انجام دهد. تا حرکت اجتماعی نباشد جریانی ایجاد نمی‌شود. اگر انسان بدون علم وارد حرکت اجتماعی بشود هم خودش آسیب می‌بیند و هم آسیب می‌زند. افراد اگر می‌خواهند وارد این حوزه‌های اجتماعی سخت بشوند باید ارتباط مستمر با سوره‌ها داشته باشند. مثلا حتما در ختم مفهومی هفتگی حضور داشته باشد. حضور در چنین جمعی در واقع برطرف کردن مسکنت خود فرد است. اگر کسی رزق روزانه یا ماهانه نداشته باشد نمی‌تواند حرکتی را بوجود بیاورد. در غیر این صورت موج التهاب جامعه و جریان‌ها فرد را غرق می‌کنند.

با وجود این که ما مسلمانیم و بحث یتیم و مسکین در قرآن بسیار تاکید شده، کاری در این زمینه نکرده‌ایم. ولی در دیگر کشورها که قرآن ندارند اهمیت چنین موضوعی را فهمیده‌اند و کار تخصصی در این زمینه کرده‌اند و حتی رشته‌ی دانشگاهی در این زمینه دارند.

پیشنهاد من این است که یتیم و مسکین‌سازی نکنیم. وقتی ما امیرالمومنین (علیه‌السلام) داریم یتیم نیستیم.

مهمترین کار شیطان این است که ابهام در تشخیص یتیم و مسکین ایجاد می‌کند تا من یتیم را تشخیص ندهم و برایش کاری نکنم. ایجاد ابهام در تعاریف و مصادیق مسکین و یتیم کار شیطان است.

پس مرحله‌ی اول شناسایی مسکین و یتیم است و مرحله‌ی دوم دعای نکردن.

**دعای کردن:** برخورد بد با خود یتیم، برخورد بد با مسائل مربوط به یتیم. برای «دعای نکردن» هم اول باید دعا کنیم. تا طلب ما شکل بگیرد. چیزی که استعداد انسان را فعال می‌کند، دعا است. استعداد سه محور دارد. فضل (توانمندی)، شاکله (ظاهر، صحبت کردن و ...)، دعا (طلب).

با هر کسی که برخورد می‌کنیم، دع نکنیم. بسا که او مسکین یا یتیم باشد. حتی در جنگ هم دع و منع نباید باشد. براساس حکم جلو دشمن می‌ایستیم. در طلب و دعای ما باید یک خضوع و انقیاد وجود داشته باشد. حتی در برابر کسی که مخالف ماست. انسان باید از خدا بخواهد که هیچ کاری را جز به حکم خدا انجام ندهد. گاهی مخالفت‌های ما با افراد بخاطر نفسانیت‌مان است نه حکم خدا. نباید هیچ کسی را دع و منع کرد حتی دشمن را.

دعو و روش اسلام در برابر دیگران حتی دشمنان این است که این افراد آسیب دیده‌اند و نوع برخورد باید برخورد با شخص آسیب دیده باشد. مسلمان باید حدّ خدا را جاری کنند. نه خواست خودش را. اگر انسان منیت داشته باشد خود به خود دع انجام می‌دهد. یتیم و مسکین هم اتفاقاً انسان را عصبانی می‌کنند. چون به بلوغ نرسیده‌اند و بچگی می‌کنند. در چنین شرایطی نباید دع و منع کرد.

لعن طاغوت هم چون دستور خداست، اجرا می‌کنیم نه بخاطر دل خودمان. انسان نمی‌تواند بخاطر خودش کاری کند.

هر کس که دعایش این شد که مسکین و یتیم را اطعام و اکرام کند خدا برایش فضل ایجاد می‌کند تا به خواسته‌اش برسد. نمی‌شود مومنی باشد که موضعی درباره‌ی مسکین و یتیم نداشته باشد. دعا باعث می‌شود که فضل و شاکله برای انسان بوجود آید و کاری را که می‌خواسته عمل کند.

دع و منع را کنار بگذارید به تکلیف عمل کنید. ممکن است ظاهر برخوردی دع باشد ولی آن فرد دع نکرده باشد و ممکن است ظاهر برخوردی دع نباشد ولی فرد دع کرده باشد.

دع و منع دو امر درونی است که با ظواهری قابل نمایش است. خدا به حالت نفرتی که در درون انسان است دع می‌گوید. اگر این دع درونی برداشته شود هر کسی طبق شاکله و فضل خود رفتاری انجام می‌دهد که درست است. گاهی لازم است یتیمی ناراحت شود. این ناراحت کردن لزوماً دع نیست. گاهی وقت‌ها برای تربیت درست باید یتیم را ناراحت کرد.

نشانه‌ی منع نداشتن کسی این است که دچار جوّزدگی و تصمیمات ناگهانی نمی‌شود. چون «من» خودش را کنار گذاشته است.

امیدواریم که جزء کسانی باشیم که به آیات یتیم و مسکین عمل کردند. بعضی آیات شاه کلیدند. کسی که به این آیات سوره ماعون عمل کند به حدود ۷۰۰ آیه‌ی قرآن عمل کرده است.

## رونمایی از کتاب‌ها

استاد اخوت:

خواندن مجموعه‌ی ۱۶ - ۱۷ جلدی که از المیزان استخراج شده بسیار خوب است و اگر کسی این کتاب‌ها را مطالعه کند تمام سوالات و شبهات اعتقادی را می‌تواند پاسخ دهد.

آقای رجبعلی:

۱۱ جلد کتاب فراهم شده است.

سه خصوصیت اول کتاب‌ها؛ موضوعات پایه‌ای مطرح شده است. سیری ایجاد شده که به ارتقای علمی افراد کمک می‌کند. از قرآن استخراج شده‌اند. «کلام» علامه طباطبایی است.

سه ویژگی منحصر به فرد دارند: انتخاب غرر و محتوای قوی از المیزان. عناوین کتاب‌ها براساس سوره‌ها و دسته سوره‌ها هستند. فشرده‌ای از ختم مفهومی سوره‌ها را به انسان می‌دهد.

این کتاب‌ها برای دوره سوم رشد به بعد است. به برکت این کتاب‌ها مخاطب‌ها دسته‌بندی شدند تا براساس مخاطب، طعام متناسب تهیه شود.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات